

ترتیب و روش

Ketabton.com



# وقایع مهم هفته

## اعلامیه حکومت افغانستان

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه پاکستان در مورد انحلال حزب عوامی خبر داد که اعلامیه ذیل ۲۱ دلو از طرف ملی و دستگیری رهبران آن و ضبط حکومت افغانستان صا در گردیده است. بدون اثبات هیچگونه جرم می پس حکومت پاکستان حزب عوامی ملی را در آن کشور غیر قانونی اعلام کرد و همچنان رئیس این حزب بنا غلسی خان عبدالولیخان وعده ای دیگر از رهبران آنرا دستگیر نموده و دارای حزب را ضبط کرده است، این اقدامات حکومت پاکستان به تعقیب گشته شدن بناغلی حیات محمدخان شیرپاوصورت گرفته است. حکومت افغانستان در حالیکه چنین قتلها و تشدد را پشت تقبیح می نماید. نگرانی و تشویش عمیق خود را از اقدامات حکومت



بالا - بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه روز نظامی جمهوری دیموکراتیک مردم گوربارا به شارژ دافیرسفاتر آنکشور تبریک می گوید.  
وسط - معین وزارت پلان و مستشار اقتصادی سفارت کبرای اتحاد شوروی بعد از امضای موافقت نامه کمک بلاعوض شوروی برای تاسیس هفت پولی کلینیک حیوانی  
پایان - منظره ای از برقیاری اخیر در کابل



### در خارج

### در کشور

- ۱۷ دلو : بردن موافقتنامه تجارتي بين اتحاد شوروی و امریکا موقتا دیتانت رامتار ساخته است .
- ۱۸ دلو : شورای دفاعی عرب که مشکل از وزرای خارجه و دفاع چهارده کشور عربی است اعلام کرده تمام ممالک عربی در دفاع از تمامیت ارضی لبنان در برابر تجاوز اسرائیل متعهد به هم بستگی آنکشور میباشند .
- ۱۹ دلو : متعاقب اخبار مجدد حکومت حبشه زدو خورد و گلوله باری در اسما را مرکز حبشه از سر گرفته شد و در طرف يك هفته در اریتریا در حدود دوهزار نفر کشته شده اند .
- ۲۰ دلو : کنفرانس پنج روزه وزرای کشور های جهان سوم در مورد مواد خام دیشب در داکار مرکز سنیگال به پایان رسید .
- ۲۱ دلو : بناغلی حیات محمد خان شیر پاویکی از اعضای برجسته حزب مردم پاکستان دیروز در اثر انفجار بمبی در پوهنتون پشاور به قتل رسید .
- ۲۲ دلو : به تاسی از هدایت دولت جمهوری مینی بر تطبیق موثر ریفرم در ساحه معارف کشور که یکی از تحولات بنیادی میباشد مجلس تحت ریاست پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف تشکیل گردید .
- ۱۷ دلو : بعد از غور و مطالعه مجلس عالی وزراء و کمیته مرکزی ریفرم مترقی و بنیادی در معارف در معرض اجراء قرار گرفت .
- ۱۸ دلو : هفت پولی کلینیک امراض حیوانی به کمک بلاعوض اتحاد شوروی در صفحات شمال و جنوب غرب کشور تاسیس میگردد .
- ۱۹ دلو : برای بیش از یکصد و شصت هزار کوبوندار اعم از مامور، اجیر و کارگر در مرکز و ولایات کشور مسکه تازه توزیع میگردد .
- ۲۰ دلو : دولت هفتاد عراده بس شهری دیگر از کمپنی تاتای هند خریداری می نماید .
- ۲۱ دلو : سنگ تهاب مکتب ابتدائی گسوسته و مکتب دهاتی سرپند، روز ۱۶ دلو توسط معین معارف در ننگرهار گذاشته شد .
- ۲۲ دلو : فارغ التحصیلان امسال پوهنخی طب پوهنتون کابل به پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف معرفی گردیدند .
- ۲۲ دلو : پس از تقویت نیرو های حبشه در جنبه شمال زدو خورد های شدیدی در اسما را بین قوای حکومتی و آزادی خواهان اریتریا از سر





سلوی وارثان

آثار تاریخی افغانستان در جهان  
علاقتمندان زیادی دارد



دو شیزه زیبا در یک با ند خطر ناک  
و مسلح

فابریکه نساجی بگرامی

در کنار امواج آرام هدایترا نه سرزمینی  
که قاره ها را بهم وصل میکند

زبان شعر جدا از زبان مردم نیست

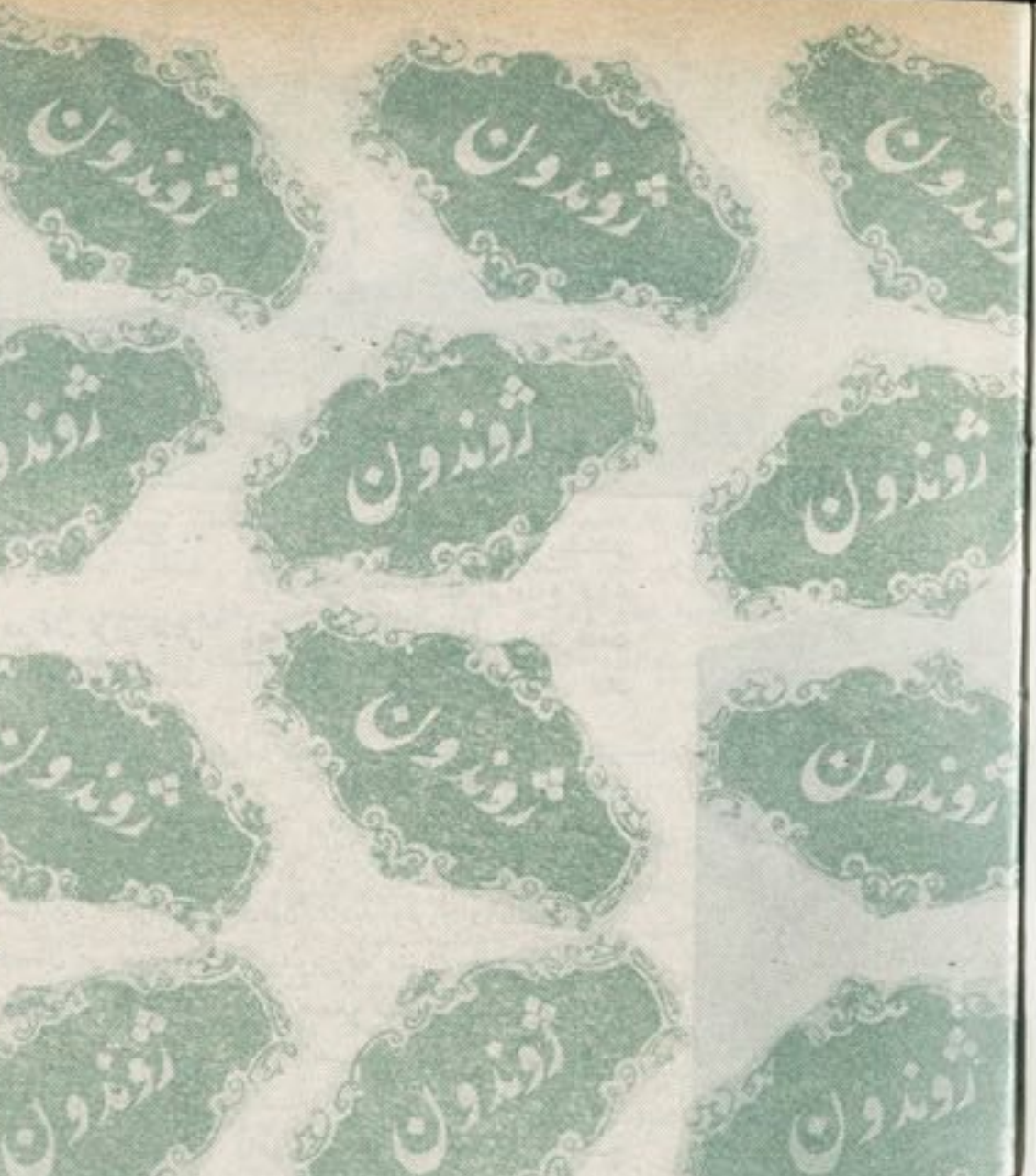


شش کودک و یک پیلوت چگونہ از عمق  
جنگل های پیرو جان سلامت بردند

دولت تعلیمات ابتدایی عمر می و بجای را  
برای تمام کودکان اهم از دختر و پسر از طریق  
بسط و توسعه مکاتب دولتی تأمین خواهد کرد.  
همچنان زمینه های تعلیمات متوسطه و عالی را  
بمنظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت.  
معارف که سرچشمه فیاض و تابناک هر کوشش  
و تلاش متمدنی و ترقی آفرین است در آشتواری  
بنیاد معنی و ترقی سطح مادی جوامع و قس  
نتیجه میسر گردد از لحاظ کمیت و کیفیت متعادل  
و ریزش ها و خواسته های اکثریت مردم جامعه  
یکسان احاطه داشته باشد.

روی این منظور و یادگیری و تشخیص سا لم  
نارسیایی و معذرتیهای نامتکبر معارف کشور  
است که دولت جمهوری ماز همان اول ظهور  
رفورم و اصلاح وضع معارف کشور را بحیث  
عامل مولد و مهم ایجاد تحرک و انکشاف در  
سایر شقوق و بحیث مبداء حرکت بسوی فلاح  
و رستگاری جامعه و کشور، فلاح و رستگاری ایکه  
درفرغ عدالت وزیر تأثیر زده بین مساوات  
اجتماعی باید ارزیابی گردد، پذیرفته و آرزومند  
است گام متزلزل معارف کشور را از خطر سقوط و  
انهدام حمایت کند، از همین جهت است که  
دستگاه آموزش و پرورش کشور یعنی معارف  
مبادات مزید و مطالعات دقیق اهل دانش و  
بیش و ادب صلاحیت بررسی و توجیهات دولت  
را جلب نمود تا ازین قانون خیر و فیاض، استقلال  
فکری مردم قوام بیاید و تحت نظارت و اداره  
مستقیم دولت، معارف در تعیین حدود  
بازمندی های علمی و صنعتی مملکت مصدر  
تدابیر و خدماتی شود که جامعه در ساحات  
مختلف حیاتی به آن محتاج است.

با رفورمی که اینک در معارف کشور وارد  
می شود عده ای از لبر زندان زمان  
ما از مصیبت بی میا لایقی  
در کسب دانش و از حصار محدودی که فکرمیشد  
همه چیز را آموخته اند نجات یافته، در مسیر  
نوی فکر و دماغشان رهنمونی خواهد شد تا بداند  
و بفهمند که باید واقعا آموخت و علم را بغاظر  
عالم شدن باید فرا گرفت نه جهت تحصیل  
مدرك و سنده میان تپی .  
بهین ترتیب تحولات عرفانی که امکانات  
تعلیمات مسلکی و حرفوی را میسر می سازد  
موقع میدهد تا جامعه مادر مشاغل خصوص سی و  
آزاد نیز از کاسبان، صنعتگران و پیشه وران  
فهمیده و تعلیمات و مهارت بهره مند شده و مردم  
مابخصوص نسل های آینده توفیق یابند تحت  
تأثیر قلمیایکه امروز گذاشته میشود زندگانی  
و مصروفیت های مو افق به رواج و تقاضای  
زمان دانسته باشند و کشور ماز جوانب مختلف  
مهدرفاهیت و محل زندگی واقعی برای ساکنان  
خود گردد .



# سپیک ژوندون

دولت جمهوری افغانستان بر پروگرام های معارف تجدید نظر نموده  
و آنها را اصلاح خواهد کرد، برای امحای بیسوادی عمومی و ایجاد تحول  
فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و متمدنی مبارزه خواهد نمود و نسل  
جوان را با تقوی و باروحیه و وطن پرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد.  
از بیانات رئیس دولت

## در جستجوی معارف دینامیک

در جریان هفته ای که پشت سر گذاشتیم در  
کشور ما قدم دیگری برداشته شد، قدمی در  
جستجوی بهتر ساختن شرایط جهت غنای  
فرهنگی و پر مایه ساختن مفز و روان فرزندان  
کشور .  
با این حرکت متکی به طرحهای بنیادی و  
اصلاحات اساسی نظام رشید و متمدنی ما، آغاز  
رفورمی در ساحت معارف کشور اعلام گردید که  
با توسل به آن در یک زمینه دیگر در یک زمینه  
ایکه وصول به هدف هایی عالی تر و بزرگتر را  
ممکن میگرداند توفیقاتی میسر میشود یعنی  
تبعیم عدالت اجتماعی در جریان عمل  
می افتد و راه خود را در سرتاسر کشور باز و  
بازتر میگرداند .  
خواهد داد .

روی  
ت  
رای  
اعلام  
رضی  
هم  
غورد  
فرته  
حدود  
جهان  
رگز  
ی از  
دیروز  
قتل  
عوامی  
سوان  
ند  
زی سی  
وژ به  
جیب  
را بین  
از سر



# به پیشواز مسوولیت‌ها

اسکندر چون برق بخر من مردم  
سرزمین ها و بلاد باختر و خاور زمین  
افتید و چون سیل مدنیت‌ها و معموری  
عزرا در هر کجای مسیرش از آتن  
تا خاکهای آریانا ایستاده و یا بر جا  
میافت می بلعید وقتی در دیار ما  
آواره و سراسیمه شد با انبیا و دلیرانه‌ای که  
برداشت و فتاحانه عزم یونان کرد در  
خم و بیج یکی از کوه‌های آتن  
بادیو جانس حکیم یونانی بر خورد،  
خنکش را نگه داشت و لبریز از شوق  
و غرور جفا کشایی بر حکیم سر  
لطف آمد و گفت اینک که نظم جهان  
یکام ما می چرخد و از ربع مسکون  
هنوز گرد سم ستور مایه گردون و لوله  
انگیز است بگو تا جا جنت بر او رده  
سازیم !!

دیو جانس با لبخندی مظفرانه  
تر از او ، بالبخندی که از غرور  
تسلط بر نفس هر لحظه شکوفان تر و  
بامعنی تر می در خشید و جلال و ابهت  
حکمت او را دوبالا می ساخت  
گفت:

بروای پور فلیپ! که ما را دزدیو  
این آسمان کبود بر موجودی چون  
خود، نیازی نبوده و از رنج و ملال  
چنین خستی در امان زیسته ایم، یگانه  
راه و رسمی که در گیش مردا نکسی  
میتوانی درین ساعت بر آن استوار  
بمانی همین است که سایه ات را از  
سرما برداری تا تابش مطبوع آفتاب  
خدارا از ما دریغ نباشد!

اینجا بود که اسکندر بمعنی هرزه تازی  
هایش رو برو شد و گرمی شکستی را  
احساس کرد که پیروزی هایش را  
قطره قطره آب می ساخت ...

این ماجرا از همان لحظه از گوی  
و برزن آتن برخاست، زبان به زبان و سینه  
به سینه سفر کرد ، در گوش زمانه نشست  
و از آنجا گران تا کران جهان را بر ساخت  
و آنتیان بر حکمت لآخر و همت بلند

دیو جانس فرزند یونان می بالیدند ...

در میان سپاه همکاب مردی جنگی  
و دلاور از زخمهای فراوانیکه در مصاف  
آریانیان برداشته ، از بلندی کوهساران  
از تندی شمشیر و برق نیزه، از تالیرجله  
و کماند مردم کوهپایه های هندوکش،  
پاسبانان فلات مرتفع و پهنه های مرد  
پرور آریانا داستان سرا بود و جراحات  
خود را یکا یکا بدوستان می نمود...  
وقتی خیر معاویره حکیم یونان با اسکندر  
به او رسید ز شخندی بر لبش راه  
یادت و گفت من از دیاری و سرزمینی  
بشما حکایت میکنم که این همه حکمت  
هادر برابر گلزار معرفت آنان پیش از  
خار بیابان ارزشی ندارد مرا که از همت  
پروران و راه در دانش درسها آموخته  
ام، از شنیدن آن انفعال آید...  
گفتند شمه‌ای باز گوی تا ما را هم  
زان دبستان نصیبی باشد!

گفت: روزی در باز گشت از پکتیس  
در بادیه ای تواف گردیم ، گرمی  
بقایت رسیده بود بیش از زیبا، آبهای  
جاری و هوای خنک پای ما را از رفتن  
باز ماند.

گوشه‌ای برای اسکندر چادر زدند و  
ندیمان دور او نشستند ، آنطرف کلبه‌ای  
زالی بود که از تیمان پسرش زکهداری  
میکرد، حیوانی آورد و برسم مهمانی  
زیج کرد ، اسکندر او را طلبید و تقدینه  
و متاعی باو بدل کرد ، پیروزان فاخرانه  
بر اسکندر فریاد کشید سرو که  
هنوز از رسم باهمنان آگاه نیستی!  
مرا در زندگی هر چه از سر مایه  
و هستی بود همین حیوان بود  
که از شیر او خورد و تیمان پسر مرا که  
بدست سپاهیان تو قربانی وطن شد  
قوت میرسید، آنرا نثار مهمان کردم که  
مهمان نزد ما عزیز است و لوقاتل و سفاک  
باشد، ولی ترا همتی نبود که از خرمن هادانه

ایرا برسم مهمانی آزاد مرد پیشکش  
میزبان کنی میز بانیکه بر او داغ فرزند  
زده‌ای! آرییان راه قبول پاداش خدمت  
آنیم از کم همتی چون اسکندر ننگ  
باشد ...

اینجا بود که ماعرق کردیم و سردی  
بادیه بر ما گرم شد ، جلال و حشمت  
ظهیری یونان و اسکندر در آن بیشه  
مدفون گردید و غرور و افتخار عاریه  
در برابر بزرگ منشان حقیقی فروغلتید  
باین حساب اسکندر پیش از آنکه با  
دیو جانس رو برو شود در آنجا  
شکسته بود ولی آن درس بزرگ را  
راهی نبود تا از حاله خود خواهی و شبح  
افتخار بگذرد و با جان سالار یونان در  
آمیزد... این غفلت بود که درس  
از نگاه آریانا را در آتن حکیم منزوی  
یونان تکرار به او سپرد... باین واقعیت  
یاد گمار شکستی با خاطرات سپاه  
فاتح ماهمراه، به زمانه سپرده شد که  
آن جاویدان و این جبران پذیر است،  
آری تا اینک که از دهلیز زمان انعکاس  
ماجرای او رویدادهای قرون و دهه‌ها پیشمان  
بما میرسد می بینیم برق آینه اسکندر  
و اسکندر منشان خیره و خیره ترمی شود.

ولی حکمت صوبه نشین یونانی و نقش  
همت پیر زال آریایی چراغ هدایت ما  
و نسل های بعد ما است. تادر رسته  
بایند گمان باشیم همتی بایندونکیه گاهی  
از خود برای خود، تا جوانی مارشید  
بماند و حس شرافت و مردانگی ما فرزندان  
بتابد ، کاری و خدمتی در پیش بگیریم  
و مردانه در آن بکوشیم دلیرانه به  
پیشواز مسئولیت ها برویم تا هر روز  
بزرگتر و از خود خرسند تر بشویم.  
دهایی از خوف زبونی و غم زندگی  
و آزاد زیستن، در ایمان بهمت خود  
داشتن است و این نیرویست جاودان  
و پیروز بر هر فتح و ظفر دیگر.....  
نیاز امروز ما همین است .



# معارف کشور

## در راه تحول، توازن و انکشاف

پالیسی معارف که همزمان با ریفورم بنیادی در معارف کشور طرح و تصویب شده است سترای تیزی دولت را در ساحت تعلیم و تربیه عمومی و خصوصاً در مورد توازن معارف در کشور تصریح و روشن میکند.

مطابق این پالیسی - تمام موسسات تعلیمی در کشور از طرف دولت اداره تنظیم و رهنمونی میشوند و فعالیت های آموزشی بیشتر متوجه تهیه پرسونل علمی و مسلکی برای انکشاف سکتور های عامه و خصوصی میگردد و دولت توجه بیشتری به پلانگذاری معارف مبلول میدارد، وزارت معارف متکفل تطبیق ستراتیژی دولت در ساحت تعلیم و تربیه بوده تمام فعالیت های آموزشی را با پلان عمومی دولت عیار میسازد. مسأله پرسونل مسلکی که با انکشاف اقتصادی و اجتماعی رابطه مستقیم دارد یکی از پروبلیم های عمده ایست که حد اکثر کشور های رو با انکشاف با آن مواجه اند. هر گاه یک ملت از رهگذر منابع سرشار طبیعی و وسایل تولیدی بی نیاز باشد ولی به فقر پرسونل مسلکی گرفتار باشد کاری را از پیش برده نمیتواند و از همه ثروتهای ملی خود استفاده مطلوب بعمل نمی آورد. از اینرو دولت جمهوری با توجه به پروگرامهای وسیع انکشافی که برای انکشاف اقتصادی اجتماعی کشور مورد تطبیق قرار میگیرد و با اینکه هم اکنون در دست اجراء میباشد به تربیه پرسونل مسلکی بجهت جزء مهم و عامل بالقوه انکشاف در چوکات ریفورم بنیادی معارف و پالیسی تعلیم و تربیه اهمیت خاصی قایل شده تا تمام فعالیت های آموزشی با پلان عمومی دولت عیار شود یعنی جوانان و دانش آموزان در رشته های تحصیل کنند که در ساحت های مختلف زندگی ما مورد نیاز است و موجودیت چنین افراد مسلکی به پیمانه ای که لازمی پنداشته میشود باعث تسریع امور مربوط گردد اما به همان اندازه ای که کمبود پرسونل مسلکی باعث کندی فعالیت های اقتصادی و اجتماعی میگردد بهمان پیمانه تربیه افراد غیر مسلکی بیش از اندازه احتیاج کشور مشکلاتی را بار میآورد زیرا در چنین حالت وقتیکه موسسات دولتی از جذب فارغان مکاتب و لیسه های غیر مسلکی عاجز گردد در آن صورت موسسات دولتی و خود فارغان در موافق قرار میگیرند که اتخاذ تصمیم راهمکمل میبایند.

از اینرو در چوکات پالیسی معارف از طریق

تبدیلی بعضی از لیسه های لیسه های مسلکی به تربیه پرسونل مسلکی توجه لازم بعمل میاید تا از یکطرف پرسونل طرف احتیاج پروژه ها و موسسات دولتی و خصوصی تربیه شود و از جانب دیگر عده باقیمانده فارغانی که بدریافت شغل رسمی موفق نشوند بتوانند به کار های شخصی و آزاد مبادرت ورزند باین اساس نظر به پالیسی معارف که شامل پانزده بخش و یک مقدمه جامع میباشد تعلیمات ابتدائی از شش به هشت سال ارتقا داده میشود و از حیث پرنسیپ اجباری و مجانی می باشد و دولت در چوکات امکانات مالی و شرایط محیطی خود را بمساعد ساختن زمینه تعمیم تعلیمات اجباری و همگانی مکلف میداند. این تحول در تعلیمات ابتدائی با زهم بمنظور تربیه پرسونل مسلکی و با سواد کامل دیدید آورده میشود زیرا در صنوف هفت و هشت سعی بعمل میاید که در پهلوی تدریس مضامین مربوط شاگردان به حرفه های محلی آشنا ساخته شوند تا بعد از فراغت از مکتب بتوانند به شغل آزاد بپردازند. و وسایل معیشت خود را بوجه بهتر فراهم کنند.

دولت متکفل تمویل معارف است و وزارت معارف برای بهبود وضع بودجه و توان مالی خود توأم با کاهش تشکیلات متورم و شعبات بی لزوم از اصل صرفه جویی، ضرورت و کفایت پیروی خواهد کرد و در پهلوی جلب کمک های والدین مستعد در زمینه تهیه بعضی از احتیاجات شاگردان از مساعدتهای بدون قید و شرط خارجی نیز در انکشاف معارف استفاده بعمل خواهد آمد و به معلمان و محصلان لایق طبق مقررات بوردسپای تحصیلی داده خواهد شد. نظریه پالیسی معارف در دوره های مختلفه تعلیمی تغییرات مقتضی وارد میشود. باین معنی که در شش سال اول دوره هشت ساله تعلیمات ابتدائی توجه بیشتر به خواندن و نوشتن، حساب، تربیه بدنی و ذهنی و غیره معطوف میگردد. و در دو سال اخیر بر علاوه همین مضامین بکار های دستی و حرفه های محلی بدل مساعی صورت میگیرد در ختم دوره ابتدائی عده بی از شاگردان موفق با اساس کانکور و نظریه ضرورت برای آموزش تعلیمات ثانوی اعم از عمومی و مسلکی که چار سال را دربر میگیرد به لیسه ها و عده دیگر به مکاتب مسلکی شامل میشوند. در همین مرحله است که سوال توازن در معارف بپیان میاید و مطابق احتیاج موسسات و پروژه های انکشافی دولت در انتخاب جدید الشمولان لیسه های

عمومی و مکاتب مسلکی تعمق و دقت بعمل میاید تا باری دیگر عواملی که توازن معارف را برهم زده است مشکلات و پروبلیم های موجوده را بار دیگر سر راه انکشاف موازن معارف قرار ندهد.

فارغان دوره ثانوی عمومی بعد از گذشتادن امتحان کانکور پوهنتون بدو دسته تقسیم میشوند.

یک تعداد آنها بفرصت تحصیلات عالی شامل پوهنتون میشوند و تعداد دیگر در موسسات عالی تربیه معلم جذب میگردند. همچنان عده بی از فارغان مکاتب مسلکی بعد از سپری نمودن کانکور اختصاصی مسلکی شامل پوهنخسی های مسلکی میشوند و عده دیگر آنها میتوانند داخل کار شوند.

در ختم تحصیلات ثانوی با زهم سوال تامین توازن در معارف مورد نظر قرار میگیرد. باین معنی که با توجه به نیاز تمام ساحت های اقتصادی و اجتماعی کشور به پرسونل مسلکی و ماهر فارغان در شقوق گوناگون به تحصیل گماشته میشوند و در پوهنخسی های مختلف شامل میگردند. در عین زمان در پایان دوره ثانوی عده ای از فارغان بموسسات عالی تربیه معلم سوق داده میشوند تا ضرورت معارف کشور از رهگذر معلمان ورزیده و با سویه بالاتر مرفوع گردد. در پالیسی معارف به تربیه معلمان بانش و معلومات بیشتر جای نمایانی داده شده تا با تدریج معلمان به سویه لیسانس و فارغان موسسات عالی تربیه معلم به تربیه و تعلیم جوانان کشور گماشته شوند و باین ترتیب کیفیت معارف بهبودی حاصل کند.

نظر به پالیسی معارف پروگرامهای درسی بسویه های مختلف مطابق احتیاجات اقتصادی اجتماعی کلتوری و سیاسی جامعه تهیه و ترتیب میشود. مفردات این پروگرامها با اساس تعلیم و تربیه معاصر متکی خواهد بود و بروی اهداف معارف طرح خواهد شد و بمنظور هم آهنگی معارف با پلانهای انکشافی و هم برای بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه و تربیه معلمین لایق و ورزیده که از احتیاجات میسر معارف محسوب میگردد پروگرام تربیه معلم برای معلمان دوره های کود کستان، ابتدائی، لیسه و تعلیمات مسلکی موسسات تربیه معلم بدو شکل طرح و تطبیق میشود. یکی پروگرام تربیه معلم از طریق شمول فارغان در موسسات عالی تربیه معلم و دیگری پروگرام داخل خدمت. در زمینه کتب و مواد درسی که بجهت وسایل آموزش تحت پلانهای منظم مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت وزارت معارف اقدامات لازم بعمل میآورد

تاکتیب مضامین مختلف توسط اشخاص مسلکی بصورت انفرادی یا دسته جمعی مطابق اهداف و نصاب تعلیمی معینه تهیه گردد و در زمینه شرایط ذهنی روانی اجتماعی و کلتوری جامعه انسانی در نظر گرفته شود.

دیبی است به هر پیمانه ای که کتب و مواد درسی دوره های مختلف تعلیمی بادر نظر داشت دانش و علوم معاصر و نیازمندی جامعه تهیه گردد و از تازه ترین اسلوب تعلیم و تربیه در تولید کتب معارف و تدریس شاگردان استفاده بعمل آید به همان اندازه هدف معارف مترقی و متوازن تحقق می یابد.

تعمیم سواد حیاتی شایان دقت و تا مامل بیشتر است.

گسترش سواد حیاتی طبقه مولد کشور را یاری میکند تا امور تولیدی خود را بشکل بهتر و اسلوب جدید تر پیش ببرند و از معلومات و دانش ابتدائی که برایشان عرضه میشود برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی خود استفاده نمایند دولت باتوجه به ضرورت افغانستان به سواد حیاتی در پالیسی معارف باین اصل مهم تاکید نموده و وزارت معارف را متکفل بر آوردن این مامول نموده است.

از جانب دیگر برای ایجاد رابطه موثر بین مکتب و محیط هم بمنظور وادرسی و مراقبت معقول و موثر از کار شاگردان انجمن های اولیای شاگردان و معلمان تاسیس میگردد و باین ترتیب درائر تماسهای مفید و سودمند طرفین از یکطرف افهام و تفهیم بین شاگرد و معلم تقویت می یابد و جانب دیگر فضای مکتب برای شاگردان گوارتر و صمیمی تر می گردد که بهر صورت بهبود کیفیت معارف و ارتقای سویه شاگردان را دربر خواهد داشت مساعد گردانیدن زمینه تحصیل برای مامورین و کار گران و فراهم نمودن تسهیلات لازم برای ادامه تحصیلات آنها از نکات عمده و قابل توجهی است که در پالیسی معارف گنجانیده شده است.

دولت برای تطبیق پالیسی معارف و ریفورم های بنیادی در معارف حتی الامکان زمینه آموزش بیشتر را برای مامورین و کار گران بدون در نظر گرفتن سن شان مساعد میسازد تا آنها بتوانند لیاقت و مهارت خود را در دوره ماموریت و کار بهبود بخشند.

برای کسانی که میخواهند تحصیلات خود را بسویه های مختلف پیش ببرند موسسات تعلیمی بعد از وقت و شبانه تاسیس خواهد شد و در چوکات توان مالی وزارت معارف توسعه و گسترش خواهد یافت. هرگاه به اهمیت تعلیم و تربیه نظر اندازیم مسلماً دیده میشود که یگانه آرزوی علاقمندان تعلیم و تربیه تکمیل تحصیلات عالی است آنگاه که ریفورم بنیادی معارف تطبیق شود و زمینه تحصیلات عالی برای مامورین و کار گران مساعد گردد هر فرد افغان اعم از مامورین و کار گران و اشخاص مسلکی میتوانند به تحصیلات عالی مبادرت ورزند.



# دكتور اكرم عثمان ق



باور ندارم که قصه هایمان حد از بختگی و کمال رسیده باشد که تلازم منطقی و حتمی فورم و محتوی در آنها برهم نخورده باشد .

من نمی خواهم مانند برخی از سناریست های خارجی اخلاق گرک رابه بره بدهم و از بره را به گرک .

از نظر من ارزیابی تکنیک های قصه نویسی در قصه ها ، ارتباط مستقیمی به بختگی فکری و درجه رشد شعور اجتماعی داستان نویس دارد .

## نه تنها قصه نویسی بلکه قصه خوانی هم هنر است

به عقیده من هر کسیکه فاقد فلسفه معین و مشخص در زندگی است ، نه تنها در قصه نویسی ، بلکه در هر کار و پیشه ای راهش را گم میکند و از هدفش دور میماند .

من تا حدودی از طرفداران افراطی اصالت مضمون و محتوای داستان هستم .

قصه نویسان ما باید به گنجینه ادبیات مردم توجه کنند و در گفتگو ها شخصیت های قصه ، از این منبع استفاده برند تا هم مرحله از تکامل اندیشه و فکر مردم ثبت دفتر شود و هم محتوای قصه ها عینی تر گردد .

خوش خدمتی چاکر منشانه ، ارباب محکرو ستمگری را چنان برهم آورم که تنها دخترش رابه عقد دهقان بچه در آورد و قسمتی از دارای اش رابه دماغ لعلی و مزدور قبلی اشروصیت کند و یا از کار خانه دار پول پرستی را که با آگاهی از تمام فوت و فن بهره کشی از زیر دستانش ثروت زیاد اندوخته است چنان شخصیت انسان دوستی بدهم که بدون دلیل منطقی و صرف بر مبنای جنبه های عاطفی و اخلاقی شخصیتش ، موضع اصلی اجتماعی خود را ترک بگوید و آنچه را که اندوخته است میان کارگران و وزیر دستانش تقسیم کند نظرم را خلاصه سازم ، من تا حدودی از طرفداران افراطی اصالت مضمون و محتوای داستان هستم و این کار را رسالتی برای روشنفکر زمان می شناسم نه آنکه تصور کنید که من عوضی قصه مثلا مقاله سیاسی می نویسم و یا اینکه تکنیک را قربان زمینه اجتماعی قصه میکنم ، که این طور نیست .

میکذارم تا هر کدام در قالب و چار چوب طبقه و سره راز ناسره جدا می سازید شما خود وقتی کار نگارش قصه بیرون آغاز می کنید ، برای محتوی داستان خود به چه ارزش های بیشتر فایده و میکو شید آنرا به ذهنیت خواننده قصه خود القا کنید ؟

من وقتی کار نگارش قصه بی را شروع میکنم با تمام وجود تخیل و اندیشه ام را در اختیار زندگی قهرمانان و آدمهای داستان می گذارم تا هر کدام در قالب و چارچوب طبقه و قشری که با آن تعلق دارند واز میان آن بر خاسته اند رشد نمایند در جریان حوادثی که با آن برخورد می کنند . نصیت عاطفی خود را بیرون ریز کنند و در فرجام و نهایت در هر یک از لحظات زندگی خود در برخورد با هر رخدادی ، مرتکب همان کاری شوند که در زندگی عینی و واقعی آنرا به گونه های مختلف از گروه های مختلف اجتماع انتظار داریم .

منظور تان این است که در کار قصه نویسی شناخت ماهیت و خصصیت قشری و طبقاتی و آنرا به همان گونه که هست به نمایش گذاشتن نوعی الزام روشنفکرانه است که قصه نویس خوب باید به آن با مسوولیت توجه کند و شما همین کار را کرده اید ؟

اجازه بدهید از چارچوب قصه های خود بیرون نروم و این الزام رابه دوش دیگران نگذارم تعبیر شما از گفته های من درست است ، من نمی خواهم مانند برخی از سناریست های فلم های شرقی اخلاق بره رابه گرگ بدهیم و از گرگ رابه بره و یا اینکه به خاطر

فورم و محتوی چنانکه میدانید از هم جدایی ناپذیرند من در حد توان میکوشم که این اصل را در قصه هایم مراعات کنم ، ولی مشکل کار رعایت و تلفیق منطقی همین اصل است ، باور ندارم که قصه هایمان در آن حد از بختگی و کمال رسیده باشد که تلازم منطقی و حتمی فورم و محتوی در آنها برهم نخورده باشد .

در شماره گذشته بعد از گفت و شنید مفصل در پیرامون قصه نویسی در چشم انداز معاصر از دکتور اكرم عثمان پرسش شد ، که او در کار نگارش قصه و داستان به فورم و تکنیک بیشتر ارزش میگذارد یا مایه و محتوی ؟ و اینک دنباله این بحث با همین قصه نویسی از پاسخ وی به همین پرسش .

فورم و محتوی همانطور که آگاهی دارید از هم جدای ناپذیرند ، من در حد توان میکوشم که این اصل را در قصه هایم مراعات کنم ، ولی مشکل کار رعایت و تلفیق منطقی همین اصل است .

باور ندارم که قصه هایمان در آن حد از بختگی و کمال رسیده باشد که تلازم منطقی و حتمی فورم و محتوی در آنها برهم نخورده باشد .

تفاوت در باره تکنیک پروراندن قصه و چگونگی تلازم و هم آهنگی آنرا با محتوی ، در قصه های شما میدانم به عهده خواننده قصه شما می خواهم بدانم با آنچه که تا اینجا بر شما رسید ، با چه معنی بار اندیشه خوب را از خراب در محتوی یک قصه تشخیص میدهید



# قصه نویسی معاصر



پیشه‌ی راهی را می‌کند و از هدفش دور میماند، از اینرو قصه نویسا نیکه فاقد مشرب سیاسی و فلسفی معین هستند، ممکن است تکنیک‌های متعارف قصه نویسی را در آثارشان بکار بندند، اما محال است که منطبق زمان‌شان را درک کنند و قصه‌هایشان را هم آهنگ با قدم‌های تاریخ حرکت و زندگی بخشند.

- بیشترین قصه‌های که من از شما خوانده‌ام به زبان روایت تعریف شده است و غالباً توصیف‌های کامل جای گفتگو و محاوره را گرفته است. به همین نسبت می‌خواهم بگویم شاید شما صرفاً بغاظر ارزیابی نوعی دید فلسفی آدم‌های قصه‌های خود را از میان فشرهای برمی‌گزینید که به زبان اصلی آنها آشنایی کامل ندارید و به همین نسبت نیز آنچه را که آدم‌های قصه‌ها از زبان خاص خود باید بگویند شما بازبانی متداول‌تر روایت می‌کنید؟

نمی‌خواهم ادعا کنم که کار من بی‌عیب است و نمی‌خواهم بگویم من زبان محاوره آدم‌های قصه‌هایم را بخوبی خود آنها میدانم ولی نگارش قصه‌ها از زبان روایت هم نمیتواند معنی آشنا نبودن به حالات خاص کرکتهای قصه‌ها باشد. به جرات می‌گویم آدم‌های قصه‌های من را بر خورد هایشان با هم‌دیگرو باروبرو شدن بارخداها، همان هستند که در زندگی عینی میتوانند باشند.

- آدم‌ها در قصه‌های شما غالباً از میان گروه خاصی انتخاب می‌گردند. میتوانید بگویید چرا؟

- من در تمام قصه‌هایم به مردم توجه دارم، و این به خاطر علاقه و حرمت بیکران‌به آدم‌های خوبی است که کار میکنند و رنج‌قرن‌ها و زمانه‌ها را بدوش میکشند.

توسل به چنین کاری به ظاهر ساده مینماید ولی انعکاس صادقانه جلوه‌های مختلف زندگی مردم کوچک و بازار، در قصه‌های کار پس دشواری است که پیش از فراگیری رموز و تکنیک‌های قصه نویسی و تسلط کامل بر زبان مادری، ایمان‌می خواهد:

ایمان به حقانیت چیزی که پرداخته میشود و ایمان به التزام و تعهدیکه رسالت نخستین روشنفکر زمان ماست اما بازم تاکید میکنم چنین عقیدتی نباید بمعنی قربان کردن قصه بغاظر ایده‌لوزی باشد، پرداخته قصه نویسی

در حالی باید از شرایط لازم و ضروری یک قصه خوب و منطبق با موازین قصه نویسی برخوردار باشد و آنگاه مسأله جهانی‌نویسی و هدف‌های اجتماعی اش را بیان کند.

- با چنین پنداری قضاوت شما در باره قصه‌های خودتان چیست و بهترین قصه شما قصه‌ی کیست که هم با موازین و تکنیک‌های قصه پردازی هم آهنگ باشد و هم در محتوای آن ارزش‌گذاری‌ها از نظر اجتماعی، فلسفی، و سیاسی با تعبیر شما درست به کار گرفته شده باشد کدام است؟

در باره قصه‌های خودم قضاوت خاصی ندارم و نیز نمیدانم که این قصه‌ها در چه سطح و مرتبیتست باین وصف بی‌آنکه اجباری درین باشد خود است دلم را بروی کاغذ میریزم و منتظر ارزیابی دیگران می‌نشینم.

من در شمار قصه‌هایم به درز دیوار بیشتر علاقمندم چه آئینه‌های ناقص یا کامل زمانست که در آن عصری می‌میرد و عصر دیگری تولد میشود.

من این قصه‌ها را خوانده‌ام و از زبان پر رمز آن لذت بردم - ولی دلم می‌خواهد در اینجا از زبان خود شما بشنوم که آدم‌های این قصه چگونه در یک برش از زندگانی خود که پرداخته شماست با درو نمایه فلسفی و اجتماعی که دارد مثلاً خصوصیت‌های دو عصر را که یکی در حال پذیرش زوال است و دیگری در حال پرورش به نمایش می‌گذارد.

و اگر قرار باشد دفاعی برای این بهترین داشته باشید، آنرا یاد داشت کنم؟

- پس اجازه بدهید عمیق‌تر بانسا نه‌های قصه (درز دیوار) بنگریم و روی هر کدام لحظه بایستیم.

در این قصه از پدر سالاری در حد تحمل قصه نگهش شده و بن بست‌هایی به نمایش گذاشته شده که روشنفکر فزون جو و حوق لیب با آن مواجه میشود و نمیداند چگونه راهی روشنی باز کند.

چنانکه (حبیب) یکی از شخصیت‌های قصه ۱۱ اینکه دل و جرات بسیار ندارد، به مادرش میگویی:

- (مادر خدا مرد را برای قربانی و کار آفریده است)

- بعد از چنانچه گفتم چرمی گفتند؟ مادرش جواب میدهد:

بعد از چنانچه گفتم می‌خواندند:

- چنانچه گفتم گفت به گل میمانه.

آستا برو ماه مان آستا برو

در این دیالوگ مختصر، بزعم من رنج‌سن فرسای آدم‌های نهفته است که بغاظر طینت بیمار زمان‌شان تمام آغاز هابرایشان بسد فرجام است، حتی در عروسی آهنگ‌های در محافل شادی بدرقه راه نوین آنها میشود که .... باقیدار

.. و آنگاه کف‌های پوتش را بروی زمین میساید (واو اف) میگوید:

همین سان وقتی که از پشت دیوار همسایه آهنگ (چنانچه گفتم) بگوش میرسد مسادر حبیب به پسرش میگوید:

- بچه جان قدیما بعد از چنانچه گفتم می‌خواندند:

خواران و برادران مرا یاد کنید.

تا بون مرا از چوب شمشاد کنید.

بر خاک سیاه باین و فریاد کنین

و حبیب میرسد:

## تصحیح ضروری

در شماره گذشته در همین مصاحبه:

صفحه ۱۹ ستون چهارم سطر ۷ (زوال) به (جنبش) (دوران امانی) افزوده شود و «نسل» به (نز) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون چهارم سطر ۳۲ (میکنند) به (نمیکنند) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ آخرین سطر ستون اول (کرد) به (نگرد) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون اول از طرف بالا سطر ششم (نخستین) به (نخستینش) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون دوم سطر دوم (عناصریکه) به (عناصر) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون دوم سطر نهم بعد از کلمه‌های مصاحبه نکات فوق را تصحیح نمایند.





از ابنیه تاریخی دوره اسلامی در ترکیه مسجد ایا صوفیه

ترجمه و تهیه دیپلوم انجیر عزیز الله کهدا

پاکسور های جهان آشنا شوید

# در کنار امواج آرام مدیترانه

## سرزمینی که قاره‌ها را بهم وصل میکند

### ترکیه

## یادروازه آسیا

ترکیه بین دو بر اعظم مهم جهان قرار گرفته قسمت اعظم آنرا آسیای صغیر تشکیل که با کشور های اتحاد سردوی ، بلغاریا ، یونان ، سوریه ، عراق و ایران همسرحداست ترکیه به ۶۷ ولایت تقسیم شده که مرکز آن شهر انقره و دارای ۹۵۰ هزار جمعیت میباشد این جمهوری دارای ۷۸۵ هزار کیلو متر مربع رقبه و بیش از ۳۷ میلیون نفوس است که در یک کیلو متر آن ۴۷ نفر زندگی میکنند .

ترکیها ۹۰ در صد اهالی این کشور را تشکیل داده و در شرق ۱۵ میلیون (کرد) زندگی می کند علاوه بر آن عرب ، ارمنی ، یهود و غیره کم و بیش در ترکیه بود و پاش دارند .

اقلیم ترکیه استقرار نداشته در سواحل اقلیم مدیترانه ای ، در مرکز خشک ، تابستان آن گرم و سوزان و زمستان سرد دارد .

ترکیه قبل از حرب عمومی اول یک امپراطوری بزرگ و مهمی بود که فشمتمیل بممالک حجاز ، فلسطین ، سوریه (شام) عراق ، اناتولیه ، ویک حصه ی بزرگ بالقان بود بعد از ختم جنگ اول جهانی تمام امپراطوری ترکیه را متحدین در بین خود تقسیم نموده از میر (سمرنا) و علاقه مهم غرب اناتولیه را تحت اثر یونان و استا نیول (قسطنطنیه) را تحت اثر خود در آوردند ، نوجوانان ترک زیر ذوات مصطفی کمال با جادر وسط سطح مرتفع بقیه در صفحه ۹

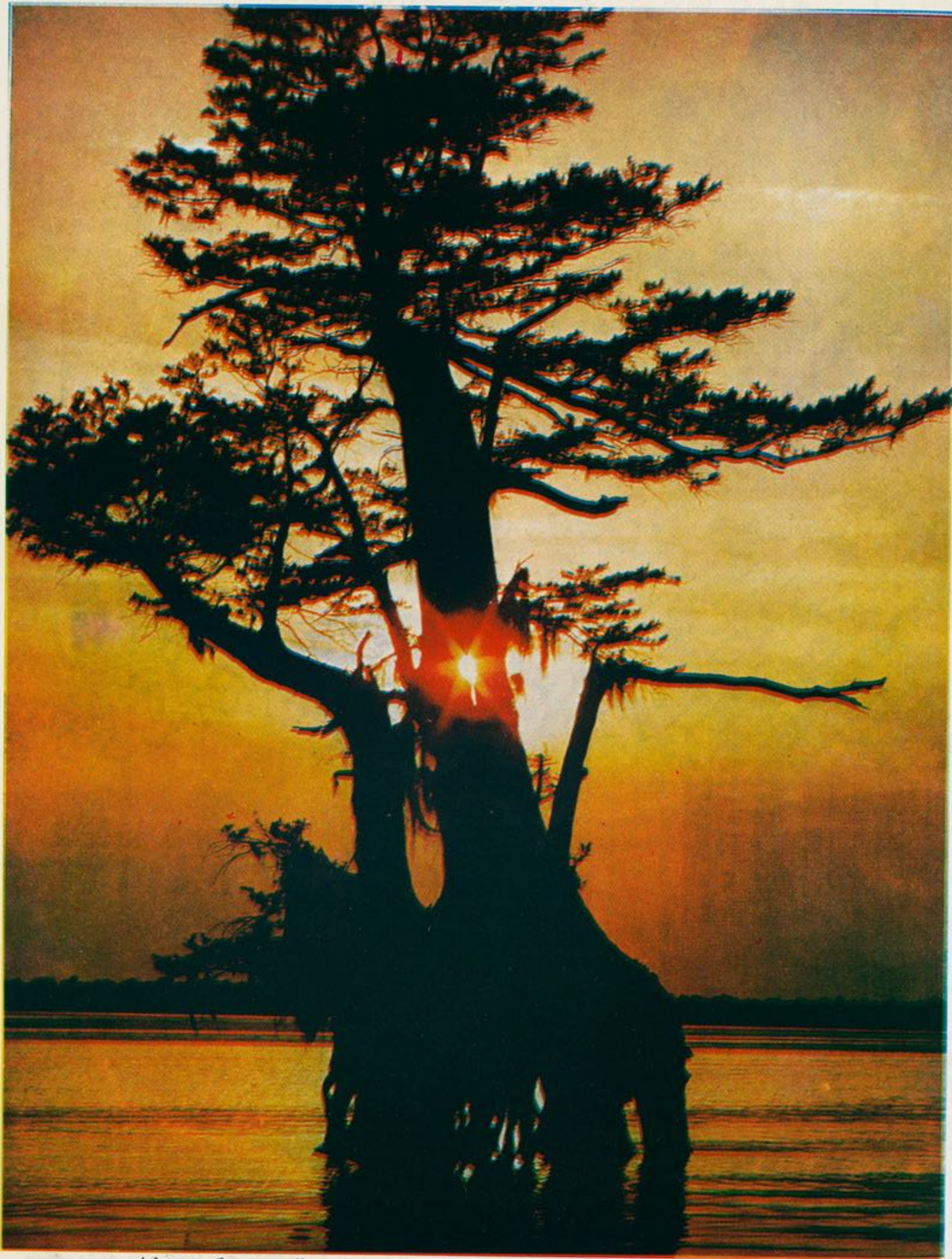
ترکیه بین دو بر اعظم مهم جهان قرار گرفته قسمت اعظم آنرا آسیای صغیر تشکیل که با کشور های اتحاد سردوی ، بلغاریا ، یونان ، سوریه ، عراق و ایران همسرحداست ترکیه به ۶۷ ولایت تقسیم شده که مرکز آن شهر انقره و دارای ۹۵۰ هزار جمعیت میباشد این جمهوری دارای ۷۸۵ هزار کیلو متر مربع رقبه و بیش از ۳۷ میلیون نفوس است که در یک کیلو متر آن ۴۷ نفر زندگی میکنند .

ترکیها ۹۰ در صد اهالی این کشور را تشکیل داده و در شرق ۱۵ میلیون (کرد) زندگی می کند علاوه بر آن عرب ، ارمنی ، یهود و غیره کم و بیش در ترکیه بود و پاش دارند .



روز های گرم و آفتابی تابستان در حواشی دریاچه مرمره گوارامی شود.





این تابلو گذشته از آنکه از لحاظ هنر عکاسی انتخاب شده است بنظر ما حاوی مطلبی هم است که برای ارزیابی آن درک شما آزموده می شود تا ریشه شود زبان این منظره بشما چه میگوید.

احل  
باستان  
...  
یک  
شامل  
عراق  
بود بعد  
ترک  
ز میر  
تحت  
و تحت  
زیر  
طرح مرتفع



## دوشیزه زیبا



بعدی سوخته بودند که برای پولیس ناممکن بود هویت مرد را از زن تشخیص دهد. بانیم پولیس در اثر مساعی زیاد در زمینه هویت دومرد و دوزن را اعلام است و گفت هویت شخص بغمی که یکنون است چند ساعت مطالعه بیشتر را ایجاب میکند فامیل هرست که تشنه‌دیدار دختر اخطاف شده شان بودند اخبار منتشره در در زمینه با تگرانی زیاد گرفتند و برای زنده بردن دختر شان دعا میکردند.

تامس نا گوجی یکنون از موقوفین امنیه لاس انجلس در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت زن سفید پوستی که در جمله مقتولین بوده و هویت آن هنوز تشخیص نشده نمی تواند پاتریشا هرست باشد چه دندان های موصوفه با گرفت دندان های پاتریشا مطابقت ندارد.

چون قربانی که هویت شان از طرف ناگاجی تأیید گردید عبارت بودند از:

- ۱- دونالد دیفریز سی ساله موسوم به لید مارشال شیک که رهبر دسته بود.
  - ۲- نانسی پری ۲۶ ساله سابق از طرفداران سناتور گولد واتر
  - ۳- پاتریشا سولو ستیک ۲۴ ساله
  - ۴- ویلیام ولف ۲۲ ساله
- پسینشای دیفریز همه مقتولین سفید پوست بودند.

ناگاجی گفت دیفریز رهبر دسته رهزنان با بر جرات متعدده شمول زخمی که بر ناحیه راست او ایجاد شده هلاک گردیده است.

نانسی پری نیز بعد از برداشت چندین جراحت مخصوصاً جرح بزرگ در قسمت راست صدر که باعث خونریزی زیاد گردیدی بسود جان سپرده است.

پاتریشا سولتسیک و ویلیام ولف نیز با اثر سوختگی و دود هلاک شده اند بعداً معلوم شد که شخص پنجمی انجیلا آتوود بوده و هم‌بیک جسد ششمی در صحن حویلی کشف شد که از ۲۸ ساله حال دوشیزه ۲۸ ساله سفید پوست بوده است.

پاتریشا در جمله مقتولین نمی باشد پولیس بعد از تجسسات دامنه داری دریافت که پاتریشا هرست دو ساعت قبل از شروع جنگ خونین بین پولیس و اعضای اس ال ای از محل حادثه فرار کرده است با تشخیص این امر والدین پاتریشا دست کم توانستند نفس راحت بکشند بهر ترتیب آنها گفتند دیسریازود دختر شان نیز به سر نوشت همدستانش گرفتار شده و به قتل خواهد رسید باید یاد آور شد که پاتی قبل از الحاق به موسسه اس ال ای هرگز در سیاست علاقه نشان نداده بسود کسانی که او را می شناختند در او یک اراده قوی را مشاهده میکردند چنین فکر میشود که

بقیه در صفحه ۱۱

# زن در همه زمانه‌ها

## عنصر مؤثر تأمین سعادت و بقای جوامع

پدیده‌های منفی و خرافاتی در همه جای دنیا در پر تو نور معرفت و دانش آب می شود

به تاسی از آرزو مندی هایکه مجله ژوندون نسبت به توسعه حدود نشرات راجع به موقف زن و اهمیت این عنصر اصلی و اساسی در جامعه ما دارد موقف شدم با محترمه نظیفه غازی نواز رئیس انجمن رهنمای خانواده و زیرتئون صحبت مختصری بعمل آورده و نظر شان را در مورد پرسش های آتی الذکر جهت مطالعه خوانندگان ار چند ژوندون درین صفحه منعکس سازم.

امراض خانمان سوز استیلابی مانند چیچک سرخکان، ملاریا، حمای لکه دار و غیره امراض طفیلی بوده و جگر گزیده های والدین را زبین برده بخاک سیاه می سپرد. والدین بیچاره و غم‌دیده دوباره بفکر داشتن اولاد شده زحمات حملها و ولادت‌های متواتر را بخاطر داشتن دوسه فرزند میکشیدند.

اکثر اوقات این خانمهای غم‌دیده را تکالیف ولادت‌ها، مریضی ها و اولادداری مصروف ساخته نه باقتصاد خانواده خود و نه بانکشاف اقتصادی جامعه خود همکاری شده میتوانستند، بلکه چار و ناچار در چهار چوکات خانه مانده و تنها مرد متکفل نفقه عایله و مخارج کبر شکن آن شمرده میشد.

بجهان زن نوید میدهند که دیگر حقوق حقه شان تحت شعایر دینی و مدنی محضوظ بوده و استثمار نخواهند شد. خلاصه اهمیت این سال نوید بخش و پر ارزش برای جهان زن مورد انکار ندارد.

باز می پرسیم: بنظر تان خواهران ما چگونه میتوانند در انکشاف کشور سهم بگیرند؟

زنان کشور ما در طول ادوار تساریخ فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، انکشافی و حتی دفاعی از کشور خویش با تمام گرفتاری های مادری با مردان خود سهیم بوده اند. و لی متأسفانه بر سواد، جبل و نادانی، خرابی وضع اقتصادی که همه زنی از موجودیت

بمحترمه نظیفه غازی نواز در اتاق کارشان معرفی شدم و بعد تعارفات و صحبت مختصری نخستین سوال را اینطور طرح نمودم.

خواهشمندم نظر تانرا پیرامون تجلیل سال بین المللی زن اظهار نمائید؟

به نظر بنده تجلیل سال بین المللی زن نظریه عالی و ارزنده است که بغط ز رین در صفحه تاریخ جهان ثبت خواهد بود و برای ارزش مادی و معنوی زن افتخار چو پیدان شمرده خواهد شد. این سال است که مردمان واقع بین جهان بهترین آرزو های قلبی خود را در تساوی حقوق زن تحت شعار مساوات انکشاف و صلح به کرسی عمل می نشانند و





میرمن نظیفه غازی نواز به سوالات خیر نگار ما پاسخ می دهد

وبافوه بازو با بکار انداختن نسیم و دا نش خود دیگران رانیز بکار انداخته جنبشی در حیات اجتماعی تولید می نماید. محدودیت ها و قیوداتی که زندگی را تاریک و هر چیز را ناشد، مشکل، خلاف رسم و رواجها و عنعنات منفس جلوه میدهد نیز از برکت سواد و دانش و تنویر افکار و مطالعات مزید از بین رفته همه ملتفت می شوند آنچه را که پی آن روان بودند بجز پسمانی و پریشانی فقر و بیچاره می حاصل نداشت.

لذا چنانچه خواسته اجتماع امروز و آرزو های دولت جمهوری عامی باشد لفظات گرامی این مرحله حساس تاریخی را که جنبش های نوین در کشور رونما گردیده از دست نداده همه بیک نیت پاک، بیک صمیمیت قلبی، بیک عمت عالی با گفتار ها و آرزوهای رهبر ملی خود همنا گردیده بیک دل و یک آرزوی پاک دست بهم داده در راه تنویر افکار، تعلیم و تربیه، تشویق به صنایع دستی تشویق به رهنمایی خانواده، تشویق و رهبری بر سر ای بهبود وضع حیاتی و غیره شرایط مردم خود برآمده و راه را برایشان هموار گردانیم تا خدا بخواهد عقب ماندگی های این سرزمین آبابی و اجزادی ما از بین رفته زنان افغان همه منور و در فعالیت های اجتماعی همو ش مردان کار و وسایل برآمده با سرمایه دست داشته

منور گردانند و از پدیده های منفی خرافاتی و عنعنات منافی پیشرفت و اقتصاد، جلوگیری نمایند خود عمل کنند و مثال دیگران خسون بیاموزند و بدیگران بیاموزانند. طعنه و تمسخر دیگران را در خدمت مردمان هم قریه و همه همسایه و نزدیک خود به لب خندهای مهربانانه و بر معنی جواب گفته پیش بروند تا بارزوی های ملی خود نایل آیند و نزد همجنسان خود سر بلند گردند و نسیه انجمن رهنمای خانواده در مورد این پرسش که برای احیای شرايط بهتر و گسترش بهتر فعالیت زن در همه نقاط کشور چه محدودیت ها و قیودات باید از بین برود تا زنان درین مرحله حساس تاریخی بیش از پیش فعال گردند؟

بدینگونه ابراز نظر کرد: مختصراً باید بگویم که از بین بردن قیودات و محدودیت ها تنها بواسطه تعمیم سواد و دانش بین تمام طبقات مردوزن، خورد و کلان صورت گرفته میتواند و پس سواد و دانش است که حقایق را روشن میگرداند و مردم را براه حقیقت و دانستن عوامل و اسباب نقایص رهنمایی مینماید. با اثر دانش و سواد راه زندگی بهتر و مر فیه و بلند بردن سطح زندگی دانسته شده انسان برای بدست آوردن زندگی بهتر به جستجوی کار و وسایل برآمده با سرمایه دست داشته

بقیه صفحه ۱۰

## دوشیزه زربادریک باندا

سایه در عقب اوست اورادست گیر خواهد کرد موضوع دستگیری پاتریشا • اکنون پرابلمی رابه پولیس ایالتی و فیدرال امریکا ایجاد کرده و کفایت پولیس را مسود سوال قرار داده است اکنون این دوشیزه زیبا روز ها را در مخفی گاه بسر می برد و شدیداً مسلح می باشد پولیس اخیراً برای دستگیری و پیدا کردن پاتریشا گماشته شده و هم تصویر او در ادارات بزرگ پستی و مخابرات نصب است •

دو ماه قبل والدین پاتریشا بار دیگر از او تقاضا کردند تا از مخفی گاه اش خارج شده به فامیلش برگردد و خود را به پولیس تسلیم نماید والدین او گفتند درین صورت پاتریشا از مرگ حتمی نجات خواهد یافت و وکیل مدافع برای تخفیف جرایم او استخدام خواهد شد دیده شود که سر انجم پیدا شدن پاتریشا و دست گیری او از طرف پولیس چگونه صورت میگردد •

پاتریشا قبل از اختطاف با سازمان اسرال آی ارتباط داشته و به کمک خودش حادثه اختطاف او صورت گرفته است پولیس سانفرانسسکو هفته قبل از حادثه اختطاف پاتریشا کتابچه یادداشتی را پیدا نموده بود که در آن هویت عده بی از اعضای اس ال آی نوشته شده بود و مرجع های بنام پاتریشا در آن موجود بود.

باید ناگفته نگذاریم که عملیات پولیس در مورد استفاده از مواد متفلقه علیه دزدان در حلقه های مختلف انتقاد شد و گفته شد پولیس باید میکوشید تا دزدان را زنده دستگیر میکرد باید یادآور شد که همه اشخاص که در جنگ خونین با پولیس بقتل رسیدند سابق جرمی داشته و بعضی از آنها مانند دونالد دیفریز و ولسر مجرومین مکرر بوده اند •

پاتریشا بحیث یک دختر آواره در از فامیل و دوستان اولی از یک ایالت به ایالت دیگر در حرکت است او دریافته که پولیس چون

امروز که به فضل خداوند اکثر ایمن امراض از بین رفته و یا تحت کنترل درآمده حمایت طفل و مادر بهتر گردیده و خصوصاً درین عصر جمهوری جوان ماکه در خصوص مادران و اطفال توجه بخصوص صورت گرفته دیگر آن وضعیت سابق باقی نمانده و نخواهد ماند. دیگر اطفال شان طعمه امراض نخواهد گردید. باین صورت زنان می توانند که با خاطر آسوده با وسایل طبی مدرن با صلح هائیکه بخواهند طفل بدنیا آورند تا هم وقت کافی برای پرورش اطفال و امور خانه خود داشته و صحت خود را حفظ نمایند و هم سواد آموخته با فرا گرفتن کمالات در بلد بسرزن وضع اقتصادی خانواده و جامعه خود سهیم گردند.

در مورد این سوال که نظر به خویش راجع به نقش زنان روشن فکر در مبارزه با پدیده های منفی که ریشه عمیق در جامعه مادارد اظهار نمائید؟ چنین تذکر دادند.

پدیده های منفی و خرافاتی که از اثر جهل و نادانی پیدا و در بین یک عده مردم ریشه های عمیق آن یافت می شود تنها در مملکت مانده بلکه در اکثر ممالک میان مردمی که از نور معرفت و دانش دور مانده باشند ریشه های عمیق تر داشته و دارد اما اصلاح شدنی است.



# نشش کودك و يك پیلوت

## چگونه از عمق جنگل های پیرو

## جان بسلامت بردند



این دو نقشه موقعیت پرواز طیاره و محل سقوط آنرا در اعماق جنگل های پیرو نشان میدهد .

ایدوارد وستیدر پیلوت جوان هفت روز تمام با طیاره اش سطح جنگلها را جستجو میکرد تا هرگز بتواند اثر از برادرش که کودکی بدست میاورد که در اثر سقوط طیاره باسرنوشت مجهول گرفتار شده بودند دوتن از کودکان نتوانستند جان بسلامت ببرند و گیتی کوچک درست در آخرین لحظه ای که به دهکده ای رسیده بودند از فرط ناتوانی چشم از زندگی پوشید و ایور تاز ذیل ماجرای سقوط طیاره و روزهای دشوار این قضازدگان را بشما تقدیم می کند.

اوسکار سنیدر باچشمان از حد فقه سرآمده حادثه سقوط طیاره را تماشا میکرد او میدانست که فاجعه شومی به استقبال وی و سر لشیرتین طیاره است .

اوسکار یک طیاره ماشینه نوع گازینسا ۲۰۶ را اداره میکرد وقتی به داش بورد طیاره نظر انداخت متوجه شد که طیاره از سطح بحر ۲۲۹۰ متر ارتفاع دارد ولی درعین حال عقربه هائز غیر نورمال بودن این طیاره، پیلوت را هوشیار میندخت. از جانی همارتباط رادیویی طیاره با امید انهای هوایی کاملاً قطع گردیده و خود طیاره نیز فاقد دستگاه (گراش لوکیتور) بود زیرا این دستگاه طیاره را که در جستجوی هوایمای گاز بنا بود کمک و راهنمایی میکرد. همچنان هوا پیمای قضا شده قدرت آنرا نداشت که با مختاره بین المللی (اس اوس) از واحدهای نجات طالب کمک شود .

در محلی که طیاره دچار چنین عارضه شده ساحه وسیع جنگل وحشی و غیر مسکون اندن را تشکیل میدهد که بنام اندن معروف است (به نقشه مراجعه شود) هوای سرد و برف که در نظر من اداخت هیچ محل مناسبی را برای فرود آمدن اظطراری طیاره خودیافته نمیتوانست و تا جاییکه چشم کار میکرد آفاتی از حیات و مدیعت به ملاحظه نمی رسید.

خطر هرآن نزدیک شده حیرت زیا لرزش این طیاره بیشتر محسوس میشد و میدید که طیاره ارتفاع را به شدت از دست میدهد و هر چند هوای سرد میگوشد که وضع طیاره مجداً تنظیم گردد بر خلاف روزهای گذشته سودی





بخشد.

این حادثه روز شنبه ۷ دسامبر ۱۹۷۴ درست ساعت دوی بعد از ظهر اتفاق افتاد اوسکار سنیدر حامل نه کودک در طیاره خود بود آنان پسر خاله ، پسر کاکا، دختر ماما و دختر عمه یکدیگر بودند که اجداد شان صد سال قبل به امریکای جنوبی مهاجرت کرده بودند .

اوسکار سنیدر فقط ۲۵ دقیقه قبل از رسیدن خامه هوایی شسیر کوچک سان رامون با سر نشینان خرد سال به پرواز درآمده بود . بدون تردید اوسکا تا کنون چنین موجودات خوشحال و با نشاطی را در طول هوانوردی خود بخاطر نداشت آنان در سان ریمون درس میخواندند و شبانه در خانواده های بیگانه بسر میبردند و حالا میخواستند سه ماه تعطیلات سالانه خویش را در آغوش خانواده ووالدین خویش سپری کنند . به این ترتیب کودکان بعد از گذشت یک دوره مشکل تحصیل در مدرسه و دوری از کنسار خانواده شان حالا فرصت می یافتند باردیگر در آغوش خانواده شان پناه ببرند و خستگیهای طولانی را رفع گردانند همه غرق شادمانی و مسرت بودند که محل بود و باش خانواده آنان فقط ۴۰ دقیقه پرواز فاصله داشت .

اوسکار سنیدر جوان بیست و پنج ساله از ۷ مارچ ۱۹۷۴ بحیث پیلوت و از ۷ مارچ ۱۹۷۴ به حیث راننده طیاره متعلق به شرکت ( سرویس زراعتی ) منسوب گشته بود این سرویس یک موسسه شخصی بود که در خدمت دهقانان قرار داشت و برفق مشکلات شان همیشه مبرداخت همین پیلوت بود که طیاره حامل کودکان را به وادی مرگ و نابودی پیش میرد .

طوریکه در بالا گفتیم کیتان طیاره متوجه شد که طیاره ارتفاع خویشرا مرتبا از دست میدهد و راس اشجار جنگل درانظار برجسته تر میگردد چندی از این لحظات نگذشته بود که طیاره بعدی ارتفاع خود را از دست داد که حتی راس اشجار یکه روی سطح تپه های جنگل روئیده بود نسبت به ارتفاع طیاره بلندتر میشد و اوسکار سنیدر کاملا متیقن بود که ازین کوه بی هیچ صورت جان سلامت برده نخواهد توانست کلادی سنیدر برادر هفده ساله کیتان طیاره که پهلویش نشسته بود از برادر خود پرسید که برادر جان چرا طیاره اینقدر پایین پرواز میکند اوسکار در واقع امر نمیتوانست پاسخ قناعت کننده به برادر خود بدهد اندکی مکث کرد و بعد در جوابش گفت برای اینکه بهتر اطراف خود را دیده بتوانم و از وقوع خطری حتی الامکان جلوگیری کرده باشم در خلال پرواز باید هیچ پیش آمد سویی رخ ندهد و اگر چنین اتفاق بدی رخ داد جان همه در خطر خواهد بود .

چند لحظه ازین وضع نگذشته بود که راس درختان بشکل بهتری تشخیص داده میشد و در همین لحظه بود که متوجه شد بسوی صخره نزدیک میشوند و اوسکار این حالت را دیده و وحشت افتاد و فریاد کشید بیچه ها خود را محکم بگیرد

کودکان با شنیدن فریاد اسکار همگی دفعتا خاموش شدند . وقتی بدنه بی اداره و همان گسیخته طیاره با نخستین شاخ درختان تماس گرفت باردیگر کودکان را متوجه کمر بند های شان ساخت تا آنرا سخت تربندند . اوسکار آخرین کوشش خود را بکار برد تا طیاره باردیگر اوج بگیرد بالاخره طیاره با درختان تصادم کرد و راس و بدنه طیاره از هم متلاشی و روی سطح پوشیده جنگل پرتاب شد یک جناح چپ طیاره در درختی گیر افتاد و متعاقبان صدایی شکستن و خرد شدن محیط خاموش جنگل را اغلال نمود .

اوسکار سنیدر پوره بخاطر دارد که انتونی سیمون تلاش مزبوحانه میکرد تا از طیاره بیرون بجهد . دیگر چیزی بیادش نیست زیرا از حال رفته و با کمر بند در کمرش پشرت فرمان طیاره در یک گوشه لغزیده بود .

**به اطفال بیشتر توجه کنید:**

انتونی سیمون که چارده سال عمر داشت در آن واحد مرده بود بعد ترو پرا یا جمجمه خورد شده از گوشه جنگل یافتند . جان وینگارت شش ساله که در آغوش انتونی بود در اثر ضربت صندوق قهوه ای یکسپای مسافرین حال زاری داشت و خون از سرورویش جاری بود . شانش

برای زنده ماندن نش ضعیف بود . خون از بینی و دهن و گوشش بیرون میجهد . کلادی میکوشید با دستان خود خون را از سروروی و صورتی پاک کند اما سودی نمی بخشید . جان وینگارت دیگر برای زنده ماندن شانس نداشت چشمانش از حلقه برآمد و جان داد و کلادی با ناثر تمام روی سینه خود صلیبی را رسم و به این ترتیب با او برای همیشه وداع کرد کلادی و جان سنیدر خواهر زاده های اوسکار هر چند جراحاتانی برداشته و خون نیز ضایع کرده بودند ولی در هر صورت حال شان بد نبود . برادرش اوسکا در آخرین جبهش طیاره

لطفا ورق بزنید





هیرتا در داخل کابین طیاره در آورد زید راه خود را گم کرده بود لاجرم سرش را به جناح راست طیاره زد اتفاقاً توانست اطراف خود را یک لحظه تشخیص دهد - همچنان سایر اطفال وقتی از بیحالی برآمدند واله و حیران شدند و امید داشتند چکنند - تنها کتی ازین حالت مخصه امیر فارغ بود گلادی کیتی را با دستمالی که داشت او را در ساقه درختی محکم بست تا مبادا از سر اشویی ایکه لاشه طیاره سقوط کرد بود پایین نلفسزد -

جنگل وحشی ایکه اطراف کودکان قضاذه را احاطه کرده بود هر اسی در دلهای شان تولید کرد دلیل این اطمینان آن بود که در همین محیط جنگل چشم بدینا کشوده و بزرگ شده بودند و اشجار بلند چنان تالیری در آنان ایجاد میکرد که در نهاد کودکان شهری عمارات آسمانخراش تولید میکند - هیرتا سیندر بعداً به خبرنگاران گفت همیشه از حالت بیپوشی بیرون برآمدم متیقن شدیم که در مقابل سایر دشواریها نیز فیروز خواهیم شد -

اوسکار سیندر سه ساعت تمام بیپوش بود گلادی و هیرتا اوسکار سیندر را مانند دیگران از داخل اطاق خرد شده طیاره بیرون کشیدند و بوتلی از شربت های سرد را کنار او گذاشتند - سیزیل کوچکترین سر نشین طیاره کنار اوسکار نشسته پیوسته میگفت اگر اوسکار دور تبه بحال بیاید یقیناً مارا نزد والدین ما خواهد رساند - گلادی سر را به سینه گذاشت و نبض او را گوش داد و بعد با خوشحالی و اطمینان خاطر گفت که شکر قلبش مرتباً میزند و دیری نخواهد گذشت که دوباره بحال خواهد آمد و همینکه بالاخره او بحال میآید نخستین سوال او این بود که مادر کجا واقع هستم گلادی از کنارم دور مشو من امشب خواهم مرد - گلادی در حالیکه او را میبوسید مقداری از شربت مقوی که با خود داشت در گلولی او فرو ریخت و این یک جرعه در امر بهبود او کار خود را کرد -

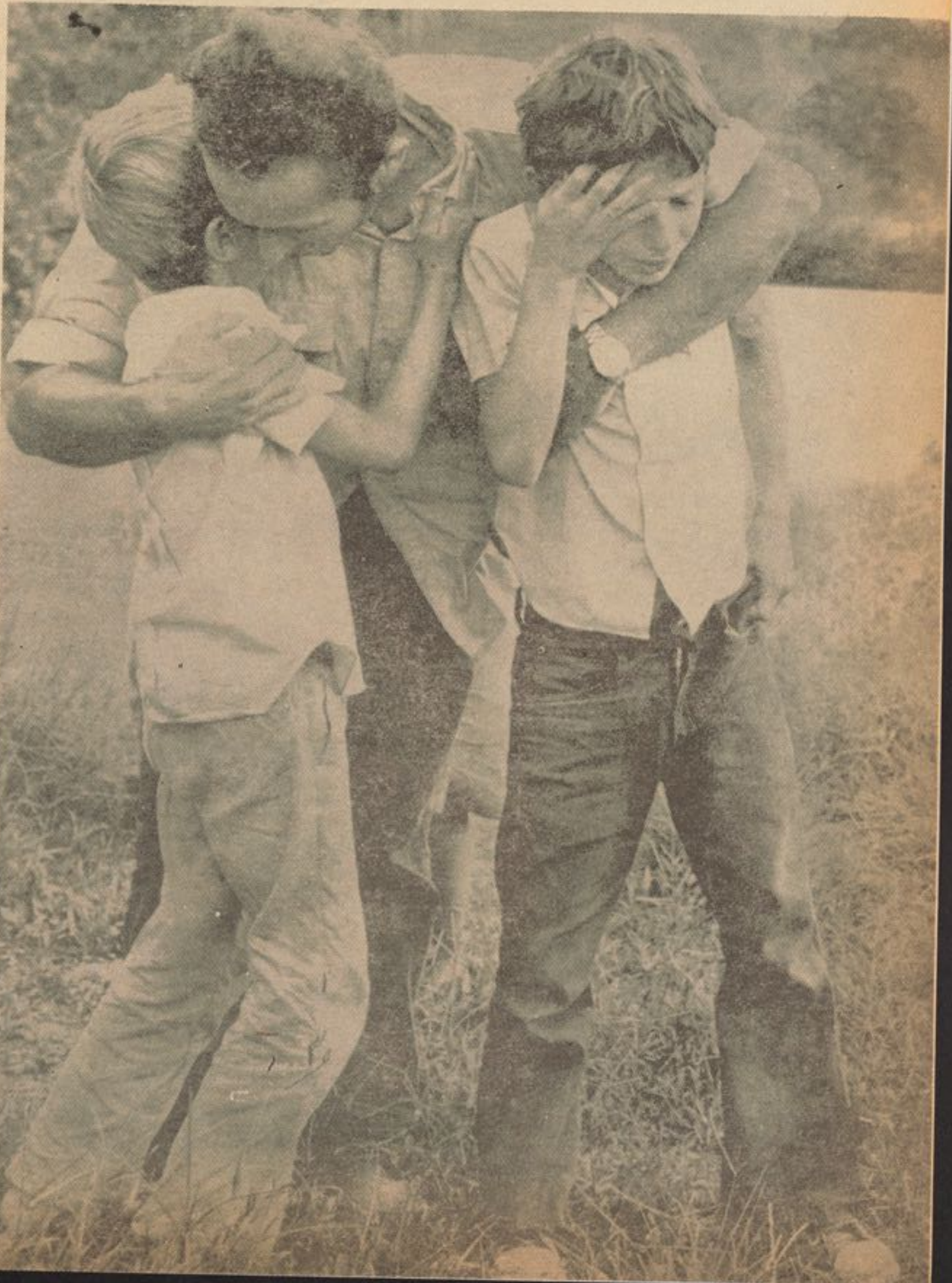
**هوا خیلی سرد بود و باران بشدت میبارید -**  
شب نخستین را در کنار اجساد مردگان و بدنه متلاشی شده طیاره در حالیکه از فرط سردی میلرزیدند صبح کردند - چون موسم بارانی بود باران بشدت میبارید و هوای جنگل را خیلی سرد ساخته بود - قضاذگان ماهیچ چیزی نداشتند تا از گزند سرما خود را در امان نگه دارند - شب طولانی بود گویی اصلا سحری بدنبال خود ندارد -

رعد با خشمگینی زیاد میفرید و صدای آن در عمق جنگل دقایق طولانی میپیچید - با هر صاعقه ای که بر جنگل فرود میآمد شاخه های اشجار را میشکست - در مناطق استوایی و در بقیه در صفحه ۵۴

بیش گفت گریه چه فایده دارد کوشش کن اطفال را ازین ورطه نجات بدهی - اما گوشش هیرتا به این سخنان بدعکار نبود و همچنان به گریستن خود میپرداخت - زیرا او در تمام عمر کوتاه خود حتی روی پرده سینما نیز چنین صحنه وحشتناک را ندیده بود - گذشته از آن چیزی را تشخیص داده نمیتوانست زیرا بنزین محتوی تانک طیاره پیهم مسوخت و بدن تانک او را نیز آهسته آهسته کوب میکرد تا اینکه طاقش طاق شد و فریاد بر آورد گلادی آخر گناشت ولی گلادی او را ازین کار مانع نشده

میان سکوت و خاموشی دوباره بحال آمد - او متوجه شد که از کابین مجاله شده طیاره خون جاری است و همه جای بوی بنزین به مشام میرسد وقتی این صحنه را تماشا کرد فریاد بر آوردن آخر بیرون شوید چرا معتبلید بیرون شوید ولی دید که صدای او بیجواب ماند - و جوابی از هیچ طرف نشنید - چون دید که داد و فریادش بجایی نمیرسد در صدد افتاد همرا از کابین طیاره بیرون بکشد - هیرتا با تماشای این صحنه و بیچارگی خود بنای گریستن را گناشت ولی گلادی او را ازین کار مانع نشده

آنان را نجات داده بود - هیرتا سیندر که چارده سال داشت تقریباً بدون جراحت مانده بود اما کتی خواهر سه ساله کوچکتر از او جراحت زیادی برداشته و ضمناً پایش نیز شکسته بود سیزیل سنتر ۹ ساله یکی دیگر از افریاسی سیندر نیز درین ماجرا جان سلامت برده و جراحتی نبرداشته بود - سایر سر نشینان طیاره از قبیل هربرت دوازده ساله و کارلوس ده ساله جز چند خراشیدگی مختصر احساس تکلیف نمیکردند -  
گلادی نخستین تن از قضاذگان کابین بود که در



دو تن از قضاذگان که از طرف پدرشان استقبال گردیدند -



# مونگ مادر

قرن چهارم قبل المیلاد  
فیلسوف شهر چین مونگ تسه  
مسیحیت (انطوریکه در غرب مسرت  
دند) تعلیمات فلسفی کشور سوس  
فیلسوف بزرگ چین را انکشاف داد  
و یک سلسله نظریات جدید را بر  
تعلیمات استاد خویش ازودتعلیمات  
فلسفی کنفوسیوس ریاستگ ملام  
ویراق (بادت) مقایسه نموده اند  
که جایش در خشن چشمگیر اترال  
مینگ تسه میدانند.

اینک مینگ تسه بهنام دومین  
فردمفلس - این کنفوسیو نسیم معلم  
بزرگ ملت چین بلند مرتبه شد خود  
مینگ تسه خویش را مدیون قابلیت  
و درایتها در بزگوار خویش  
میداند.

مونگ مادر بخت معجزه برین چهره در  
تاریخ کشور پهناور چین در عصر دولت  
وسطی ( ساخته میشد مونگ مادر با  
ارزوی ناپایانی در زمینه آموزش و  
پرورش تمام تدابیر و اقداماتی را بکار  
برد تا جوانان به اوزان رشد جسمی و  
فکری خود منابع عمده معلومات  
ودانش رهنمایی شوند او پیوسته  
جوانان را تشویق میکرد لافشار دانش  
و نیروی معنوی خویش را در مدارس  
دانشمندان تحت سنجش و آزمون  
قرار دهد.

بزرگترین ظفر این مادر دانشمند  
که باعث سرور قلبی او گردید هنگامی  
ظاهر شد که پسر فرزانه اش استاد  
مینگ تسه بیک دعوت وسیع ارشاد  
در اکناف کشور چین پرداخت.  
او در حالیکه برآموشی را گروهی  
از شاگردانش احاطه کرده بودند در  
داخل چین که در آن دو لنگاری متخاصم  
وجود داشت و در مقابل هم داخل  
مصاف و بیکر بودند به تبلیغ پرداخت  
و همیشه از حکومت نیکان و فرمانداری  
حقوق و قانون سخن میگفت.

هنگامیکه فیلسوف مینگ تسه از  
سفر طولانی خویش بازگشت و خطاب  
بهادر گفت : که چون دوسر ز مین  
(کسی عین) هیچکس حاضر نشد  
باند زها و سخنان او گوش فرا دهد



بناء ای بهترینست که از تبلیغ و  
اندرز وادامه چنین سفرها دست  
بکشند؟ مونگ مادر باو در کمال  
اراضی یادهایی کرد که :

پدینموال مینگ تسه میان همت  
بر بست و به پروی از (کولگ فونسه)  
توک وطن گرفت و راه ایالات مختلف  
چین را پیش گرفت و در همه جا  
بندرس و تبلیغ مشغول شد و سعی  
میکرد تا انسان های گمراه را براه  
صلاح و درستکاری یونان سازد اما مادر  
پیش گاه و همه دار و ندار معنوی  
خویش را رهون او میدانست چون  
همراهی با و فاقدم بقدم در فلایش  
بود.

# ایسوپ

در حدود ۵۵۰ قبل المیلاد

در تاریخ بشریت همیشه مر دان آئینه صفتی وجود داشته اند که بسا  
چهره های طنزگو را معرفی کرده اند. طنز گویانی که با بخند های معنی  
داری آواز ناقوس حوادث عصر خویش را با گذاردن «کلا هک زنگ» بآند ترو  
رسانر ساختند .

چون سبب و حقیقت را با لطیفه و استهزاء بیان کردند. آنان و سیط و  
مدافع منفعت بیچارگان و کسانسی بوده اند که قامت شان تحت فشار  
ناهنجاری ها و بی عدالتی های اجتماع سخت خم گردیده بود. و یکی از این  
چهره ها ایسوپ فیلسوف خندان عصر داستان سرایی یونان بود.

افسانه ها و داستانهای گرد آورده شده او که مملو از دانستنی ها و حقایق حیاتی و تلقین کننده مفکوره  
های نوین بود، در بین مردم یونان دهان بدهان می گشت از آن همه مردم آن سا مان شمرده میشد.

چهره ایسوپ مانند فخری بود که در افاق نامعلوم عصر داستان سرایی و تاریخ نگاری یونان شروع به دمیدن  
کرد. او باید چندی در «ساموئن» به صفت برده ای عجیب و غریب، زشت و گوژ پشت و مفلوج حیات بسر برده  
باشد. اما نابغه، هشیار و زیرک و لطیفه گوی مادر زاد نیز از اوصاف بود .

نام او در سال های پایان عمر شردسا موهن آنقدر معروف و محبوب شده بود که توانست اذهان مردم را  
از سلطه «افسانه های هومر» رهایی بخشد. از مسافرت های ایسوپ در داخل یونان و دول شرقی اطلاعات و  
اخباری ذکر می کنند.

ایسوپ در دلفی - سرزمین دارای ثقافت باستانی و فرهنگ کهن - به ارشاد مردم پرداخت و آنان را از  
پیروی کاهنان حیلر گر و ریاکار سرزنش و توبیخ نمود و گاه آنان هم بر سبیل انتقام یک قدح طلا یی  
معبد را در جامه دان و بستنی او مغلطی کردند که در نتیجه یک تفتیش و تحقیق محیانه بدست آمد و در پایان  
محاکمه بجرم این سرقت در و غسی محکوم بمرگ شد و مردانه زیر تیغ جلا د سرنهاد .

بر حسب اساطیر ارباب انواع در کفر این قتل ناجوانمردانه و غیر عادلانه او بر مردم دلفی شیوع دامنه دار  
طاعون رانازل کردند. مردم دلفی در آغاز جز خاموشی و تحمل رنج و قبول جزای عمل چاره ای نداشتند . اما بعد ها که  
باشند گان سرتاسر یونان به بیگناهی ایسوپ پی بردند آنگهی آنها هم به اعمار مجسمه او پرداختند .

داستان های یونانی ایسوپ همه در طول قرون وسطی اروپا و خصوصاً در عهد هو مانیزم قسمت اصلی ادبیات  
اروپایی را تشکیل میداد و همه به زبان های علمی و ادبی جهان ترجمه شد.





نوشته دكتور محمد اكرم عثمان

# مردهاره

## قول است

برف میبارید (شیر) دانه هایش را از پشت شیشه یگان یگان می شمرد يك دو سه يك دو سه چهار يك دو سه پنج ... اما اندام آسمان با چنان سرعتی بنیه هایش را بادمیزد که در دقایق کوتاهی بر بالای خانه های گاهگلی و قدیمی را زیر لعالی از برف پنهان کرد و شیر از نفس افتاد و دم گرفت . نگاهانش بسوی مفاصحه بی افتاد که در آن چرخه تار چنگه بی رنگش قرار داشت و از آن بالاتر بسوی میخچه بی که گدی برانهای سه پارچه و پنج پارچه اش از آن آویزان بودند . شیراز قدیمها نارمیز دوگدی پران میساخت و درینکار در تمام کوجه شور بازار و چوک و پائین چوک طاق و بی جوره بود .

او اولها گدی برانهای واسکتی ، چشماندار کله گنجشکی و گلدانر میساخت ولی همیشه پایش به چهارده رسید و پشت لبهایش کمی سیاه شد دلش از اینها سیر شد و خواست گدی برانهای زیباتری بسازد . برای اینکار کاغذ های روشنتر و بهتری بر گزید و نقش های مقبوتری برکنج و کنار های کاغذ برانها نشان داد ولی هیچکدام چنگی بدلتش نزدند . دلش چیزی میخواست که نمی توانست بسر

زبان بیارود و صورت بندیهایی شمالیش را بر روی کاغذ برانها تکمیل کند . باز هم بر میل و وسواسی به کاغذ برانهایش که از طاقچه کتاب بودند تری تری سیل کرد و چیزی را جاست که در آنها نیافت .

ظاهره دختر خاله اش که در دینه بالای سندلی نشسته بود همیشه شیر را مشغول چیز های دیگری دید صدآزد ؟

شیرخان چه شده مثل اینکه سرکه برات آوردی ..؟  
طومار جرت های شیر باره شد نگاهانش از طاقچه و میخچه به چشمهای سیاه ظاهره برگشت .

چشمپانکه چون چشمهای آهو معصوم و زیبا بود . مژه های برگشته ظاهره کمی تنگ شد و برقی از دودنش چپید و در سینه شیر نشست عرق سردی از سر انگشتان شیرچکیده و دلش به آرامی لرزید .

ظاهره بی آنکه می دیگری بزند ، خندید و رسته دندانهای صدفگونش نمایان شد . شیر شلیقه دندانهای ظاهره شد . خیال کرد سفیدی آنها به سفیدی و درخشش برهها در روز های آفتابی است شیراز شیشه به برهها نظر کرد دید که برهها به سفیدی رخساره های طاهره

نیستند . دلش ذوق زدواز دانستن چنان دختر خالهی بخود بالید و در جایش استوار تر نشست .  
ظاهره دستش را از زیر لعالی سندلی بیرون کشید و خواست از روی سینی مقداری کشمش و جلفوزه برچیند . چشم شیر بر سر انگشتهای دراز و خوش تراش طاهره افتاد که دوسه انگشتش فیروزه زینتش داده بودند . شیراز اوسى به آسمان نظر کرد دید که فیروزه هایش سه درخشش فیروزه های طاهره نیستند . برق گوم و سوزان مردمک های چشمهای شیر . به دست های ظریف طاهره افتاد که جلفوزه را میچید و کشمش هارا دورتر میکرد . شیر بیاد ساق های نازک رواس های (کوهستان) افتاد و آنگاه از اوسى که مشرف به کوه ها بود نظر الگند . برف چون بوسی از تفرقه سفید ، قله هارا آراسته بود و شیر با خود گفت : چه خوب است آدم مثل کوه مغرور و سر بلند باشد .

آنگاه خواستش را جمع کرد و در برابر طاهره که جلفوزه ، پوست میکرد قیافه جدی گرفت .  
ظاهره گفت :  
- مثل آئی که هوشش نبود چه پرسیدم ؟  
شیر جواب داد :

- ما يك سرو هزار سودا داریم اگه هوشش نبود معاف کو .  
ظاهره گفت :  
- پروانداره ، وخت چرتت اس !  
شیر با خود اندیشید که چرا وقت چرتش است . آما ازین پس اتفاقی ، حادثه بی باگویی پیش میشود . باخته گفت :

- کاربوت ، مبارلا ، مثل اینکه فالینام شدی .  
ظاهره ، با شیطنت گفت :  
- مه روی طالبه واکدیم . تو زیاد ترازی جرتی میشی . خواص چشمپانته میبره . خوراقت کم میشه و رنگت زرد میشه !  
شیر خندید و گفت :

- دانه بغیر واکو ، چیز دگه ، یاد نداری که بگوئی ؟  
ظاهره چیزی نگفت ولی باز با نگاههای مست و رازگو بش ، شیر را الحسون کرد و بالحن معنی داری از شیر پرسید :

- شیرخان همی طور نیست ؟  
شیر دست و پاچه شد . رابطه گپها از یادش رفت باخته ، خنده ، جواب داد :

- والله نمیدانم چه بگویم مثل اینکه راست میگى .  
ظاهره مست خوشحال فریاد زد :  
- دیدی که بزبان خود اقرار کردی ؟  
شیر چیزی نگفت و سرش را ب زیر انداخت . وقتی چشمش را از زمین برداشت باز نظرش به کاغذ برانها افتاد که همچنان بیروح ، و بی جاذبه آویزان بودند . خواست از ظاهره چاره عیب شانرا بجوید ولی شرمید و لب فرو بست .  
ظاهره پرسید :

- به چه فکر میکنی ؟  
شیر گفت :  
- بتو .

ظاهره با تعجب پرسید :  
- یمن ؟  
شیر گفت :  
- هان بتو چه خوب بود اگر کاغذ برانها چشمکهای بغویس چشمهای تو میداشتند .  
ظاهره پرسید :  
- فایده یش چی ؟  
شیر جواب داد :  
- فایده یش ایکه او وخت کاغذ پرانه از سر تمام کوجه ها و خانه تار میدادم تا کل کوچکیها مردم (شور بازار) و (علی رضا خان) - (ریکا خانه) و (باغ علی مردان) حیران چشمکهای کاغذ برانم میشدند .  
ظاهره پرسید :  
- او وخت کاغذ برانته چند میفروختی ؟  
شیر جواب داد :  
- يك لك .  
ظاهره گفت :  
- چقه کم !  
شیر گفت :  
- خى ده لك .  
ظاهره گفت :  
- حالی شد ، یکدفعه بیسه دار میشی مگم تکلفی که ایقه بیسه ره چه میکنی ؟  
شیر با نامل گفت :  
- ایقه بیسه ره ایقه بیسه ره بازام کاغذ برانم میخرم و کاغذ برانم میسازم .  
ظاهره گفت :  
- عجب !  
شیر گفت :  
- عجب نداره ، تکملى ای کاغذ برانها چشمهای توره می کشم و باز هم ده هوا میکنم تا مردم ببینند که چه چشمهای داری .  
ظاهره باخته پرسید : باز چه میکنی ؟  
شیر جواب داد :  
- بازام همین کاره میکنم تا آخر دنیا تا آخر عمر .  
خردای آن روز شیر دوسه - کاغذ برانها را از میخچه برداشت و به بیچه همسا به بخشید از آن پس شیر تانیمه های شب کاغذ هارا برش کرد و کوشید در آنها صورت طاهره را نقش بندد . چراغ چشمپانتهش را ، با قسوت لبپایش را وحتی برقی خرمن سوزن نگاهایش را که دل از دلخانه آدم میبرد و مغز استخوان را مسوخت .  
کاغذ ها کون میشدند . یکی بد یکی سری می جسیدند ، صورتهای مختلفی پیدا میشدند ولی طاهره پیدا نمیشد . از اینرو ، شیر برای ماه ها کاغذ بران قیل نکرد و چنگ لبناخت . روزی بر سر کرد ، فسلو که حرفش بود ازش پرسید :

- شیرده ای وختها با لبهایت خوکده ده بام دیده نمى شی ...  
شیر گفت :  
- فسلو مه چیز دگى میسازم که ده خویتام ندیده باشی .  
فسلو گفت :  
- چه میسازدی بالون یا طیاره ؟

ظاهره با تعجب پرسید :  
- یمن ؟  
شیر گفت :  
- هان بتو چه خوب بود اگر کاغذ برانها چشمکهای بغویس چشمهای تو میداشتند .  
ظاهره پرسید :  
- فایده یش چی ؟  
شیر جواب داد :  
- فایده یش ایکه او وخت کاغذ پرانه از سر تمام کوجه ها و خانه تار میدادم تا کل کوچکیها مردم (شور بازار) و (علی رضا خان) - (ریکا خانه) و (باغ علی مردان) حیران چشمکهای کاغذ برانم میشدند .  
ظاهره پرسید :  
- او وخت کاغذ برانته چند میفروختی ؟  
شیر جواب داد :  
- يك لك .  
ظاهره گفت :  
- چقه کم !  
شیر گفت :  
- خى ده لك .  
ظاهره گفت :  
- حالی شد ، یکدفعه بیسه دار میشی مگم تکلفی که ایقه بیسه ره چه میکنی ؟  
شیر با نامل گفت :  
- ایقه بیسه ره ایقه بیسه ره بازام کاغذ برانم میخرم و کاغذ برانم میسازم .  
ظاهره گفت :  
- عجب !  
شیر گفت :  
- عجب نداره ، تکملى ای کاغذ برانها چشمهای توره می کشم و باز هم ده هوا میکنم تا مردم ببینند که چه چشمهای داری .  
ظاهره باخته پرسید : باز چه میکنی ؟  
شیر جواب داد :  
- بازام همین کاره میکنم تا آخر دنیا تا آخر عمر .  
خردای آن روز شیر دوسه - کاغذ برانها را از میخچه برداشت و به بیچه همسا به بخشید از آن پس شیر تانیمه های شب کاغذ هارا برش کرد و کوشید در آنها صورت طاهره را نقش بندد . چراغ چشمپانتهش را ، با قسوت لبپایش را وحتی برقی خرمن سوزن نگاهایش را که دل از دلخانه آدم میبرد و مغز استخوان را مسوخت .  
کاغذ ها کون میشدند . یکی بد یکی سری می جسیدند ، صورتهای مختلفی پیدا میشدند ولی طاهره پیدا نمیشد . از اینرو ، شیر برای ماه ها کاغذ بران قیل نکرد و چنگ لبناخت . روزی بر سر کرد ، فسلو که حرفش بود ازش پرسید :

- شیرده ای وختها با لبهایت خوکده ده بام دیده نمى شی ...  
شیر گفت :  
- فسلو مه چیز دگى میسازم که ده خویتام ندیده باشی .  
فسلو گفت :  
- چه میسازدی بالون یا طیاره ؟



شیر جواب داد :

- بهتر از اینها، عار وس میسازم .....  
- عاروس .

فضلو باتمسخر خندید و گفت :

- مبارک باشه، انشاء الله که ، نقلشه  
میخوریم !

شیر چیزی نگفت و راهی را که آمده بود  
پیش گرفت .

فضلو هر چند مثل سیم تار میزد و درگارش  
استاد بود اما نزد کوچکیها اعتبار چندانی

نداشت و به (پوده) معروف شده بود چه زود  
می خورد زیاد دروغ میگفت بسیار حرف میزد

و از بغل بیره هاوسنج ها نا مردانه و  
دزدانه چشم جرائی میکرد و مزاحم دختر های

همسایه میشد، او، از سالها، همسایه در بدریار  
محسن خان پدر طاهره بود و همواره دخترش را

در کوی و برزن آزار میداد .  
شیراز زبان طاهره بوبرده بود که فضلونیز

به او نظر دارد ، ازینرو همینکه فضلو را میدید  
خونش بجوش می آمد و میخواست پوست از

سرش بکند .  
فضلو هم از شیر نفرت داشت چه میفهمید

که تا سیرزنده است دستش به طاهره نخواهد  
رسید . بنابراین خبر چینی کرد و پهلوان

محمود، برادر گلان طاهره را از قصه عشق  
و...

اندو که در تمام کوچه و خانه ها پیچیده بود آگاه  
ساخت . محمودنه تنها پای شیر را از خانه  
شان برید بلکه باعث شده دو خانواده رفت  
و آمد را با هم قطع کنند .

از آن پس شیر با غمهایش تنها ماند. طاهره  
از او دور بود، در خانه اش کنار مادرش، کنار  
پدرید قهرش ، کنار برادر های پهلوان و  
خطرناکش .

شیر رایارای طلبکاری از او نبود چه قصه  
رسوائی او، باعث شده بود که روزی محسن خان  
پدر طاهره طی برخاش و گفتگویی به زنتش  
بگوید :

- (اگر آسمان به زمین بخوره، دختره، به  
کاغذ پران باز و گفتن باز نمیتم، ددنیا، مردمکم  
نیست که دختره به خوارزادی بی سرو پایست  
بتم .)

شیر، نمی دانست چه کند دووازه های دنیا  
برویش بسته شده بود طاهره رادر خواب هم  
نمیدید . رنگش زرد ترمی شد ، دست به نان

نمزد و شب هاستاره هارگ مشهور و در تف  
تبسوزان و گنگی چون ماهی درگرائی، کباب  
میشد .

صبح که از خواب برمی خاست مو هایش  
زولیده و چشمانش سرخ، و بیحال، می بود  
چرنت دیدن (فضلو) راندانست چه او در کوچه

همواره ، پرسرش صدا میزد:

- شیر، شیرطیاریت چه شد، بالونت چه  
شد، نقل عاروسه کی بخوریم ؟

اما شیر ازگارش روگردان نبود و در تمام  
نقش ها و چهره ها، سر و گردان طاهره را میپالید  
و کاغذ پرانها را به امید میساخت و هوا میکرد ،  
ولی هیچکدام، خرام قامت طاهره را نمیداشتند.

ماه هاتر شدند ، رمضان و قربان آمد و عید  
نزدیک شد، کسی از شیر به طاهره بیضا می  
نمی برد و از طاهره نیز آدمی ، خط و خجری  
نمی آورد، شیر هر چه گوشه نتوانست راهی  
بدریار یار باز کند بناچار به تارو کاغذ پران

روی آورد و در شب عید، با خط خوانا و خوشی  
روی کاغذ پران نوشت : (عیدت مبارک) .

شیر وقتی به بستر رفت، هوا آرام بود ،  
صدای باد شنیده نمیشد و پنجه های خشک

و مرده مانند درخت های صدا و خاموش، با شب  
تنهایی نجوای غم آلودی داشتند و شیر گوش  
به صدای پشت شیشه داشت . ولی صدایی  
نمی آمد و با دها همه در دره های بادگر مرده

بودند .  
شیر بیاد کودکیهایش افتاد. بیاد روزها ای که  
هوای تپیل و بی جنب و جوش فراز با ما می  
خواید و او با بچه های دیگر برای بیدار کردن  
با دها دسته جمعی چنین می خواندند :

(ای درک جیلانی شمالاره تورانی) .  
امشب هم خواسته و ناخواسته، همان سرود  
کودکانه بر زبانش جاری بود :

(ای درک جیلانی شمالاره تورانی) .  
ولی از یاد خبری نبود، شیر بار دیگر، زیر  
احاف رفت و مانند تب زده ها انگار که هذیان

بگوید افسون مستی با دها را خواب و بیدار تکرار  
کرد و در خیال طاهره ، غرق شد، آنگاه دایره  
که حکم از او، غرق شدن، ایجاد شد و در رنگهای

مختلف بزرگ و بزرگتر گردید و سراسر گنبد  
جمجمه شیر را فرا گرفت. صدا هایی به سهیمگیتی  
صدا های رعد، درین گنبد هولناک شکست و

انگاشت. از گوشه های دیگر گنبد، بالا شد،  
شیر جیغ زد و در جایش نشست . دید تاریکی  
همه جا رادر آغوش کشیده و هیچ صدایی بالا

نیست . (لاحول) گفت و شکر خدا را بجا آورد  
که خواب بود. آنوقت دستی به نبضش برد ،  
دید که دستش سرد سرداست باور کرد که  
تب ندارد باز، دراز کشید و سر سنگش را

روی متکا گذاشت و به فکر فرو رفت. طاهره؟  
طاهره از دست رفته ؟ طاهره فالین ؟ طاهره  
شوخ ؟ طاهره افسونگر و خندان؟ آه چه دندانها  
داشت ! چه لبها بی داشت ! چه دستهای  
سفیدی ! سفید تراز ساقه های روانش و سفید  
تراز سنه کبوتر .

باقی دارد



کاغذ پران بازی از تفریحات تاریخی و عنعنوی مردم ما است که اخیرا با تنظیم و دستپلین خاصی در نقاط معین مسابقات آن دایر میشود  
در عکس نباعلی محمد آصف و پهلوان دل آغا که درین سپورت شهرت دارند دیده میشود



# فابریکه نساجی

رایور از: راحله راسخ

## بگرامی

صنعتی کشور از امتیازات مادی و معنوی برخوردارند.

انجنیر عبدالقیوم در جواب سوالی چنین گفتند:

کار گرانیکه در خواست شمول بفابریکه رامیدهند باید طبق مقررات صنعتی برای ششماه دورنساگردی راطیکننده معاشاینگونه کارگران ماهانه هفتصد افغانی بوده یک وقتنشان نسز برایشان داده می شود همچنان اضافه نمودند:

سطح اجرتها و تادیه معاشات مستقیما متناسب است به سطح کار بیشتر. روی این اصل کلیه اجرتها بدو سیستم ذیل پرداخته می شود.

**سیستم اکورد و سیستم اجر تی**  
سیستم اکورد:

سیستم تادیه اکورد در بسیاری کشورهای صنعتی نتیجه مثبت و قابل قبولی را داده است عبارت از تادیه یک نوع اجرت در برابر تعداد معین تولید دریکوقت معین میباشد. با در نظر دانست تطبیق این سیستم از یکطرف کار گرتشویق بهزد بیشتر شده و ازطرف دیگر سطح پروسه تولید بلند رفته و به تقاضای بیشتر ارضایت های داخلی جواب مثبت گفته می شود. در پراتیک تولیدی این سیستم مهمترین نوع سیستم تادیه بوده و برای رفاه حیاتی کار گران اهمیت سازنده و چشمگیری را دارد.

سیستم اجر تی:  
نوع از تادیه اجرت معینی درظرف یکوقت معینی کار است که دربرخی ازکشورها درسه نوبت کار درحدود ۲۶۴۹ نفرکارگر بصورت هفته وار و در برخی دیگر بصورت مصروف میباشد که همه ایشان مطابق استاندارد

کار گران فابریکه نساجی بگرامی طبق پالیسی حمایت و تشویق کار گران صنعتی از پشتیبانی دولت مترقی جمهوری جوان برخوردار است در ده ماه امسال یازده میلیون و سه صد هزار متر پارچه در فابریکه تولید شده است.  
پارچه هاییکه در نساجی بگرامی تولید می شود بوا اولیه آن یعنی پخته تحت پروگرام معنی اقتصادی دولت از داخل کشور تهیه می شود برای اینکه منسوجات این فابریکه به بیمانه وسیع توزیع شده باشد در هجده ولایت کشور «۵۹» باب مغازه فروش وجود دارد.

فابریکه نساجی بگرامی از جمله دستگاہهای صنعتی کشور محسوب می شود که از زمان تاسیس تا کنون خدمات با ارزش و چشمگیری رابه هموطنان انجام داده است.

روی این منظور خواستیم مصاحبه در زمینه بشرف اقتصاد و ارتقا سطح تولیدی این بوسه عام المنفعه ترتیب دهم و آنچه خواننده گان درینجا مطالعه می نمایند دست آوردها از ریاست فابریکه نساجی بگرامی است.

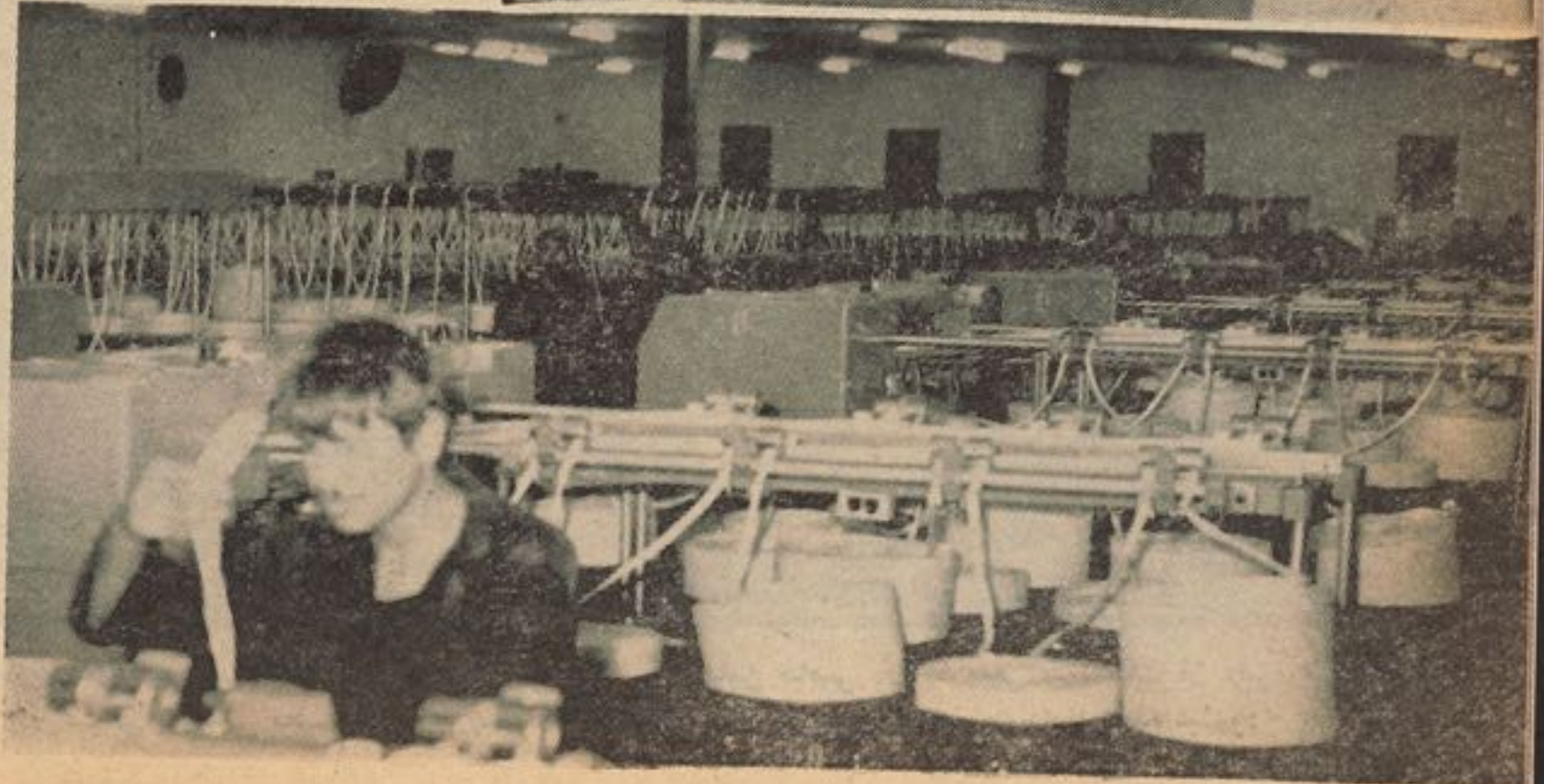
بناغلی انجنیر عبدالقیوم سمندر کفیل ریاست فابریکه نساجی بگرامی در پاسخ سوالی چنین گفتند:

فابریکه نساجی بگرامی همواره در خدمت مردم کشور قرار دارد و کلیه پیشرفت ها و موفقیت هایش را مرهون تشویق مردمش میداند. همچنان اضافه نمودند این فابریکه بدون وقفه به فعالیت تولیدی مصروف بوده و طریقه شفت کاریش از پنجاه هزار متر پارچه کوره رنگه و گلدار تولید می نماید.

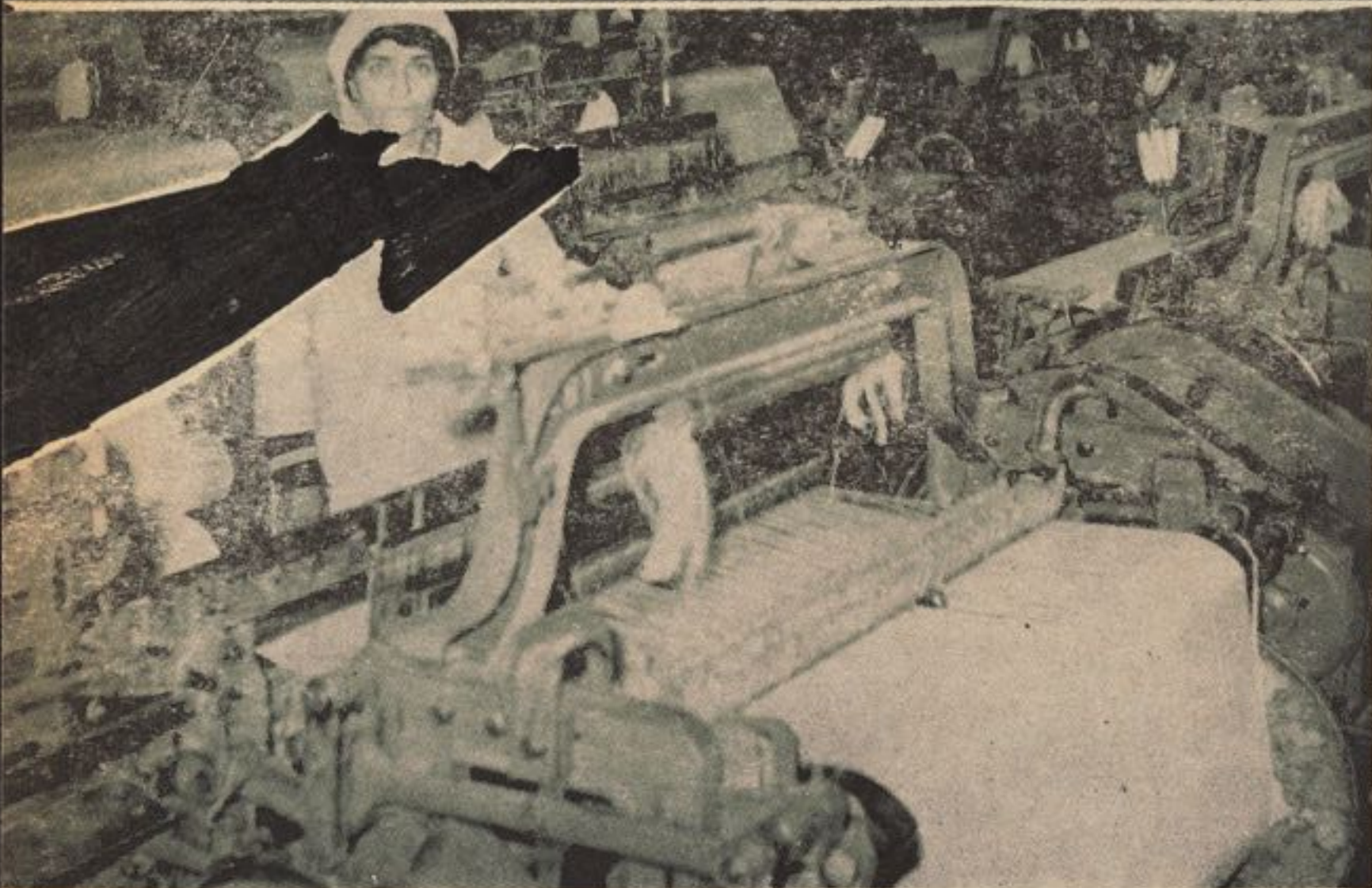
بناغلی سمندر افزودند: درین فابریکه درسه نوبت کار درحدود ۲۶۴۹ نفرکارگر بصورت هفته وار و در برخی دیگر بصورت مصروف میباشد که همه ایشان مطابق استاندارد



انجنیر سمندر علاوه نمودند: خوشبختانه کار گران فابریکه نساجی بگرامی طبق پالیسی حمایت و تشویق کارگران صنعتی از پشتیبانی دولت مترقی جمهوری جوان برخوردار است و همه کارگران ما از امتیازات داشتن کوپون مسواد ارتزاقی و وسایل حمل و نقل، لباس کار، غذا و غیره استفاده می نمایند هرگاه کارگران درحین کار دچار تکلیف جسمی و احیانامریضی گردند نخست به کلینیک فابریکه تحت معاینه قرار میگیرند و در صورتیکه مریضی ایشان ایجاب تدابیر بیشتری را نماید شخص مریض به مصرف فابریکه بیکی از شفاخانه ها اعزام می شود همچنان کار گرانیکه سابقه کارشان بیشتر باشد طبق استاندارد از پنج روز الی







یکماه معاش طور بخششی در جریان یکسال  
برایشان تادیه می شود .

بناغلی سمندر درمورد همکاری های تخنیکي  
واقصادی جمهوریت مردم چین، چنین توضیح  
دادند فابریکه نساجی بگرامی از قرصه های  
بدون ریج جمهوریت مردم چین وبه همکاری  
تخنیکي واقصادی آنکشور اعمار گردیدودر  
حمل ۱۳۴۹ رسماً افتتاح گردیده وبه تولید  
اساسی آغاز نمود چنانچه در همان آغاز  
تولیدات این فابریکه طرف استقبال گرم  
عموطنان مواجه شده ودر اثر تشویق وتقاضای  
متواتر مارکیت های داخلی کشور است که از  
شروع فعالیت تاکنون بیش از دوصد نوع  
پارچه به هشتصد رنگ مختلف تولید کرده ایم  
همچنان بیش از سیصد نوع دیزاین که  
(۲۵۰۰) نوع رنگ را احتوا می کند توسط  
بخش تاپه و رنگ آمیزی فابریکه بعد از کنترل  
ونظارت فنی به اختیار مارکیت های داخلی  
کشور گذارده می شود .

بناغلی سمندر به صحبت شان چنین ادامه  
دادند باید بگوئیم که کلیه دیزاین ها بعد از  
مطالعه وخواست مارکیت ها تولید می شود تا  
ازیکطرف جنس نفیس وقابل پستند به علاقمندان  
(مستهلکین) کشور عرضه شده از جانب دیگر  
از تورم تولیدورکود معین اقتصادی جلوگیری  
گردد .

بناغلی رئیس در جواب سوالی دیگر  
چنین معلومات ارائه نمودند :  
پارچه هاییکه در نساجی بگرامی تولید می  
شود مواد اولیه آن یعنی  
پخته و زغال سنگ تحت پسر و گرام  
معین اقتصادی دولت از داخل کشور تهیه شده

راکه عبارت از پارچه های نخی ،سندی،  
فلاین وغیره خواهد بود به مشتریان عرضه  
نماید .

انجنیر سمندر در مورد چگونگی توزیع  
تولیدات فابریکه گفت:

برای اینکه منسوجات این فابریکه به  
پیمانه وسیع توزیع شده باشد در هجده  
ولایت ۵۹ باب مغازه فروش موجود بوده که  
بقیه در صفحه ۵۸

نساجی بگرامی به تعداد ۲۴۰ پایه ماشین  
بافت افزایش یافته که قبلاً قرار داد تورم  
تحت شرایط بسیار مساعد با جمهوریت مردم

چین به امضا رسیده بود بدینصورت ظرفیت

تولیدی فابریکه مجموعاً در یکسال از پانزده  
میلون متر به بیست میلیون متر بالا برده  
خواهد شد وبدینسان فابریکه نساجی بگرامی  
قادر خواهد بود تا بیش از چهار صد کارگر  
تازه وارد را جذب نموده ومنسوجات خویش

وبقیه مواد کمکی مانند مواد کیمیای، رنگبای  
وبرزه جات ماشینی از خارج کشور تهیه و  
تدارک دیده می شود ایشان چنین افزودند:

درسال آینده فابریکه نساجی بگرامی منسوجات

سندی رانیز بدسترس علاقمندان قرار خواهد  
داد مواد خام این منسوجات طبق هدایت  
دولت از کشور های دوست بعد از مقایسه  
قیمت ها خریداری خواهد گردید .

در بخش پروژه توسعه جدید فابریکه



# آثار تاریخی افغانستان در جهان

## علاقه‌مندان زیادی دارد

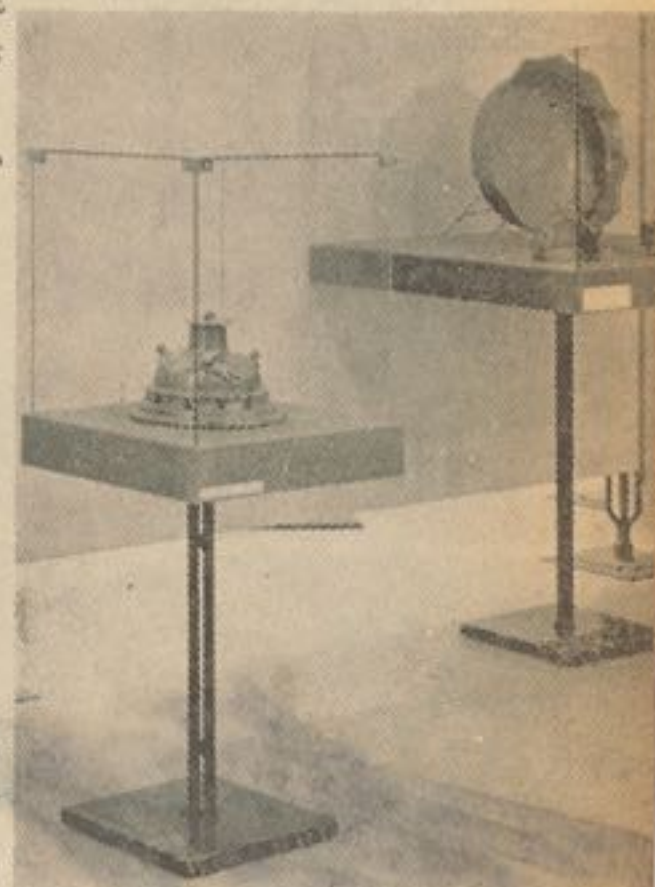
رسیده و دسته دسته سیاه چینی که به مملکت ما می آیند ، یکی از پروگرام های شان ، باز دید از آثار موزیم کابل است.

بناغلی احمد علی معتمدی مدیر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور درین مورد میگوید :

اگر چه موزیم موجوده ، از شهر کمی دور تر واقع شده است اما با آنهم علاقه‌مندان خارجی و داخلی ، همه روزه برای تماشا شای آثار باستانی به اینجا رجوع می‌کنند و گاهی تعداد باز دید کنندگان آثار موزیم دریک ماه به هزار نفر و بیشتر از آن می‌رسد . وی علاوه می‌کند :

در شماره های گذشته ، بالای اینکه بر زوایای دور تاریخ باستانی قسمتی از آثار موزیم کابل روشنی انداختیم و البته این سلسله را ، همچنان ادامه می‌دهیم ، تا در پهلوی ارزشمندی که در محدوده عمارت موزیم گرد آمده نیز برای شما معرفی شده و به اهمیت علمی و قدامت تاریخی هر یک ، آگاه شوید . اینبار طبق معمول وقتی قدم به موزیم کابل گزاردیم ، عکسی چند ، ممالک دوست نیز نمایش داده شده ، حفظ آثار باستانی در خود کشور ، تهیه کنم . البته در آینده به معرفی اتاق‌های موزیم ادامه خواهیم داد . به منظور آثار باستانی و کلتور کهن افغانستان ، گاه گاهی ، آثار تاریخی هر یک ، آگاه شوید . اینبار طبق معمول وقتی قدم به موزیم کابل گزاردیم ، عکسی چند ، ممالک دوست نیز نمایش داده شده

کتیبه یونانی درمد خل موزیم تاریخ زنده بی از عهد باستان است.  
 در جاپان، آثار تاریخی افغانستان مورد توجه قرار گرفت .  
 تاحال در جاپان، امریکا، ایتالیو کشور های دیگری آثار موزیم کابل نمایش داده شده است .



نمونه از آثار قیمتمدار موزیم

همچنان محققین و باستان شناسان بسیاری ، به افغانستان سفر میکنند و از آثار باستانی افغانستان در موزیم دیدن کرده ، تحقیقات خویش را تکمیل می‌کنند .

مدیر عمومی موزیم ها ، در مورد نمایش آثار تاریخی افغانی ، در ممالک خارج میگوید :

معرفی آثار باستانی و تاریخی کشور در خارج ، از دیر زمانی به دینسو مد نظر ما بوده است ، چنانچه ، به این سلسله در بعضی کشور های دوست ، قسمتی از آثار موزیم کابل ، به نمایش گذاشته شده است .

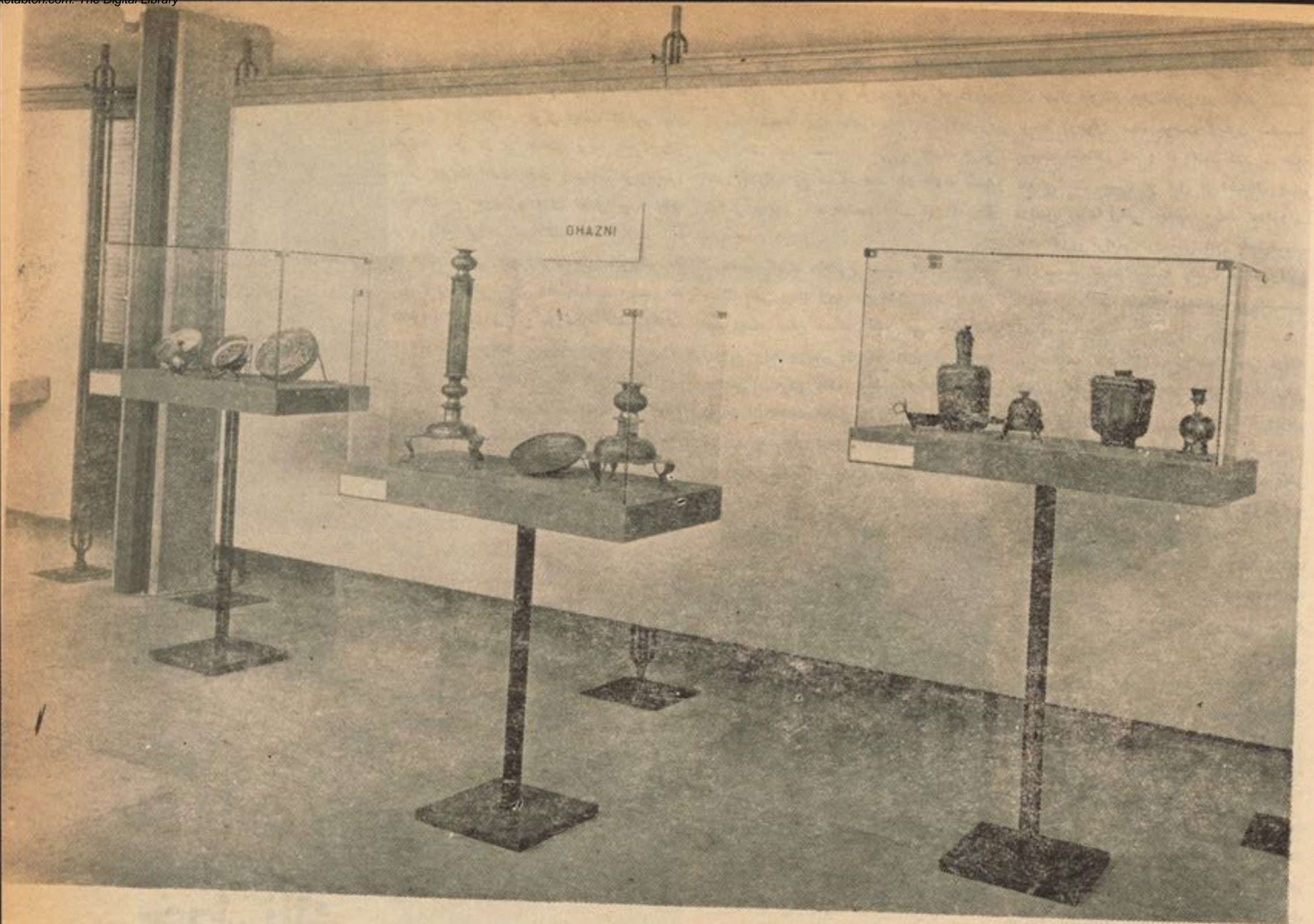
موضوع مهمی که قابل تذکر است ، حفظ آثار تاریخی و باستانی است ، ما همیشه نگهداری آثار را چه در موزیم وجه در نمایشگاه ها ، خیلی مهم شمرده ایم و برای کشور های که به آثار افغانی علاقه گرفته و خواسته اند ، تا قسمتی از این آثار در آنجا نمایش داده شود ، شرایطی را در باره نگهداشت آثار تعیین کرده ایم .

بناغلی معتمدی علاوه می‌کند :

نمایش کلاس های یادگار هنر گریک و رومن







### نمایش قسمت آثار باستانی دوره اسلامی افغانستان

قدیم محلی کشور آشنا بی ندارند ، با دیدن نمونه های آثار تاریخی و باستانی ، به آرت محلی و کهن این سر زمین آشنا شوند و به مزیت های این آثار نسبت به آثار ممالک همجوار بی ببرند .

بقول مدیر عمومی موزیم ها ، در گذشته یکبار آثار موزیم کابل در موزیم گیمه و در سال ۱۹۴۶ به کلکته و به تعقیب آن در دهلی و قاهره نیز نمایش داده شده است . از مدیر عمومی موزیم ها تشکر می کنم و وقتی می خواهم ، ازمدخل موزیم خارج شوم در آنجا دو کتیبه جالبی را می بینم ، که در خلال خفریات شهر کندهار بدست آمده است .

یکی ازین کتیبه ها ، از سرپوزه کند هار کشف شده ، که اصل آن بقیه در صفحه ۴۵

محصول قرن هاوسده های باستان



همچنان آثاری از دوره های مختلف باستانی کشور ، در سال ۱۹۶۱ به ایتالیا انتقال داده شد و در شهر تورین به معرض نمایش قرار گرفت .

علاقمندان و باز دید کنندگان این آثار ، در ایتالیا نیز بیش از حد بود .

به همین ترتیب آثاری از موزیم کابل ، در لاس انجلس امریکا و ایشیا سوسایتی (انجمن آسیا) نیز به نمایش گزارده شد .

در سال ۱۹۶۸ پارچه های مختلفی از بین آثار تاریخی و آثار کشف شده باستانی ، به لندن انتقال داده شد و در آن جا به معرض تماشای علاقمندان قرار گرفت .

در انگلستان نیز گروهی کثیری از آثار موزیم کابل دیدن کردند . بنا غلی معتمدی در برابر سوالی گفت .

این نمایشات سبب شد ، تا بسیاری از مردم جهان که به هنر

یکصد و نود و پنج پارچه از بین آثار موزیم کابل در جاپان به نمایش گزارده شد ، این آثار که نمونه های از مجموعه های هنری بود ، به منظور معرفی آرت قدیم افغانستان انتخاب شده و به اثر تقاضای جاپان ، برای مدت سه ماه در شهر های توکیو ، ناگویا و او ساکا ، به نمایش گذارده شد .

استقبال مردم جاپان ازین آثار و هجوم آن ها ، برای تماشای آن بسیار زیاد بود ، به حدی که درین مدت بیش از دو صد هزار نفر ، درین شهر ها ، به تماشای پارچه های تاریخی افغانستان آمده و از آن دیدن کردند .

روز نامه ها و جراید جاپان تبصره ها نوشتند و این آثار را روشنگر تاریخی کهن آسیا خواندند .

مدیر عمومی موزیم ها ، در مورد نمایش آثار موزیم کابل ، در دیگر ممالک دنیا ، میگوید :



ناشر يك روز نامه مشهور لاس انجلس تقريباً يك سال قبل از ايارتمانش در سانفرانسيسكو توسط دوجوان سياه پوست ويكزن سفيد پوست اختطاف شد و تا اكنون دور از حلقه فاميلي بسر ميبرد او قبل از اختطاف يك دوشيزه نسبتاً آرامي محسوب ميشد كه مصروف آمادگي مراسم عروسي اش باستيفان اندريوييد جوان بيست و هفت ساله وفارغ التحصيل رشته فلسفه پوهنتون بريكلسي كليفورنيا بود.

اختطاف كنندگان پاتريشا يعني دونالد ديفريز مشهور مليد مار شال سنك رهبر دسته (اردوي رهابخش سايمائيز) ترووهلر ويك دوشيزه سفيد پوست تقريباً يكسال قبل داخل آيار تمان گرايي پاتريشا در بريكلي كليفورنيا شد ستيفان ويدنامزد او رالتوكوب كردند و پاتريشا را باخود بردند.

سانفرانسيسكو چايكه پاتريشا از آنجا اختطاف شد يكي از شهرهاي مزدحم امريكا است كه شاهد قتل و حوادث جرمي زيادي بود و اشنا سسي از يك جاني نامهي حاصل کرده كه در آن شخص جنايت كار بقتل (۳۷) نفر و ادامه همچو جنايات اعتراف کرده است كذا در سال گذشته (۱۲) نفر سفيد پوست درين شهر در ظرف چندروز طوز مرعوزي بقتل رسيدند.

اين قتل ها با حادثه اختطاف پاتريشا شهرت نارامي هاي رادر مورد مصونيت اشخاص در خانه هاي شان ايجاد كرد تادر گردش هاي شبانه و روزانه شان محتاط باشند ترازيدي اختطاف پاتريشا هرست بايك سلسله اختطاف هاي ديگر مخصوصاً اسباب تشويش ويگراني بسياري امريكا بيان داراي درآمد نسبتاً زياد و فراهم ساخت تادر مورد محفوظيت شان بيش از پيش متوجه باشند در پرتو همین حوادث بود كه عده يي از آنها اشخاص را براي حفاظت شان استخدام كردند ، تعداد ديگر از سنگ بحيث محافظ دخانه كسار گرفتند و يا سيستم هاي اخطار رادر خانه هاي شان نصب نمودند .

درو تيراييت آمران يك تعداد موسسات و شركت ها ، ساعات رفت آمد بدفتر وحتي خطالسير شان را براي مصون ماندن از اعمال جنايت كاران تغير دادند كه اين امر مخصوصاً بعداز حادثه اختطاف ريگ مورفي مدير مسوول روز نامه (كانستيتوشن) در اتلانتا مشهور گرديد . مورفي كه در اوایل شب باز خانه اش توسط يك شخص مسلح موسوم به ويليام اختطاف گرديد چند ساعت بعد ، پس آنكه موسسه نشراتي مربوط تقاضاي اختطاف كننده را بنا بر دادن پنجاه هزار دالر قبول و پول رادر نقطه مطلوب بردند رهائسند . در قبال اين امر مدير ان مسوول و صاحب امتياز روز نامه ها اكثر ترجيح ميدادند كه نزد اشخاص مجهول الهويه و نامعلوم باشند .

تلاش براي پيدا كردن پاتريشا

حرفه شان استفاده ميكنند . از جانب ديگر عده زيادي از مردم در مورد جرائم كه در دور و نزديك شان صورت ميگيرد پوليس راپسور نمي دهند . بطور مثال از هر پنج حادثه جرمي كه در فلادلفيا رخ ميدهد فقط يك حادثه به پوليس راپور داده ميشود علت اين امر دو چيز است :

نخست اينكه موضوع نسبت فقدان شواهد مستند نمي تواند زود حل و فصل شود . دوم اينكه ممكن مساله آنقدر مهم نباشد كه ايجاد توجه پوليس را بكنند البته در همه جا پوليس از مردم تقاضا ميكنند كه دادن راپور در مورد حوادث جرمي براي كار پوليس ضروري است ولي در عين حال پوليس بايد براي يك جرم شواهد و اسنادي نيز در دست داشته باشد .



نانسي پري در سرقت بانك



پاتريشا سوستيك در سرقت بانك علمای اجتماعي و تحليل كنندگان جرائم در جوامع غربي مخصوصاً ايالات متحده ريشه جرائم را در شرايط مدني وحالات رواني جامعه مذكور جستجو ميكنند . هر گاه ماجرای اختطاف پاتريشا دوشيزه بيست و يكساله امريكايي را كه بعداً باختطاف كند گانش بيوست مورد مطالعه قرار دهيم در خواهيم يافت كه اين مساله مانند مسایل ديگر به چگونگي ساختمان رواني جامعه كنواني امريكا ارتباط دارد و بايد در پرتو آن شرايط مطالعه كرد .

پاتريشا كامبيل هرست دختر رونالد هرست

ماجرا اختطاف پاتريشا كامبيل هرست دختر رونالد هرست ناشر تروتمند يكروزنامه مشهور لاس انجلس مركز ايالت كليفورنيا امريكا ، يكي از پر هيجان ترين ماجرا هادر داخل امريكا است اخبار و حوادث مربوط به اختطاف اين دوشيزه جوان بعدی مورد علاقه مردم واقع گرديد كه انكشافات اين حادثه با علاقه خاصی در پروگرام هاي خيري دستگاه هاي راديو تلويزيون تعقيب ميكنند و بيصبرانه منتظراند تا روزي اين دو شيزه فستنگ و آواره با فاميلش بپيوندند .

در ايالات متحده امريكا با وجوديكه مردم ناراي بسترين سويه زندگي بوده و از لحاظ اقتصادي حيات نسبتاً مرفه يي دارند ، هميشه با عده كنواني امريكا از لحاظ سايكو لوژيك ريك مرحله خطرناكي قرار دارد وقوع جرائم چون قتل ، اختطاف ، سرقت ، چور و چپاول عمليات تشدد آميز ، تخلفات جنسي ، اعتياد بادويه مخدره ، بعدی جامعه امروزي امريكا را تكان داده كه مقامات پوليس ايالتي وفيد رالي علي رغم همه وسايل الكترونيكي و دستگاه هاي خود كار بشمول كمپيو تسر نميتوانند طور لازم و موثر با اين مسايل مقابله كنند .

شهر هاي بزرگ و مزدحم ايالات متحده مخصوصاً نيويارك ، لاس انجلس ، شيكاگو فلادلفيا وديترایت از لحاظ وقوع جرائم متنوع شهرت خاص دارد بعدی كه بعضي از اين شهر ها چون نيويارك بنام جاي سا هسته جرائم ياد ميشود .

راپوري كه اخيرا از طرف شعبه تطبيق قوانين مربوطه وزارت عدليه امريكا انتشار يافت نشان ميدهد كه در قبال افزايش نفوس درين شهر ميزان جرائم نيز طوقابل ملاحظه بالا رفته است

جواب هر بيست و دو هزار نفر يكه (بطور نمونه با آنها مصاحبه شده) در هريك از اين پنج شهر بزرگ راجع با اينكه آيا آنها گاهي مورد حمله و تخلفات قرار گرفته اند يا خير؟ چنين بوده است .

از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه نيويارلازهر في ۱۰۰۰ نفر گفتند كه آنها قربانيان همچو حوادث بوده اند .

از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه لاس انجلس از هر في ۵۳۰۰۰ نفر در زمينه جواب مثبت دادند .

از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه شيكاگو از في ۵۶۱۰۰۰ نفر بلي گفتند از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه فلادلفيا از هر في ۶۳۱۰۰۰ نفر جواب مثبت دادند از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه ديترایت از هر في ۱۰۰۰ و ۶۸ نفر بلي گفتند هيچيك از پنج اداره پوليس در شهرهاي پنجگانه مذكور اين سروی رادر نكرده اند . در مورد افزايش جرائم در جوامع غربي بايد گفت كه در قبال پيشرفت هاي تكنولوژيكي معرمتن نيز از تكنولوژي پيشرفته در هنر و



پاتريشا در ميدان تنس در سال گذشته

# دوشيزه زيبا در يك بانك خطرناك و مسلح

ترجمه و نگارش غلام رسول يوسفزي

ماجراي اختطاف پاتريشا از پر هيجان ترين حوادث در تاريخ جنايي امريكا



اين تصوير پترا در لباس مخصوص چند سال قبل نشان ميدهد .





دلوف مقتول و هیلر مخفی پاتریشا سوستک مقتول نانسی پری مقتول ویلیام هارس مخفی ایمل هارس مخفی

مساعی پولیس ایالتی وید رالی امریکا برای پیدا کردن پاتریشا ودسته اختطاف کنند گانش در ماهای اول متمر نمری نشد ولی اختطاف کنند گان دو ماه بعد از حادثه اومین فیه ثبت شده پاتریشا راعنسوالی والدینش انتشار دادند .

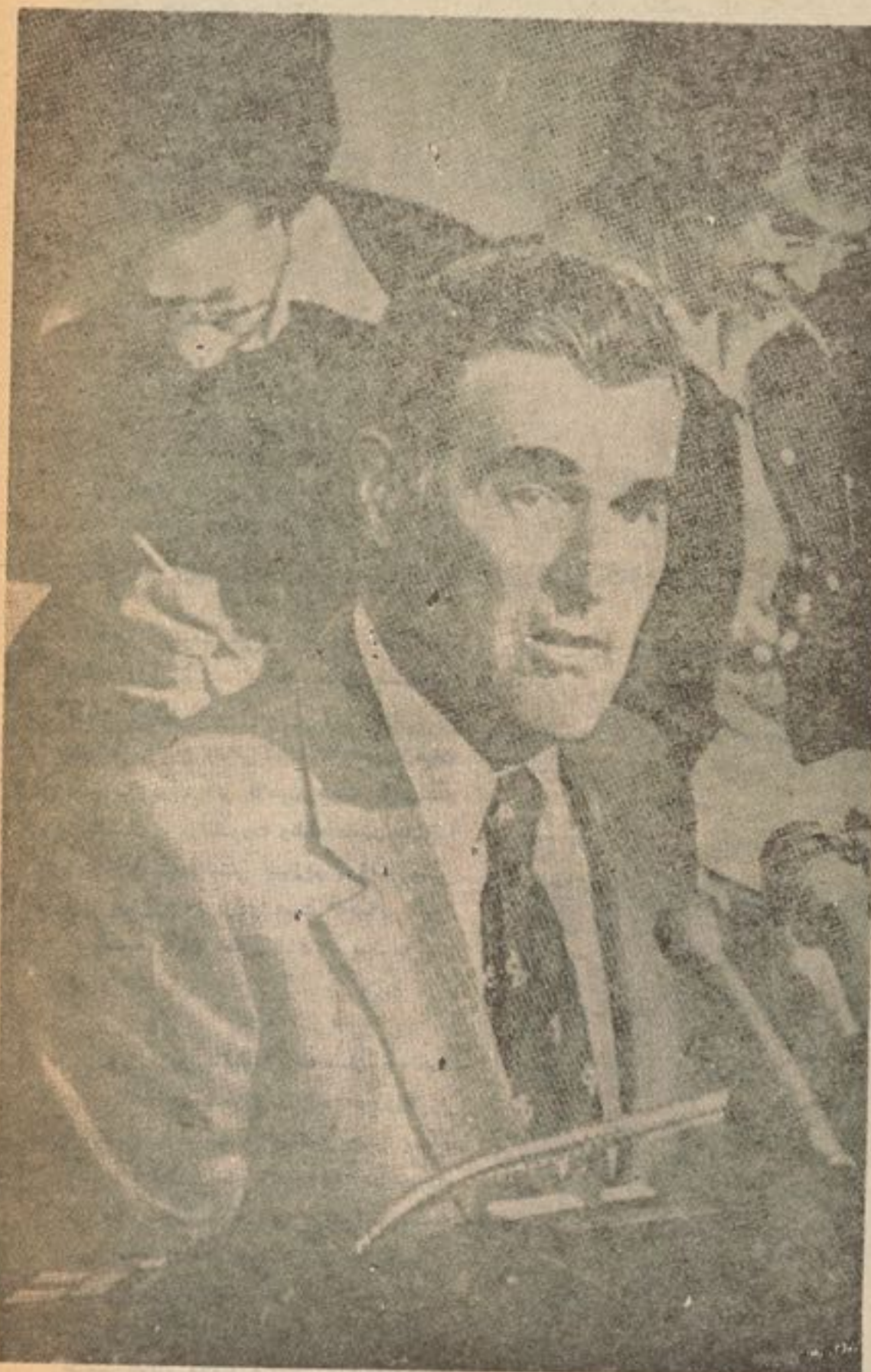
پاتریشا درین فیه ثبت شده باصدای حزین ولی آرام ازوالد ینش تقاضا کردتا به تقاضای اختطاف کنند گان مبنی بر توزیع کوپسون های غذا ب مردم نادار ومعمر کلیفورنیا بسلا درتنگ جواب گوید . پاتریشا گفت اگر والدین او واقعاً اورادوست داشته وخوهران برگشت سالم وی بفامیل است باید این کار را بکننددرغیر آن اختطاف کنند گان دل های از سنگندارند، اورا خواهند کشت .

فامیل هرست با کمک سایر دوستان بعداز آمادگی یک هفته بی کوپون های غذا ب مردم نادار وقبیر توزیع کردند که حتی بیش از هشتاد دالر رالی کوپون در بر میگرفت. اختطاف کنند گان این مصرف بیش ازدوملیون دالرا توسط هرست غیر مکفی داشته پروگرام توزیع غذا وکیفیت غذا را نیز انتقاد کردند ومصرف دوملیون دالر دیگر مطالبه کردند والدین هر ست این مطالبه رانیز قبول کرد مشروط براینکه نخست دختر شان رهانده وطور سالم نزد آنها بر گردد .

باید یاد آور شدکه پولیس فید رال هنوز رسماً تعقیب اختطاف کنند گان پاتریشا رابنا برتوصیه والدین پتی (پاتریشا) شروع نکرده بودچه اختطاف کنندگان تهدید نموده بود ند که در صورت تعقیب پولیس پاتریشا رابقتل خواهند رسانید از جانب دیگر باید ناگفته نگذاریم که حادثه اختطاف پاتریشا در وقتی رخ داد که تطبیق کنند گان قانون نسبتاً اطلاعات کمی راجع به سازمان رهایی بخش سایمیا نیزداشتند . همین قدر معلوم بودکه این سازمان که مخلف آن (اس ال آی) میباشد ازسال ۱۹۷۱ برای جلب اعضا وهمکاران جدید فعالیت داشت ومخصوصاً جوانان سیاه پوست وافراد مطلقه بان ملحق میشدند. این سازمان هفت مارگیری را که در بدن یکی بودند بحیث سمبول برگزید که معنی آن اتحاد اشتراک وکار دسته جمعی در تولید بود. به عقیده اعضا این موسسه مجاز است تابرای اهداف خود از عملیات دهشت انگیزی نیز استفاده کرد

**پاتریشا تغییر عقیده میکنندو با «اس ال آی»**  
میوند .

هنوز گوشش پولیس برای پیدا کسردن پاتریشا واختطاف کنندگان اوبگدام پیشرفت قابل ملاحظه نه انجا میده بود که بطورغیر مترقبه فیه ثبت شده دومی پاتریشا انتشار یافت که در آن پتی الحاق دایمی اش رابسه موسسه (اس ال آی) اعلام کرد سیاتریشا بابت ویکساله درین فیه ثبت شده گفت اختطاف کنندگانش او را آزاد گذاشتند تا از ایندوراه



پتی الحاق مجدد بفامیل ویا ماندن بانهاو مبارزه در راه تامین عدالت یکی زا برگز یند که موصوف راه دومی را انتخاب کردو فیصله نموده که تا آخر در راه اهداف این سازمان مبارزه کند .

پاتریشا گفت او همچنان نامش رابه تانیا تبدیل نموده است . موصوف درعین حال حیات گذشته اش را تقبیح کردو هم والد ینش رانام گرفته نکوهش نمود والدین هرست بانشدین فیه دومی پاتریشا خیلی دچار تعجب ونگرانی شدند ولی سر انجام چنین نتیجه گیری کردند که ممکن این فیه راکس دیگر که آوازشیبه به دختر شان داشته برگرده ویا اینکه پاتریشا در نتیجه زور و تحت فشار این کلمات ژاکه اختطاف کنند گان باو دیکته کردند گفته باشد بهر ترتیب آنها تاکید نمودند که احساسات شان نسبت به پاتریشا رقیق ودو ستانه میباشد .

هنوز دیری از امر نگلشته بودکه فیه ثبت شده سومی پاتریشا نشر شدو گفته های قبلی مشارالیهایی بنابرینکوهش ازفامیل والحاق به (اس ال آی) طور دوا طلبانه و بدون هیچ نوع زور وفشار تاکید وتایید شدکه ایسن مایوسی بزگی را برای فامیل او بار آورد مصدا والدین او همچنان به عقیده اولی مبنی بر اینکه دختر شان اکنون کنترول براداره را بر شرایط که او را احتوا کرده از دست داد است محکم ماندند .

**پاتریشا با دسته دزدان بانک را سرقت میکنند.**

هنوز موضوع اختطاف پاتریشا برسربانها بودکه انکشاف تازه در زمینه رخ داد روزنامه ها حادثه سرقت بانک رادر سانفرا سیکو نشر کردند که تصویری از پاتریشا بحیث یکی از سارقین نیز انتشار یافت .

رونالد هرست پدر پاتریشا ضمن تبصره براین انکشاف جدید گفت دخترش شصت روز قبل یک دوشیزه آرام ودوست داشتتی بود اما اکنون عکس او را در حادثه سرقت بانک مشاهده میکند که این یک امر مایوس کننده است نقشه سرقت بانک چنین عملی شد .

حوالی ساعت نه صبح دسته پنج نفری «اس ال آی» بشمول پاتریشا بایک موتر فورد استیشن واگون سبز به سوی بانک در قسمت آفتاب نشست سانفرا نسکو به حرکت افتادند این ناحیه اکثر محل بودو باش حرفه وران

ویلیام سولیوان آمر اداره «اف بی آی» لاس انجلس راجع به پاتریشا درحال مصاحبه.

پاتریشا دختری یک میلیونری که نخست اختطاف شد بعد باختطاف کنند گانش بیوست خود پسر هزده ساله بی رااختطاف نمود.

## اودر سرقت بانکی شرکت کرد

متوسط را تشکیل میدهد . بانک تعقیب میکند . بانک ساعت نه باز شدو چهار عضو دیگر (اس ال آی) دریک موتر ساعت ۹:۰۰ دسته اولی داخل عمارت بانک سرخ ها زنت سپردتی موتر اول را تانزدیک بقیه درصفحه ۴۱





محمود طرزی پدر مطبوعات افغانستان

(حی علی الفلاح) بقلم محمود طرزی نوشته شده است . در مقاله مذکور بدینگو نه مطالب برمیخوریم :

(آتشها افروخته میشود . جهانرا طوفان آتش فرا میگردد . کره زمین شکل یکولکان مویسی را کسب مینماید . انفجار های عظیمی بعمل می آید . سیلابهای مواد مسذاب شده مانند آزدهای سهمگین از هر طرف سیلان مینماید . خشک تر ، خوب ، بد ، هر آنچه در پیشرویش تصادف میکند ، پاک سوخته و معمر کرده میرود ...

(حی علی الفلاح ای ملت نجیبه افغانیه ! شرافت ملی ، عظمت قومی خودرا محافظه کنیدا استقلال و حاکمیت دولتی خودرا صیانت نمایند ! افغان که بدیانت و دینداری ، به شجاعت و بهادری ، به غیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور و معروف بوده باشد ، آیا این را بروجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده میتواند که نام حمایت و تا بعیت دولت اجنبی ... بر او بوده باشد ؟

حاشا ، حاشا ! کلا ، کلا ! افغان به بسیار آسانی و خوشگواری هر گز را قبول کرده نمیتواند ، ولی هیچگاه به هیچ صورت قطعاً قاطباً کلمات .... تابعیت و حمایت را هضم کرده نمیتواند ...)

(۳)

حقیقتاً هم در آرزو هاتش جنبش آزادی خواهی ملی که در نتیجه انقراض داخلی کشور

(۳) عبدالحی حبیبی ، یک ورق گمشده تاریخ

کابل ، ۱۹۶۷ .

استقلال سیاسی کامل افغانستان را بشما به حیاتی ترین مساله ملی طرح کرد . از این لحاظ مخصوصاً سرمقاله شماره ۷ نوامبر (سراج الاخبار) که در سال ۱۹۱۶ مصادره گردید .

(۲)

شایان دقت است . این مقاله تحت عنوان

بقیه از گذشته

نویسنده : داکتر عارف عثمان

ترجمه و تلخیص از : س.ح

# محمود طرزی

## پدر مطبوعات افغانستان

های استعماری و تحت تاثیر جنبش های سال ۱۹۰۵ ... بوجود آمده بود ، در سراسر شرق زبانه میکشید . مو لفرساله معروف (بیداری آسیا) در سال ۱۹۱۳ چنین نوشته بود : (کیتالیزم جهانی و جنبش سال ۱۹۰۵ سراسر آسیا را بیدار ساخت . صد هاملیون انسان بخاطر زندگی نوین ، بخاطر حقوق ابتدایی انسان و بخاطر دمو کراسی آماده پیکار گردیدند) و این سخنی حق و کاملاً بجا بود .

محمود طرزی طی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۸ که تاریخ افغانستان دوره حساس و پرمخاطره ای را میگذرانید ، بصفه یک سیاستمدار و روزیده

در اینجا بيمورد نخواهد بود اگر خوانندگان محترم را به طرز دید و عقیده محمود طرزی درباره زیبایی آشنا بسازیم :

«زیبایی این جهانی است که مادر آن حیات بسر میبریم . اگر تاکنون جهان مایه پوسته و زیباییست ، در آن صورت وظیفه ماست تا آنرا زیبا و دوست داشتنی بسازیم . زیباترین چیز جهان همانا آزادی است که مبیاید آنرا بپروسیله ای که ممکن است ، بسدست آوریم .»

\*\*\*

اکنون ، روشنفکران افغانستان به نحو حق بینانه ، محمود طرزی را بنام پدر ژورنالیزم افغانستان میخوانند . او بانشر چهر رسیده (سراج الاخبار) سر از سال ۱۹۰۵ درین راه کام عملی برداشت . این جریده بنا به توضیحاتیکه در زمان امیر حبیب الله خان وارد می آمد ، بارها متوقف ساخته شد ، ولی باانهم نشر آن تا سال ۱۹۱۹ ادامه یافت . جریده مذکور مخصوصاً طی سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۹ از لحاظ ایدیولوژیک به منبع اثری مهمی مبدل گردید . محمود طرزی در اطراف اخبار خود روشنفکران پیرو مفکوره مترقی جمعیت (جوانان افغان) را گردآورد .

جریده مذکور دریک مرحله حساسی که جنبش آزادی بخش ملی در سراسر شرق باوج خود رسیده بود ، موضوع تحصیل

(۲) صابر میرزایف ، فعالیت ادبی - معرفت پرورانه محمود طرزی و جریده (سراج الاخبار) (ار) مسکو ، ۱۹۶۴ ، صفحه ۴۱ .

لطفاً بعد از صفحه ای مقابله به صفحه ای ۵۸ مراجعه شود .



محمود طرزی در رأس وفد افغانی در مذاکرات استقلال . «وسط - نشسته»





از راست به چپ شخص چارم مرحوم محمود طرزی در مذاکرات منصوری میان هیأت افغانی و برتانوی .

و مدیر کار آزموده کشور خود بر عرصه سیاست گام نهاد.

اوطی مدت اقامت خود در ترکیه دست آورد های علمی و ادبی پیشرو اروپای غربی را وسیعاً مطالعه کرده و به شیوه خلافتانه از آنها استفاده کرده بود. حال شرایط و زمان ایجاب می نمود تا تمام تجارب و اندوخته های معنوی خویش را در افغانستان مورد تطبیق و عمل قرار دهد. او پیوسته روحیه عالی و وطنپرستی را به امیر جوان امان الله خان تلقین می نمود. دختر خویش ثریا خانم را به عقد ازدواج او در آورد و روابط خویشاوندی با وی برقرار ساخت.

در سال ۱۹۱۹ در تاریخ افغانستان چرخش عظیمی روی داد و مردم این کشور به موفقیت بزرگی دست یافتند: شب ۲۱ فبروری آنسال امیر حبیب الله خان در محلی بنام (کله گوشی) نزدیک جلال آباد شهید شد و حکومت به امان الله خان که تحت تاثیر اندیشه های اعضای مدیر جمعیت (جوانان افغان) قرار داشت انتقال یافت. درست در همین سال در جنگ سوم افغان و انگلیس، افغانها پیروز و سر بلند بدآمده بیعت او این کشور زنجیر استعمار را در شرق پاره کردند و به تحصیل استقلال سیاسی خویش نایل آمدند.

محمود طرزی و دیگر اعضای جمعیت (جوانان افغان) در فعالیت و همکاری که طی سال ۱۹۱۹ بخاطر تحصیل آزادی افغانستان صورت می گرفت، سهم قاطع و برجسته داشتند.

جمعیت (جوانان افغان) که در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان تشکیل یافته بود، کاملاً در نقطه مقابل جمعیتی قرار داشت و در جهت تطبیق مفکوره هایی نظیر رهایی افغانستان از نفوذ و تسلط استعمار گران انگلیس، تأمین حیات آزاد و مستقل برای مردم کشور، برهم زدن مناسبات عقب مانده ملوک الطوائفی که از قرنهای پیش در افغانستان مسلط بود، آشنا ساختن کافه ملت با دانش و معرفت و یک سلسله پروگرام های مترقی و وطنپرستانه دیگر از همین قبیل حرکت میکردند.

محمود طرزی حیثیت ایدیولوگ ( رهبر مفکوری ) این گروه را داشت و در زمینه فعالیت موثر نشان داد. طبعاً گروه به مذکور مبلغ ایده های بورژوازی ملی جوان و مترقی همانوقت افغانستان بودند که در راس جنبش آزادی ملی کشور قرار داشت.

در لحظات بسیار حساس تحصیل استقلال افغانستان، بخاطر انجام مذاکرات بسیار مهم محمود طرزی فرستاده میشد.

حبیب الله طرزی طی مقاله ای که راجع به محمود طرزی نوشته و در مطبوعات افغانستان انتشار یافته، در مورد مذاکره ای که محمود طرزی با سرهانی و افسر نماینده بریتانیای کبیر انجام داد چنین مینویسد:

(سر هانری دابس ... مذاکرات را بخوست با تهدیدات و استفاده از بی تجربگی طرف مقابل از پیش برد. ولی بعداً مقابله مختصری دانست که من با یک وزیر خارجه که رسماً وزیر خارجه باشد روبرو نیستم، بلکه مدیر سیاسی زیر دست مقابل هستم و هر قدر از سطوت و وصولت شیر برتانیه سخن بمان می آورد، محمود طرزی در مقابل او به نتر می گفت ما هم در جزیره در قد و دریای آمو شیرهایی داریم ولی برای ما شیر های وحشی بکار نیست، بلکه اقوام ما از پنج هزار سال باینطرف حدود طبیعی ما را بزور بازو و شمشیر بران خم نماندنی خود محافظت و صیانت کرده توانسته اند، بعد از این هم از عهد حفاظت آن ضرور خواهند برآمد.

روزی که زور آزمایی آخرین سر هنری دابس بود باندازه ای از شیر برتانیه و قدرت آن بیعت زیادی میراند. محمود بیک همانروز اگرچه لباس مذاکره را بتن داشت، و لی دستاری بجای کلاه بسر بسته بود و آهسته سیگار میکشید و به اراجیف سرهنری گوش نهاده بود. دابس ازین بی اعتنائی و خاموشی او به تنگ آمد و پرسید: ( سردار صا حب، نمیدانم امروز دستار چرا بسته اید؟ ) محمود بیک گفت: ( نخیر این دستار نیست، امروز ششدهام که یک شیر وحشی یله شده (رهانده) و ممکن است درین اطاق حمله بیاورد و با زنیست ساکتین آن بپردازد. من چون در اطاق کنفرانس مسلح آمده نمیتوانستم ایسن

دستار را بستم تا از آن گمنامی ساخته و با آن سر وحشی را بگیرم: ) حضار بخنده شدند سرهنری میز کنفرانس را ترک گفت تا دوباره در میسوری بعد از انقلاب بر میز مذاکره برگردد. (۴)

بدین سان مردم افغانستان موفق شدند در دوره امان الله خان و محمود طرزی پیش از تمام ملل کشور های شرقی، استعمارگران انگلیس را برای همیشه از خاک خویش برانند و افغانستان را در راه رشد و حیات مستقل سوق دهند.

زورنالیست معروف شوروی لاریسه ریسنیز در کتاب خود بنام (افغانستان) که در جریان سالهای مذکور نوشته شده، مطالب ارزنده ای ذکر میکند. او این ملی قبایل مختلف افغانستان را در کابل پایتخت کشور به مناسبت تجلیل سالگرد افغانستان ما را نه توصیف میکند.

(اینک اعضای مهمترین قبیله ها به اتن آغاز میکنند. اکنون این رقص بیک عادت دیرینه و یایک عنعنه زیبای بدیعی شباهت ندارد، این یک حقیقت است، زیرا آنان در رقص ملی خویش آن پدیده های حیاتی را که قرون و اعصار گذشته پیرا مون درة انسانوی خیر روی داده و یا ممکن است ... روی دهد،

(۴) ح طرزی . محمود طرزی که من میشناسم کابل ۱۹۶۹.

منعکس میسازند. (آنها در رقصهای خویش نه جنگهای عادی بل بیکاری را که بادشمن خارجی آنسان (انگلیس ها) صورت گرفته بود، تصور می نمایند.

(اتن چنان گاه بشکل نیم دایره روی زمین می نشینند، درست در همین لحظه بهتر این سراینده خوش آواز در وسط استاده شده، با شور و حرارت میسراید، دهل نواز، آرام آرام او را همراهی میکند. سراینده با صدا بی نسبتاً خفه اما نیرو مند آمیخته با تبسم و خنده میسراید:

دشمنان (انگلیس ها) سر زمین ما را غصب کردند، ولی ما آنها را از خود را ندیم، دشت و هادون، مرزوبوم و خانه های خویش را از آنان واپس ستانیم ) تمام افراد قبیله با سرود هم آواز میشوند.

او بازم میسراید: (همانطوریکه اسپ سر کش علف تازه را می بلعد، مانیز مهاجمین انگلیس را نیست و نابود خواهیم ساخت.)

درین موقع گروه بیشمار تماشا چیان خنده گنان به تریبون نزدیک می آید. (۶)

بدین سان ایده های وطنپرستانه محمود

(۶) لاریسه ریسنیز، آثار منتخب، مسکو ۱۹۵۸.



# با ۶ میلیارد نفر احساس به نگرینی خواهد کرد؟



## ترافیک چاپان موجودیت مواد مضره را در نل گاز خروجی مو تر ها تعیین می نماید

چندی قبل عقیده جهانیان چنین بود که هیچ چیز نمی تواند برحد ولایتناهی تزیید را توقف دهد. تزیید و پیشرفت انرژی اعمار دستگاه های تولید برق عظیم و بحیره های مصنوعی، زیاد شدن سرعت حرکت وسایط پرواز به فضا کیهانی و یک عده موضوعات مهم عصرها این را تأیید کرده است که برای قدرت و قوای بشری سرحدی را تعیین کرده نمی توانیم.

مگر در زمانهای اخیر راجع به یک مانع مهم دیگر سخن زده میشود و نظریه عقیده یک عده محققین این موضوع عبا رتاز مسئله است که در اثر زیاد شدن نفوس و پیشرفت تخنیک به میان آمده است. مگر

هیچ چیز نمی تواند برحد ولایتناهی تزیید را توقف دهد. تزیید و پیشرفت انرژی اعمار دستگاه های تولید برق عظیم و بحیره های مصنوعی، زیاد شدن سرعت حرکت وسایط پرواز به فضا کیهانی و یک عده موضوعات مهم عصرها این را تأیید کرده است که برای قدرت و قوای بشری سرحدی را تعیین کرده نمی توانیم.

مگر در زمانهای اخیر راجع به یک مانع مهم دیگر سخن زده میشود و نظریه عقیده یک عده محققین این موضوع عبا رتاز مسئله است که در اثر زیاد شدن نفوس و پیشرفت تخنیک به میان آمده است. مگر

بر لون و غیره بحیت لباس از چند سال باین طرف ساحه استفاده را پیدا کرده است و جای تردید نیست که این جریان هنوز به سرعت پیشرفت خواهد کرد. در جریان تاریخ بشری انسانها استحصال مواد خوراکی و مورد ضرورت خویش را که برای حیات ضروری است زیاد ساخته اند.

قبل ازینکه ما راجع به قطع تزیید استحصالات صنعتی داخل اقدام شویم لازم است از مصروف کار انسانها برای خراب ساختن محیط طبیعی که عبارت از احضارات برای محازرات و اجرای عملیات نظامی و غیره میباشد جلوگیری نمائیم. مشکلاتیکه در ساحه تحقیقات ذخایر طبیعی گوناگون کشور های مختلف موجود است باید با سامان همکاری دوستانه و تجارت مساویانه بر طرف گردد. گفته شده است که کثیف شدن محیط طبیعت در نتیجه رشد صنایع و زیاد شدن مصارف تا اندازه مربوط میباشد. در تحقیقات دانشمند معر و ف امریکا یسی نشان داده شده است که دو مرتبه زیاده کثیف شدن محیط اطراف مربوط به قانون طبیعت نبوده و نظریه عقیده دانشمندان امریکایی آقای کومونبر بحران اکولوژی و علم مطالعه روابط جانداران با محیط زندگی، دارای اساس اجتماعی بوده و برای بر طرف کردن این بحران فعالیت های اجتماعی ضروری است.

موافقت نامه بین دولتین و اتحاد شوروی با کشور های عضو شورای اقتصادی و همکاری اروپای شرقی، سویدن، فرانسه، ایالات متحده امریکا و یک عده کشور های دیگر با فشار رسانیده و این موافقت نامه ها اثرات خوبی از خود گذاشته است. در نوامبر ۱۹۷۳ در واشنگتن دومین کنفرانس کمیسیون مختلط اتحاد شوروی و امریکا درباره برابلم محیط اطراف دایر شده بود. در کمیسیون مذکور نمایندگان دولتی هر دو کشور ذکر کردند که در کمتر از یک سال گروه متخصصین نه تنها با اوضاع بلکه با نتایج تحقیقات و شروع همکاری دو جانبه آشنا شدند. درین ساحه تمهید طرق تصفیه هوا و ساختن وسایط تخنالوژی جدید مثل بر طرف



مظاهری از صحنه های نشاط آفرین در آغوش طبیعت



# نقاشی بادید واقع گرایی

## هوپکنز با خود دیدنوی را از نقاشی به ارمغان آورد اوسعی کرد تا راه‌های منحرف نقاشی دیگران را پیروی نکند

جان هوپکنز، که چند ماهی را برای نقاشی در استرالیا گذرانده است، توانست بادید واقعی گرایی که دارد صحنه‌هایی را ترسیم کند. او با وجودیکه در زندگیش رومانتيك و تخيلي بوده ولی توانایی آنرا دارد تا در کار هایش درونمایه‌های واقعی را با شکل زیبایم بیامیزد. مادرکار هایش نه فقط دیده‌های خودش را می‌نگریم بلکه احساس خود را می بینیم و به این ترتیب مضامین در روی پرده‌های نقاشیش يك وجود روشن دارند.

وابستگی واقع گرایی هوپکنز به مضمون دريك اثرش تبلور نیافته است بلکه مانع‌های آنرا در تمام آثارش می‌بینیم. به صورت مثال یکی از نقاشی‌های اولیه‌اش نقش يك برس ریش تراشی گفته است. نیروهای وقلم در این تصویر در عظمت مضمونش نهفته است. این برس ریش تراشی نیروی نقش‌های رامی گیرد که مادر آثار نقاشی‌شان اولیه چین و جاپان می‌بینیم. در آنجا یک عظمت مذهبی در درون بسیاری از مضامین نقاشی نهفته است. هوپکنز حتی بوسیدگی و فرسودگی را روی همین برس نشان میدهد و این يك کاوش روانی با عظمت است. به صورت نسبی تا همین اواخر، واقع گرایی در نقاشی با همان شکل ناب و خالصش در نقاشی‌های استرالیا راه نیافته بود. در حقیقت کمبود این شیوه هنر استرالیا را در يك وضع بدی قرار داده بود زیرا واقع گرایی «ریالیسم» ناب یکی از بین المللی ترین شیوه‌های نقاشی بوده که سال‌های زیاد فقط در غرب ماندگار شد. گرچه برخی آثار نقاشی منفرد از گذشته استرالیا، مانند تابلوی «موی چیدن از گوسپند مسورتوس» ساخته تام روبرت می‌تواند نمونه‌ای از هنر نقاشی واقع گرا باشد، ولی در تمام آثار نقاشی گذشته‌گان، يك دید عمومی رومانتيسم با روح فریاد دوری از وطن و هجران و پیرمانی بیشگامان موج میزند.

ولی با وجود اینکه هوپکنز هنوز ۳۰ سال دارد توانست تا بهترین شکل از هنر نقاشی واقع گرایی را در استرالیا بوجود آورد. او کار هایش را با انتخاب مواد از زندگی روزانه مردم برگزید آنرا دید تصویر داند و آنچنان دوری پرده آورد که هرگز هویت اصیل آنها از بین نرفت. به این ترتیب وجود آنها را هیچ دست کاری احساس همراه با پیام‌های ذهنی برهم نزد مواد اساسی هوپکنز یا با زنان منفرد و برهنه و با صحنه‌های از جمعیت می‌سازد. ولی تصاویر برهنه‌اش همیشه دور از احساس‌های شهوانی و تحریکی است. و قتیکه او يك صحنه تظاهر سیاسی را روی پرده می‌آورد در



لئونارد آبی، کشیده شده در سال ۱۹۶۸

انجا سعی نمی‌کند پیوند از افکارش را که در بسیاری موارد لازمه اینگونه تصاویر بوده و همراه با اهداف واقع گرایی اجتماعی است، در آن راه دهد.

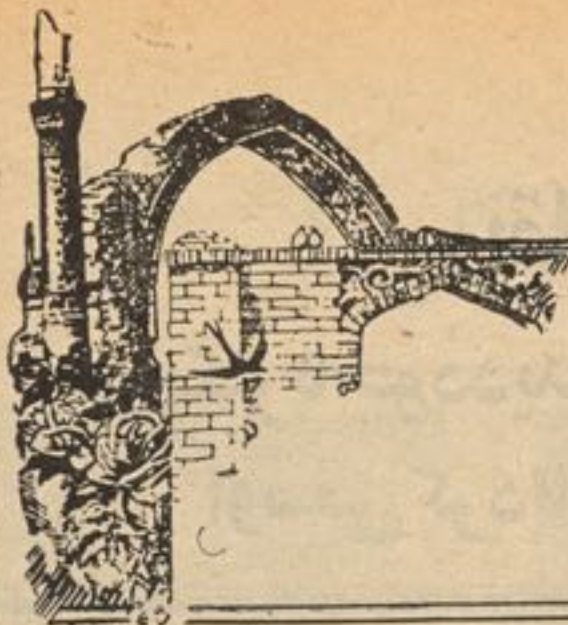
در تصویر دیگرش از جمعیتی در کنار ساحل هوپکنز با خطوط نقاشیش سعی می‌کند تا از درونمایه زندگی جوانان استرالیا پرده بردارد. آنچه بر هوپکنز وارد میشود آنست که او نمی‌خواهد به تصاویرش چنان اجازه بدهد که هویت‌های واقعی را فدای خواسته‌های ذهنی نمایند. آنچه باقی می‌ماند احساس شخصی انسان از واقعیت است و هوپکنز بر خلاف صادر کردن دستور برای تظاهر طبیعت است.

بقیه در صفحه ۳۸



جمعیت منتظر در ایستگاه ریل





# از آنسوی قرنها و سالها

## علیشیر نوایی

شاعر (صبر کاتب) همیشه میخواست، هیچگاه در حرکات و سخنانش حالت طبیعی ندیده نمیشود! شاعر مولانا ایازی شعر خود را قبل از خواندن به اهل مجلس آنقدر میآلعه آمیز میستود که بعدا کسی بخود جرات نمیداد حتی نارسا نیسای آشکار شعر او را نیز مسو رد انتقاد قرار دهد.

نوایی شیخ حسین جراح را مخا طب ساخت :  
میگویند عملیات بس دقیق و حساس انجام داده آید ، لطفا مارا نیز از آن آگاه سازید.

جراح تندخو ، کم حرف و کهنسال ، چشمان تیز بین خود را از زیر ابروان پسر پشت بسوی حاضرین دوخت و همتیکه دید همگان بنظر دقت طرف او میگردند ، گفت : کدام کار قابل ذکری صورت نگرفته ( و آنگاه با کلمات شمرده شمرده به تو ضیح و تشریح پرداخت . او پیرامون این موضوع معلومات داد که چگونه توانسته است امکان تسد اوی تمام جراحات یکی از پهلوانان سرای را که رقبایش بر هشت قسمت بدنش زخم زده بودند ، به آسانی دریابد ، اما برای حل پرابلمی که از ناحیه دوختن روده های پاره شده عسر و حرج وجود نموده ، از اسلوب جدیدی استفاده کرده است.

نوایی با بیتابی پرسید :  
ساکنون وضع بیمار چطور است؟  
طیب با اطمینان پاسخ داد :  
تازفته روه ، بهبودی میروند ،  
شاعر حافظ یاری گفت :  
تمام مردم هرات باشوق و بصبری منتظر اند تا هر چه زودتر پهلوان مجروح را در صحت و سلامت کامل ببینند و پیروزی او را در مسابقه کشتی گیری در (حوض ماهیان) پسر رقبایش مشاهده کنند.  
در اطراف علم طب عمومی و فن تسداوی جراحات ، صحبتی گرم و جالب در گرفت ، درباره عملیات عجیب و بی نظیر شیخ حسین و یکمده جراحان متوفی و زنده ، حکایات جالب افسانه مانندای گفته شد .

خبر بازگشت علیشیر نوایی به هرات و انتصاب او بهیت میر دار دولت چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک می گبرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یا د گار - یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکستی که از حسین باقرا میخورد و موفق میشود در اتر خیانت برخی از سرکردگان و بیگها شهر هرات را اشغال نماید بر اریکه قدرت بنشیند.

حسین باقرا پس از مدتی آوار گسی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی مخفیانه به هرات هجوم میرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته را دو باره بدست می آورد.

در زمستان همین سال بر اساس فرمانی ، علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب می گردد. این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را بر می انگیزد مورد تا یید اهالی عدالت پسند هرات و کافه ردم خراسان قرار میگیرد.

### ترجمه : ع. ح.

### اثر : م. ت. آبی بیک

کرد و برای انجام این کار هر چه زودتر آمادهی گرفته شود. شاعر برای لحظه ای استراحت به اطاق هوا دار داخل گردید.

بعد از ظهر مهمانان آمدند و روی صفا نشستند . اکثر آنان دوستان همیشگی شاعر علما ، شعرا و موسیقی نوازان بودند برخی از آنان به نحو شکفت انگیزی در هر سه ساحه تبحر داشتند. در جمله آنان آدمیهای عجیب و خوشایندی نیز بنظر می رسیدند : آنکه در صدر مجلس نشسته و در جریان صحبت پیهم میخندد ، دانشمند پر صلابت میر مراد است. وی از همان خرد سالی به تحصیل انواع علوم اشتغال دارد. شب تا سپیده دم و روز تا شامگاهان مشغول مطالعه است. هر گاه بخواهد با کسی داخل مناظره شود ، کاملا خود را از یاد میرد و طرف خود را تا زمانیسی که مجاب نسازد ، رها نمیکند. گذشته از آن وی آنقدر به شطرنج حریص است که هر گاه شطرنج بازی با وی مواجه گردد ، به آسانی نمیتواند از دستش خلاص شود! هر گاه با دوستی نچیز ملاقی گردد ، با یکی بازی میکند و دامن دو مس را یافت.

سخت در دست میگیرد : (یکبار بازی میکنیم ، بعد امیروی ) گاه گاه یکی دو قطعه شعر نیز میسر آید .  
دانشمند میانه سال لاغر اندام شوخ طبعی که در کنار وی می نشست. خواجه فیات الدین - دهمدار دانشمند از زبانجانی بود که خصلت های شکفت انگیز را برخی نهورخی دیگر یازده میسر دارند . غیات الدین دهمدار در هر یک از رشته های علوم باحرارت و گرمجو شی مطبوع صحبت میکند . با آوازی بسیار موثر سرود میخواند. هنگامیکه به قصه خوانی آغاز مینماید ، دهان همگان از حیرت باز می ماند . در آشنیزی دست هر نوع طباخ ماهر را می بندد. علاوتاً او مقلدی بی مانند است .  
هنگامی که در منزل نوایی آمده بود ، لیاقت خود را در هر ساحتی یکایک با ثبات رسانده و سر انجام با در آوردن ادوات و اوار یک برده و یک کبیر که در گوشه ای استاده اند ، تمام اهل مجلس را بشدت خندانده بود و این واقعه فقط همان روز در سراسر هرات امکان می یافت.

فراگرفت و برای این منظور باید قسمت زیاد وقت خود را به مطالعه تخصیص داد. حیدر ناگهان علاقمندی خود را به قشون عسکری اظهار داشت و درین باره مصلحت خواست. نوایی به تصور اینکه آرزوی او ناشی از احساسات گنر او عدم ثبات وی است ، ابرود هم کشیده سکوت کرد. اما حیدر کوشید تا ثبات نماید که عشق عسکری سراسر قلبش را احاطه نموده است و با شور و هیجان گفت :

- آیا واجد نام شعر و موسیقی را با شمشیر و کمان ، در نهایت هماهنگی بهم آمیخته بودند. من نیز این راه را برگزیده ام . عجبا ، مگر ممکن نیست ؟

نوایی با جدیت سوی او نگاه کرد :  
- چرا ممکن نباشد . میدان کارزار به جوانان زیبایی می بخشد. آیا برای جوان فضیلتی برتر و عالیتر از مردانگی و قهرمانی میتوان سراغ کرد؟ ماه پهلوان غالبجنابسی نیازمندیم که بخاطر وطن و دولت ، از آب و آتش نهر استند و در فتن پیروزی مانرا چون آفتاب بلند نگهدارند .

امانسان باید به مرفن و حرفه مورد پسند خود با ارزادهای بی شائبه و با علاقمندی صمیمانه روی آورد. جای که عشق و علاقه موجود نیست انسان نمیتواند در هیچکاری پیروز گردد . هر گاه شور و هیجان علاقه به عسکریت را در قلب و روح خویش احساس میکنی باید در این راه گام برداری. من ترا تبریک میگویم.

حیدر خوشحال شد و در حالیکه راجع به جوانان دلیر شمشیر زن ، سرشار از شوق سخن میگفت ، عده ای از ملام زمان او رد گردیدند. حیدر بایک نگاه از وضع آنسان پی برد که فرصت خیلی کم در اختیار دارند بنا بر آن به سخنان خود خاتمه داده وداع کرد و در میان باغ بزرگ تابدید شد.

تازه واردان کسانی بودند که امور دهقانی اراضی باز مانده از آبا واجداد نوایی را انجام میدادند . نوایی با آنها در اطراف قلبه و زراعت ، چگونگی زندگی دهقانان و نرخ و نوا مفصلا صحبت کرد و برای شان دستور داد تا یک قسمت غله ای که از سال گذشته در انبار ها باقی مانده به همسایگان و یک قسمت دیگران به زنان بیوه و بیچارگان مستحق توزیع



باده پیوده شد. باده سرخ قام بسر خسی  
برگ گل، چشمها را نشه، کیف و صحبتها  
را شور و حرارت بخشید. استاد قل محمد  
شیخ نایی دسته ای از نوازندگان که تحت  
تربیه این استادان موسیقی هرات پرور ش  
و باقیدارده

سان باشور و صمیمیت ادامه یافت. حافظ  
باری، آصفی، شیخیم سهیلی و دیگران  
اشعار و قصاید خویش را خواندند.  
خوان گسترده شد. گلپای گانه ها،  
پناله ها و ساغر ها یسان چمنزار های بهاری  
نفس و رنگین بنظر میرسیدند. درسه پیمانه

شنوندگان بایکصد فریاد کشیدند.  
(بارک الله!) شاعر که شاید این تحسین  
کنایه آمیز را تمجید و ستایش می پنداشت  
نگاهی افتخار آمیز به اهل مجلس افکند  
نواهی از ناتوانی او متاثر شد و طور غیر  
محسوس آهر کشید. محفل ادبی بدین

سخن بر سر شعر دور خورد. شا عس  
مولانا هلالی غزلی را که بتازگی نوشته بود،  
خواند. نواهی بانگهای حاکی از ذوق لطیف  
و باوضعی مسرتبار چنین از زبانی نمود:  
(شما حالا در آسمان شعر نه هلال، بلکه ماه  
تمام شده اید!) این سخن مورد تا یسد  
اهل مجلس قرار گرفت. آنها با مبادله جملاتی  
چون (واقعینانه بود، عالی بود) با هم  
خندیدند.

شاعران بشور آمدند. هر یک آ خرین  
ارزیابی قاطع را در مورد چامه ها، معماها و  
چيستانیایی که بدقت و طرافت زرگران، بشیوه  
های نفیس و زیبا روی کاغذ های رنگه  
نوشته شده بود، از نواهی انتظار دا شتند.  
نواهی از نقطه نظر (معنی ویژه) و (تخیل  
ویژه) برجستگی های بدیعی اثر را تعیین  
می کرد و همانطوریکه خطاهای کاملاً نپخته و  
نارسایی های پس جزئی موجود در وزن، قافیه  
ترکیب و غیره را فوراً مستو چه میشد،  
میتوانست جلوه های پس لطیف اندیشه ها  
و الوان دقیق تخیلات را نیز عمیقاً پی برد و  
با تبسمی ملایم به خطاهای موجود، آهسته  
اشاره میکرد.

نواهی مولانا ایازی را که از چشم و رویش  
غرور میبایرد، و یکپارچه کاغذ در دست با  
کمال بی صبری انتظار میکشید، مخا طب  
ساخت:

جناب، باچه تحفه ای تشریف  
آورده اید؟  
حا شرین تبسم کنان چشم به شاعر  
دوختند.

مولانا ایازی کاغذ را دور لانموده روی زانو  
گذاشت و آنگاه مطابق عادت، خوشتر دانه  
به توصیف خصوصیت های بدیعی غزل خود  
پرداخت.

نواهی خنده کنان گفت:  
- آیا برای ماهم جایی برای اظهار نظری باقی  
میگذارد...؟

- کمی صبر کنید - مولانا ایازی با بی  
بروایی ادامه داد. مابین شرح و توضیح را  
بغایت لازمی میدانیم یکی از شوخ طبعان  
اعتراض کرد:

- آیا مادر محفل شعر اقرار داریم و یا  
اینکه در میان اهل رسته و بازار؟  
یکی از نوازندگان اظهار داشت:

- غالباً مولانا ایازی میخواهد در سوا بر  
حملاتی که براو صورت خواهد گرفت، قبلاً  
سد بزگی برپا دارد!  
نواهی کنایه آمیز گفت:

- مولانا ایازی بر طبق عادت سد بالای  
ریگ بنا می نهند.

مولانا ایازی بعد از آنکه تو ضیحات تفصیلی  
مکملی ارائه داشت، قد خود را استوار سا خته  
با صدای بلند و باریک بخواندن آغاز کرد. هیچ  
یک از مصارع شعر عاری از خطا نبود.







رحيم غمزده

رحيم غمزده نړی خو نسبتا لويه ونه لری خوله یی تل له خندا ډکه اوپه خبرو کښی موسکی کښی دده نوم رحيم گل او دامين گل زوی دی، په قوم خوریاڼی، مر کښیل شير زاد خان بولی دی وا بی زموږ استوگنه هم دننگرهار په مرکز جلال آباد کښی اوهم دننگرهار دخوریاڼیو په مرکښلو کښی وه چه په دوپی کښی په مرکښلو تهللو اوپه ژمی کښی په جلال آباد ته کډه را تللو نو ځکه په ۱۳۲۳ کال کی دجلال آباد په زار بهار کښی زیږیدلی او عمر یی نږدی دیوشس کلنی ته رسیږی.

دی وایی څرنگه چه زما پلار په محلی هنر مندانو کښی درباب استادونو په کوچنیوالي کی زما مینه دهنر دیوی خانگی یعنی موسیقی سره ورو ورو زیاتیده او کله چه دیارلس کلن شوم درباب په وهلو می لاس پوره برشو وروسته می شیلی، بیانجو، ارمونیه اودموسیقی دنورو آلو په غږولو او اورولو یری وموند.

که څه هم دی ادعا لری چه دموسیقی دنژدی لس دولس آلو په غږولو پوره پوهیږی خورباب ارمونیه اوبیانجو ډیر ښه غږولی شی.

رحيم غمزده وایی زما مینه پخوا درباب سره وه خو اوس زما ارمونیه زیاته خو بشپړی دی د موسیقی یو آرکستر هم لری چه په هغه کښی نژدی اته تنه گډون لری دی دخپل دغه آرکستر مشری په غاږه لری.

رحيم غمزده دراديو افغا نستان یومحبوب سندر غاږی دی خواوس له راديو افغا نستان سره همکاري نه لری.

کله چه له ده نه پوښتنه وشوه چه تاپسه راديو افغا نستان کښی خو سندرې ثبت کړی دی ډیر فکر یی وکړ خو دثبت شویو سندرو ثابتو اندازه یی ونه شوه ښودلی اووی ویل مایه راديو افغا نستان کښی بی شمیره سندرې ثبت کړی دی .  
ده ددی پوښتنی په خواب کښی چه ستا کومه سندره زیات اوریدونکی لری؟  
وویل :  
زما ټولی سندرې زیات اوریدونکی لری دی په خپلو ثبت کړو سندرو کښی خپلی ټولی سندرې خوښوی خودالسلام سندره یی جوړه نه لری .  
رحيم غمزده هغه شعر ښه شعر بولی چه خلک یووالی او ورور گلوی ته راوبولی خلک تری پند واخلي او دقوم په گټه تمام شی .  
درجه جواز ترلاسه کړی دی .

# هم شاعر هم سندر غاړی

## رحيم غمزده په موسیقی کښی استاد نه لری

م: دژوندون خبريال

باندنیو هیوادونو ته یی سفر نه دی کړی خو د هیواد زیاتی برخی یی لیدلی دی .  
ده ته دگلونو روزنه اوپالنه هم زیات خوند ورکوی اوخپل فارغ وخت یرنه دهغوپه روزنه او پالنه کښی تیروی .  
دواده کښی او اوس یوزوی اوددی لونی لری .

په دی گټه کښی مو د ژوندون دمجلی لوستونکو او علاقه مندانو ته دیو خوان او محبوب سندر غاږی او شاعر ښاغلی رحيم غمزده سره دهغه دهنر په باب یوه لڼه مرکه کړی اوپه لاندی ډول یی وپاندی کوو

رحيم غمزده وایی زه په موسیقی کښی استاد نلرم ، درباب دژده کړی شا گردی می له پلار څخه کړی ده او له هغی وروسته می دموسیقی نوری آلی دخپل استعداد او هغی مینی په برکت یادی کړی دی چه ماله موسیقی سره در لوده .

ده په ښوونځی کښی په منظم ډول تحصیل نه دی کړی خو د خپلو شخصی تشبثاتوپه اتریی دمرکښلو په سپین کلی کی دملایانو او عالمانو څخه داووکلوږ په موده کی لیک او لوست زده کړی دی اوکله چه یی لیک او لوست زده کړنو ځینی دینی کتابونه لکه خلاصه مونی، پنج کتاب ، تفسیر شریف او قرآن کریم یی هم لوستی اوپه دی برخه کښی یی دخپل توان په اندازه معلومات ترلاسه کړی دی . دی وایی کله چه زموږ آرکستر گوم واده ته بلل کږی نو دیوی شبی حق الزحمه یی نیژدی دی یاڅلورو زرو افغانیو ته زسیږی اوداترزیاته حده پوری دواده والا په اقتصادی حالت پوره اړه لری ، که واده والا شتمن وی کېدای شی چه مونږ ته زیاته حق الزحمه را کړی رحيم غمزده له موسیقی نه پرته دشعراوشاعری سره هم زیاته علاقه لری .

۱۳۴۷ کال نه یی دمغه په شعر ویلولاس پوری کړی خوله هغه وروسته یی ښولس کښی دیو شاعر په حیث هم شهرت پیدا کړ .

رحيم غمزده داشعار ودی دیوانونه لری چه یویی دباغ په نامه بل یی دقوم مینه پالنه اودریم یی دیاد مار په نامه لیکلی خو چاپ





# قصه‌ای از غصه‌ها



یغما گر زمان سلسی ظالمانه ای خویش رابه رخسار دیگرم کوفت یعنی مادرم به اثر ابتلا به مریضی سل درگذشت مثل پر نده بی آشیان، برایم پنا گاهی جستجو میکردم، تا اینکه زنی بنام خاله‌ام مرابفرزندی خویش قبول کرد. آنچه از این زن دیدم و آنچه بنام کار در منزل انجام میدادم چیزی نمی گویم سکوت بهتر از گفتن است. بشنوی تا از مردی برایت قصه بگویم که بیشتر مانه احساساتم را پایمال کرد و غرور دخترانه ام را جریحه دار ساخت.

این مرد نمی دانستم کسی بود؟ و از کجا بود؟ فقط با اولین سلام سرد و دانستیم که اکنون هیچکدام ما تنها نیستیم، دیگر من و او یکدیگر خود را باید کامل میساختیم و این واقعیت ذهنی را با پندار های دروغین سرد و قیوم کردیم. و من صمیمانه تر از او این دوستی را پذیرفتم.

در خلال این آشنایی، حرکت کند زمان سرعت گرفت و ماه‌ها و ماه‌های دیگر فرار سید و با فرار سیدن فردای دیگر مایه هم نزدیک و نزدیک تر میشدیم و انس می گرفتیم. به نجوایی فریبنده او که چون سیل میامد و هر چه از غمها بود با خود می برد و بدینگونه بایک جمله مختصر ولی پرمعنی که برای من یک جهان خوشی همراه میآورد اینطور در گوشه‌های ریخت:

**اگر نمی توانی با کسی در دل کنی، قلم بگیر بنویس و به من بگو، شاید بتوان به تو... به تو که نمی شناسمت کمکی بشود.**

این هفته نامه داشتیم از یک هم شهری و نامه اش چنین آغاز می‌یابد.

...

در چشمانش درخششی موج میزد و این درخشش در درونش رمزی را نهفته داشت. نگاهش پر از تمنا بود و این تمنا وسعت نا محدودی داشت. من با اولین برخورد به این چشمان سحر آفرین و جادویی آتش گرفتم. دود شدم و سو ختم و خا کستر گردیدم و در لا بلای پندار های اختراعی خودم گم شدم و به سیرو سفر نا متناهی تخیلات و رویا های گونه گون بار سفر بستم. به بلند ترین قله خیالاتی که خود خالق آن بودم، بار سفر گذاشتم، خواستم در همین نقطه بایستم ولی آنقدر عطشان و دیوانه بودم که جلوه های میهم این فراز با شکوه هم نمی توانست نیاز های نا محدود مرا ارضاء کند و باز هم رفتم و رفتم ولی غافل از اینکه این رفتن ها و این تلاش ها بیسوده بود. میان تهی بود و من ناستنجیده به آن دل خوش بودم

...

وقتی دو سال بیشتر ندا شتم از محبت بدری محروم شدم و دست من چه خوش باور بودم که فریب

(بقیه در صفحه ۶۳)



# زودون و مردم

**زنان افغان در عصر ما و ظایف خود را با سر بلندی و افتخار به پیش می‌برند**

این صفحه - رجبت - تجلیل - ارسال - بین‌المللی زن اختصاص داده ایم.



زنان در جامعه ما در عرصه هنر این سالها بسیار روبرو هستند.



در خدمات اجتماعی نقش خود را با مهربانی و مسجمت افغان در نمایش



بسیار عرصه ما از زبان قلم و قلم‌نویسان در روزگار ما



از عرصه هنر این سالها بسیار روبرو هستند.

## زبان شعر جدا از زبان مردم نیست

مکتوبی با کرمه رانین

هرگاه اندیشه بلند پرواز نان در فضای از خود از زندگی از دیگران و از انبیا احوال شعرو زبوا کند و در قلمرو شعر های شاعر - انباء و احوالی که و لو شاعرانه نباشند سروده ها شاعران نو پرور گنود درنگست و از زبوا نیستند - زنت و خشن بودن - بیجای نماند اشعاری هم از شاعره به اسم (وبده) می یابید سروده جای (وبده) با معنوی و اورم جدید چیده راهی خویش را در دل سلعان مجلات و روزنامه های کشور باز کرده نتوانیده شده .

زبان شعر جدا از زبان مردم نیست و نباید این شاعره آنکه و لطف طبع کرمه رانین هم باشد کلمات عین کلیات اینه ولی نوع تلفظ نشان از هم فرق میکند که در معنوی تاثیر عقلانی - الرعاطلی با حس در خواننده

دانشجویان (رنگباز اما السوده) (سدامت) (فرار از عشق) لفظ عشق حکم فرماست و انهم باور لغزاهی کرد (نیلو قره انجاب میرو) (کدام عشق) (بازی های سر نوشت) (طییب قلب ها) غرور شکسته را به اسمای انتخابی خویشی (مستعار - غروب المسون و انش) به دست شعر سیرده است حالا وبده در برابرم نشسته و با مهربانی لبچه و لعن چندی به سوالات پاسخ میدهد وی در مورد نخستین سوالم چنین گفت:

قبل از برداشتن به جواب این سوال نان به عواطف برای انسانانی بیشتر خواننده کان میزبان شعر ازاد هستند - بنظر نان به کار بسوزن اصطلاح (شعرنو) معمولی است: جس ها در یافتها و برداشت های شان از زندگی از جامعه - از محیط و انبیا که الحافض را احاطه کرده اند این در حالت عاوجس ها - باید با یکتووع تفکر تربیت شده و رعنائی شود همراه با نوعی افکاهی

**شعر محصولی است از: حس ها در یافت ها و برداشته های شاعر از زندگی و جامعه...**



کرمه وبده شاعره جوان

بودن و نو بودن دارد - بدون وجه سوالات دیگری را اینطور مطرح میکند - این تا جاییکه برخی از شعر هایت را شنیدم و خواندم سروده های شما ازبسته از حرف های شنیده و بیشتر یا کمتر خوانده های شخصی آن است - این را چگونه توجیه میکنی - وی در حالیکه خود را باقی کوی جاده جا ستود و انشائی زود گسوی روی آبیاری و تریکی آن میکند و با حسن کرد و صبرانه از میگرداند - ازبسته نظر این سوال نان شعر هایت برای توضیح بیشتر این مسئله بطور عمیق تر که هرکس در اجتماع باید و وقته آن بداند باشد و من ترجیح دادم این وظیفه را با قلمت شعر بهتر و موثرتر انجام دهم و شروع کرده اینکه چگونه این مرحله عملی است میشود همه بلد را یک کلمه بگوید و میتوان صرفاً با شناخت کلمه درین چهارماداشتن با دست زدن در بین این جمع پیدا می گردم و انشیا اجازه نامم و رسمیم بعد مکلف ای مردم آرا بود او دره تست و این جمع بود - شعر گمان میکنم اینک میتوانست دستنور گرفته بین اجتماع رعنائی که کلمه شو زبان گمان توانستم ازبده آن با معنی نگویم (زاده بدعادت رانین بهدیه منظوم هرگز نهر سرورده های بدعادت آن نیست و اشعار هم بگویم که - انشیا ما خواب و عقال اند - نه خواب - و خیال نیست و با بدعادت در خواب و انشیا بدعادت مگر نیست که زمان در زمان عاقل است دیگر نوزده خیالیاتی عاقل بودا - بروزی عاقل شاعر گشته در جامعه عاقل زمان ما کار عاقل ضروری تر و انشیا تر دیگری که با آنرا عشق است و جسود تا در آنجا بود و چون مسجرات کوی - زمان مخصوص انورده را تحت شرایط عملی عصر دعوایت زمان عاقل رعنائی است (زمان براد هم مسجرات - باشد فرغان برای عصر خویش مطلق بود مطلقه انشیا - گشت زمان و شرایط آن با بر جاده عاقل ضروری انشیا قلب گره های نظم را بران می زند - لیست که فرغان بیشتر فرغان تر اند - انشیا

در هنر های زبوا استعداد و اهمیت قابل انشیا را نصیب



# شمع‌های بیکه در قلبم میسوزد

نوشته الکساندر منژوس

ترجمه: کاوشگر رهجو

این بدست من نیست . پدرم می خواهد تا به مسلک عسکری بییوندم هر قدر ، اصرار کردم عقیده اش تغییر نمود . من پسر بزرگ خانواده هستم . و باید عسکر شوم جانی مناسب تر است و لی اینکار فرقی را بر وجود نمی آورد . ایزابل پرسید :

و تو نمی خواهی ؟

آنها اکنون نزدیک جایی که پنهان بودم رسیدند . رینس جواب داد .

نی ! من ترجیح می دهم به پوهنتون بروم و لاله ام نیز این چنین توصیه داده است . فقط پدرم فکر دیگری در کله اش دارد . چیزی در صدای سرد و ناخوش آیندش احساس می شد . ایزابل متوجه نشد . او خندید و شانه هایش را بالا انداخت بعد دو باره پراهی که آمده بود نگریست . موی های سرخش زیر نور لرزان شمع زیبا و قشنگ معلوم می شد . بعد صدا کرد .

جانی اینجا است . جانی ! من اینجا هستم . اینجا !

جرات آن را ندارد . دنیس باسردی در حالیکه چهره سبزه اش قدری درهم پیچید گفت :

این راست نیست من فقط خاطر نشان کردم که در اینجا چیز های دیگری وجود دارد که دزدنگی ام آنها را ترجیح می دهم . او چرخ زده و چین درازش با او یکجا چرخ زد .

ایزابل گفت :

دنیس کمی تار آوراست و بیشتر پراهی های ماند ولی توجانی اینطور نیستی . آهنگ جدیدی در لبتش راه یافته بود و بیشتر صدایش به زن های ماند تا یک دختر که به سختی بیش از ۱۶ سال عمر داشت . جانی در حالیکه او را به آغوش می کشید زمزمه کرد :

(تو مرا دوست داری ، نداری ؟)

او سعی کرد که متوجه شود و بیان نمود :

(ممکن ، ولی کمی)

(من می خواهم تا مرا بیشتر دوست داشته باشی . من هرکسی را که جرات نماید تو را از من بگیرد خواهم کشت )

ایزابل با آرامی که می توان گفت از کلمات لذت برده بود گفت :

(کلمات جنگ آمیز)

جانی او را بوسید و گفت :

(ولی برستی . این کلمات همیشه خواهند بسود .)

وقتیکه بلاخره ایزابل را رها کرد ، آنها هر دو به سوی آخر دهلیز برای اتانامد ولی در عین زمان بگوش هم دیگر زمزمه می کردند . من از جایی که پنهان شده بودم برآمدم ب فکر اینکه هنوز بقدر کافی وقت دارم تا اتاق شکنجه را ببینم می دانستم که آن اتاق به قسمت آخر سرداب قرار داشت .

با احتیاط برای اتانامد گوش هایم متوجه کوچکترین صدای پای بود .

دروازه ای که به سرداب منتهی می شد در برابر قرار داشت . در کنار آن چراغ تیلی آویزان بود به صورت بدن سر گریگ سراب بیشتر

از صدایش خوشی و سرور می بازید و نشان می داد که او برادر رینس را بیشتر دوست دارد . شمع های بیکه در قلبم می سوزد

در اول جانی را نشانم ولی بعد از آوازش دانستم که کیست . او پراهی که روی آن گل های طلایی نقش یافته بود ، بسر داشت و یک نوع کلاه آهنی که در قسمت بالای آن ناچی فرادانت بسر داشت و با نقاب درخشانی که چهره اش را پنهان کرده بود سخت زیبای داد او در برابر ایزابل به شکل درباری خم شد و این کار او را به خنده واداشت ایزابل با کمی تمسخر گفت :

(دنیس می گوید که او بجنگ می رود ولی

خواهد خواست . مادرم گفته بود که او قدرت آنرا دارد تا مقدار زیاد شراب بنوشد بدون اینکه بر او اثری وارد کند و بخصوص در شب های مهمانی در نوشیدن شراب افراط می نمود ، به همین دلیل خواستم پیش از اینکه کسی بیاید اتاق شکنجه را ببینم .

چراغ تیلی را گرفته و دروازه را باز نمودم با صدای نا هنجاری باز شد و در آنسو زینه های برخاک بیابن بسوی تاریکی می رفت . در آخر ، قطار در قطار بوتل خاک زده بر تاریکی می افزود . با آهستگی بینشان برای اتانامد هوای آنها کمی سردتر بود و بوی دلبردی در فضا موج می زد . به صورت عمومی دیدم چیزی نبود ولی حس مرموزی از همه چیز خبر بدی داد دهانم خشکید و گلویم خار خار می نمود و بی هم فشرده شد .

نامهان صدایی بروی پته های زینه مرا بسوی خویش متوجه ساخت با سرعت در عقب یکی از خمره های شراب که بنزدیکم قرار داشت ، خزیدم .

اولین کسی که در چار چوب دروازه ظاهر شد لئونوکس گرانانت بود بلند و لاغر انعام لباس درازی که حاشیه های پوستی داشت پوشیده بود . مثل اینکه از کدام کتاب تاریخی بیرون قدم زده باشد . با او تعدادی از جوانان همراه بود و با خود چراغ های تیلی ، حمل می کردند . نور چراغ هاسایه های دراز و ترسناک به اطراف شان می انداخت ایزابل فوراً بدنیس همراه بود .

لئونوکس در برابر جمعیت سرش را خم کرد و بسوی دروازه اتاق شکنجه رفت صدایش در حالیکه با خنده قطع شد رویش را بسوی جمعیت نموده گفت :

(داخل شوید . داخل شوید اگر جرات دارید)

بعد دروازه را که با صدای دلبره کننده باز شد تیله نمود و دیگران بدنبالش داخل شدند و دختران از رفتن امتناع نمودند و چیغ زدند .

در حالیکه روی انگشتان پایم راه می رفتم از درز دروازه بیرون دیدم . کناره های اتاق زیر سایه بدن مردان پنهان شده بود ولی چرخه های نورطلایی روی شکل تیره (قفل باکره) که مثل مرده معلوم می شد ، بازی می کرد . تصویری بر آن کشیده بودند . چهره وحشتناک با چشمانی که انسان فکر می کرد تبسم مرگبار دارد .

دنیس در حالیکه در برابر (قفل باکره) ایستاده بود گفت :

(و حالا ایزابل به نمایندگی مادرب (قفل باکره) را باز می کند و می گوید که دزدویش چیست ؟)

ایزابل چهره اش را در هم فشرد و لوسی دستش را به گیره کوچکی که پوش (قفل باکره) را بازمی نمود دراز کرد و آنرا به شدت کشیدم با وحشت می دیدم . درون آن چیزی بود . چیز وحشتناک . یک چیزی چمک و خاکستری رنگ باموی هاپریشان ، یک جسم رنگ پریده و استخوانی که بر آن چنگه های خون خشکیده قرار داشت . در آن خاموشی منجمد گننده احساس کردم که کسی در عقبم قرار دارد . رویم را گشتاندم و دیدم که سر گریگ یک قدم آنطرفتر قرار دارد و تنه بزرگش بطرفم خم است . چهره اش را تبسم و وحشتناکی پوشانیده بود . چیغ زدم و صدایم با فریاد دختری نیکه بادیکن (قفل باکره) وحشت زده شده بودند . بیوست . وبعد از اینکه دیگر قدرت چیغ زدن را از دست دادم بیپوش شدم چشمانم را بر اثر گر های آتش بزرگی که

در یک اتاق که تاکنون آنرا ندیده بودم ، گشودم خانم گرانانت برویم خم شده بود . بیادم چهره وحشتناک درون (قفل باکره) آمد و بدون اراده بجایم نشستم و چیغ زدم

(چیز وحشتناکی بود ترس آور ترین چیزی که در عمرم دیده بودم)

خانم گرانانت با آهستگی و نرمی گفت : (اوش طفلکم . آن یک بازیچه بود . از فکرت دورش کن . نامت هلن است . نیست ؟)

سرم را تکان دادم . پایبایم می لرزید . تنها آن بازیچه نبود که مرا ترساند بلکه چهره سر گریگ مرا با آن وحشت انداخت بلاخره گفتم : (ببخشید . مادرم بمن گفت که فضولی نکنم او با من خیلی قهر خواهد بود) خانم گرانانت در حالیکه لباس از شیفون خاکستری مرصع با جواهر ببر داشت بطرف دخترش کرد :

(دخترم لوسی نمی توانی چیزی پیدا کنی که توجه طفلک را بسوی دیگر جلب کند تا اینکه مادرش خلاص شود و او را با خود ببرد؟ و ممکن تونلنوکس چیزی را بتوانی از آتشیز خانه بیاوری چیزی که فکر او را به خود مشغول بسازد تا ترس را فراموش کند)

لئونوکس گفت :

(البته) و بعد دور شد از بوت های نرمش هیچ صدا نمی برآمد .

لوسی دستم را گرفت .

(بیا به اتاق برویم . من خانه گدیگ های خود را نشان می دهم) .

اتاق لوسی بزرگ بود . قسمت های چوبی را سپید رنگ کرده بودند و کاغذ های دیواری نقش گل داشت . خانه گدی هادرگوشه اتاق قرار داشت . جلو آن راطوری برداشته بودند که انسان بخوبی بتواند اسباب و سامان درون خانه گک را ببیند . درون آن چنان به صورت



دنیس را در اتاق دایه‌ها، جانی را در آبداز خانه و بعد تمام نوکر هارا در اتاق سالونو نان، بسیار دیدنی بود که آدم می دید که نقش اشخاص تغیر یافته و سر گریک، پشت میز آشپز خانه در حالیکه بدو طرفش سبده پراز پیازوسیر قرار داشت، نشسته است. مراهبه شدت خنده گرفت و آنقدر خندیدم که اشک از چشمانم سرازیر شد.

لننوکس هم خندید و هیچکدام مامتوجه آمدن سر گریک نشدیم. بعد دیدم که او با نگاه های خیره به گدی گکی که بجایش در آشپزخانه گدیخانه لوسی قرار گرفته بود، می نگریست ناگهان، گدی بی که بدست لننوکس قرار داشت قاپید و روی کنده های سوزان که در بغاری دیواری می سوخت انداخت. آتش به زودی به لباس گدی، موم و موی های عجاج رنگش راه پیدا کرد. بزودی گدی گک به یک

سیاه وید شکل که از شناخت برآمده بود بدل شد.

باترس به لننوکس نگریستم.

رنگش مانند گل چراغ سپید پریده بود. روی کوری پایش چرخ خوردو از اتاق برآمد. لفا را موج سنگینی ترس پر نموده بود. خانم گرانث باعجله به اتاق آمد، تمام خطوط چهره اش گپ می زد و پرسید:

(گریگوری با او چه کنیم؟ کجا خواهد رفت؟ خدایا چطور کنیم؟...)

در آن لحظه همه چیز را فراموش کردم. حادثه بوقوع پیوسته بود لذا گفتم:

(می خواهم خانه بروم)

خانم گرانث روی سرم خم شد (تو باید شجاع باشی دخترم، مادرت جایی رفته است) (کجا؟ کجا؟)

بقیه در صفحه ۳۸

بلکه ترسی زیاد از پدرت ....)

چشمایش با برق سوالگر گشاد شد.

(من نزدیک شدنش را احساس نکردم سایه اش روی بدنم افتاد و سخت ترسیدم)

من اضطرابی را احساس می شدم بدون اینکه علتش را بدانم و به همین سبب اشتباهیم دفعتا بند شد پرسیدم:

(می توانم به خانه گدی هابا ردیگر نظر بندازم؟)

(بلی البته! ببینم که مادرم نمی تواند چشم های نوی برایش بسازد) و بدنبال آن گدی بی را که شباهت کامل بغودش داشت برداشت و بادقت مبالغه بررسی آن شد بعد تمام گدی هارا از درون اتاق برداشت و آن هارا بجای هامتلف گذاشت. مادرش رادر اتاق رخت شویی، پدرش رادر آشپزخانه

واقعی ترین یافته بود که احساس نمودم یک عمر می توانم بسوی آن بنگرم.

اتاق سالونو با عظمت و شکوه تزئین شده بود و در آن گدی های قرار داشت که شباهت کامل با خانواده گرانث می داد. من به شکل کوچکی که لباس شیفون خاکستری بپوشیده داشتم اشاره کردم (آن بکلی مانند مادرت معلومی شود)

لوسی گفت:

(آن مادرم است بین آنها همه خود ما هستیم. آن نام، دیگری چیتی آن یکی آشپز و به این ترتیب همه خانواده ما)

چیمز شکفت آورد بودحتی سبزی هاییکه در کفتم:

اشپز خانه قرار داشت واقعی بنظر می آمد.

(ببین چقدر زیباست)

لوسی خندید بر ساعتش نگاه کرد:

(باید پیش مهمانان بروم. توهمن جاس می مانی؟ در اتاق کتاب های زیاد است اگر خسته شده از آنها استفاده کن)

(من هیچوقت از این خانه گدی ها خسته نمی شوم)

از بس که متوجه زیبایی خانه گدی گک ها بودم متوجه رفتن نشدم. این شکل باشگفتی سمبول خانواده گرانث بودند. تنها شکل لننوکس داشت نمودیرا چهره های کوچکی که بجای چشمش بکار برده بودند با او نمی آید کس.

ناگهان صدای نرعی از عقبم بلند شد:

(چرا چنین متاثر شدی؟ آن را دوست نداری؟)

این صدای لننوکس بود.

چرخ خوردم بدون اینکه تمرکز اعصاب نموده باشم گفتم:

(گدی که بجای خودت مانده اند. چشم هایش غلط است)

خندید:

(تو چقدر آدم فیهیده هستی؟ آنها فقط گدی گک هاند بیا نانت بخور)

با خود پتوس پراز نان آورده بود پرسیدم (مادرم از من بسیار خفه است؟)

او چنین به ابروانداخت و آنطرف نگریست. (ما نتوانستیم او را بیاییم او بدون تراز قصر نخواهد رفته باشد، می رود؟)

(اوه، نی)

(و پدرت، او کجاست؟)

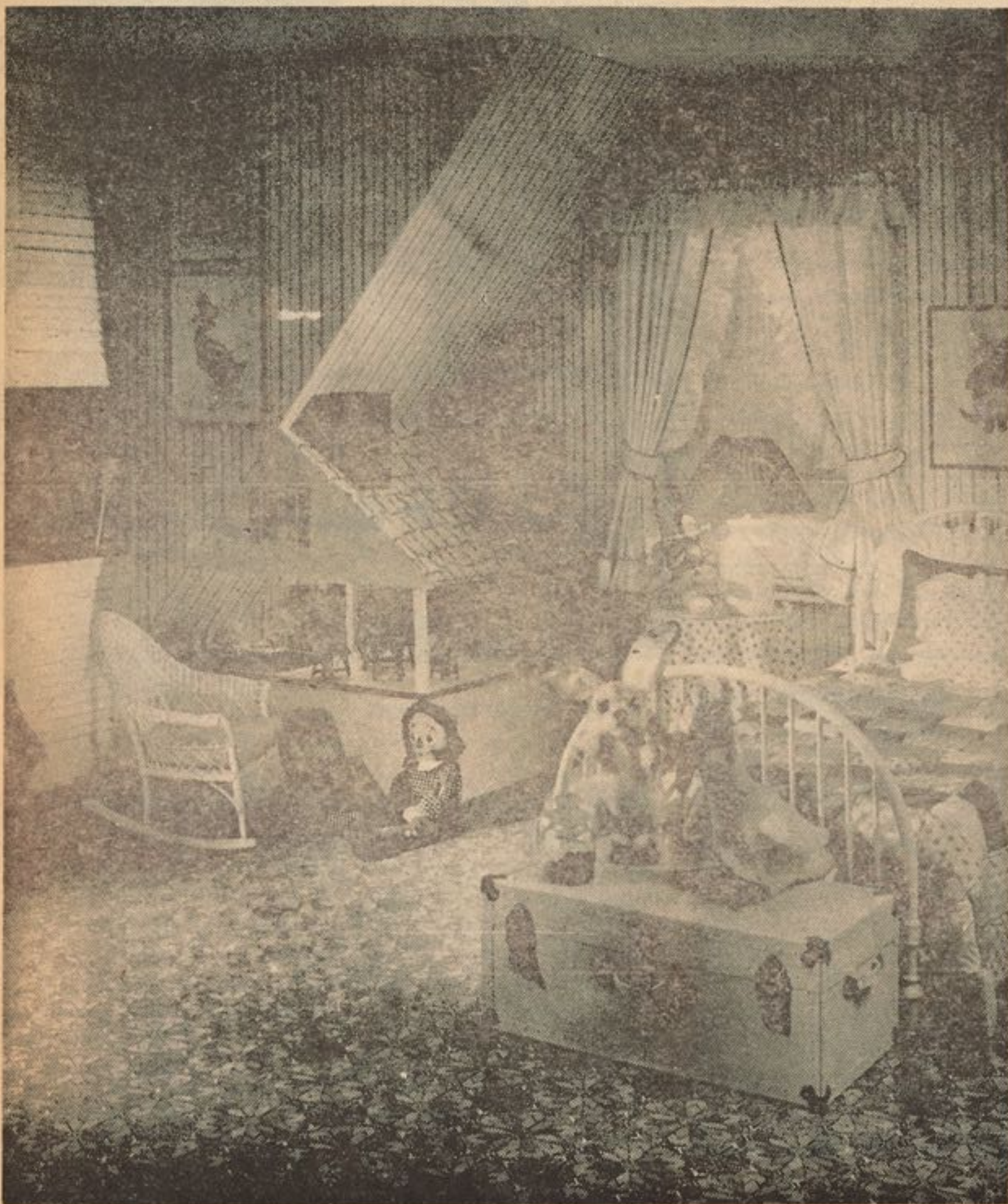
چهره ام رانم شدو نمی توانستم چیزی بگویم. لننوکس گفت:

(هم چقدر چقدر توییا هستی)

ولی دانستم که همه چیز را می داند.

زمانیکه بخوردن نان شروع کردم پرسید (بسیار ترسیدی؟ آنقدر هاهم قابل ترس نیست ولی کسیکه آن را ساخت فکر نمی کرد که طفلی در آنجا حاضر شود)

(نی. فکر نمی کنم. گناه خودم. ولی باید بگویم که من از (فلفل باکره) آنقدر ها ترسیدم





سان فلیپ باتیختر برایم نشان داده شد و سپس مکتب نو و مکتب کهنه را دیدم که چگونه ترمیم و اصلاح میگردد تا مرکزی بسازند که در آن زنان روستایی به انکشاف صنایع دستی پرداخته و فعالیت های دسته جمعی نیز در آنجا صورت گرفته بتواند .

کوشش در جهت بهبود و اصلاح کمی و کیفی مواد غذایی که در آن محل تولید میگردد از اجزای اصلی پلان انکشافی روستایی بوده و توسط پروگرام انکشافی ملن متحد و سازمان مواد خوراکی و زراعت جهان درین زمینه امداد تهیه گردد . در قسمت تعلیم و تربیه عملی افراد نیز نیاز شدیدی احساس میگردد و لازم است اینگونه تعلیم و تربیه حتی در دور دست ترین نقاط نیز پیش رود . درین زمینه شیوه که توسط همسایه شما لسی هندوراس یعنی گواتیمالا بکار میرود و پروگرام غذایی جهان به آن امداد مینماید خیلی دلچسپ میباشد .

در گواتیمالا شش مکتب بسیار زراعت برای کلان سالان وجود دارد که هر کدام در منطقه خود فعالیت مینمایند . مکاتب مذکور عبارت از موتور هائیسست که با وسایل سمعی و بصری مجهز میباشد . (زیرا یکتعداد انگشت شمار دهقانان خواننده هستند) . و معلمین مکاتب مذکور عبارتند از مامورین تعلیم و تربیه زراعتی و ترویج وزارت زراعت ، موسسات بانکی ، زمینداری و بازاریابی هر کورس متشکل است از چندین درس یک یا دو روزه و در سراسر سال چنان تنظیم میگردد که در سبای هر زمان مطابق به فصل کشت و زراعت بوده و در فصل مذکور قابل تطبیق باشد .

از راهی پر پیچ و خم کنار دریا بوادی رفته و از آنجا بطرف دیگر دره رفتیم تا یک تانک ذخیره آب را ببینیم که جدیداً آباد شده و از آب چشمه پسر میشود .

پس از برگشتن بسرك به مو نئی گراندی رفتیم که در آنجا نهار سرشته شده بود . درین جاتمام اطفال از شش ماهگی گرفته تا روزیکه مکتب ابتدایی را پایان میرسانند (بسن تقریباً ۱۲ سالگی) همه روز يك وقت غذای مکفی دریافت میدارند . اطفال كوچك مراقبت میشوند تا همه آنچه را بخورند که برای شان داده شده ولی کودکان بزرگتر با اشتیاق تمام میخورند و به نظارت شان نیازی نیست .

شب رادر شهر بریمه و غبار جلوتیکا گذشتانندیم و روز دیگر در مرکز منطقوی انجمن درناکاو می مستقر شدیم ، پیشرفت ما توسط باران شدیدی که شب قبل باریده بود و موتریکه تا گلو در گل ولای فرورفته و جلو مارا گرفته بود به مشکلات زیادی برخورد . ولی همین حقیقت ضرورت شدید را به احداث سرکها تاکید نمود . همچنان دریا های خروشان و پر آب نه تنها لزوم اعمار پلی را که دیدیم بلکه اعمار یکتعداد پل های دیگر را نیز تاکید مینمود .

با وجود آب زیاد درین منطقه در حقیقت به وجود آب صحی آشامیدنی در آنجا اشد ضرورت احساس میگردد . از همین جاست که بسیاری از امداد های پروگرام غذایی جهان به کارگرانی داده میشود که در حفر چاهها ، اعمار بندها و تانک های ذخیره آب و نلدوانی جهت رساندن آب بدهکده های شان مصروف کار اند . بپ جدید در

لاتین . پس از گذشت فقط سه ماه تغییر در آنها خیلی برجسته و نمایان بوده و مرکز را ترک میدهند تا برای دیگران جا خالی شود .

غالباً آنها به محیط اصلاح نشده بر میگردد که پس از چندی برای شمول دوباره به مرکز کاندید میشوند . انجمن نامبرده با آگاهی ازین نقیصه بمرم محل کمک مینماید تا پروژه هایی را پیش برند که با غذا در مقابل کار ساخته میشوند و همچنان تجربه را ویدست گرفته است که تغذی اطفال و انکشاف محل دست بدست هم پیش رود و امیدوار است که این کارش مدلی به محل های دیگر کشور شود .

نکته اساسی تجربه متذکره اینست که تغذی کودکان در میان جمعیت مردم صورت گیرد تا کلان سالان نیز از آن چیز بیاموزند . برخی از زنان در تهیه غذایستیزی نموده و در عین زمان قواعد ساده تغذی و حفظ الصحه برای شان درس داده میشود (مثلاً اینکه آب آشامیدنی را برای ۱۵ دقیقه بجوشانید) . همچنان فامیل ها باین امر تشویق میشوند که در باغ های خود سبزی



کمک های پروگرام غذایی جهان در سومالی



یک کودک سومالی سهمیه شیر خود را می نوشد

# مصدیت سوء تغذی

از منابع ملل متحد مترجم : عارف عزیز پور

پس از چند لحظه از سرک عمومی بسوی قصبه کوچك سبانا گرنیدی چرخیدیم تا از یک مرکز تغذی کودکان بدن نمایم . این یکی از مناطقی است که در آنجا سوء تغذی به نسبت کمبود پروتین و پرازیت های روده استیلانی میباشد . کودکان دارای سن کمتر از مکتب که شدیداً آسیب دیده اند به دسته های تقریباً هشتاد نفری باین مرکز آورده میشوند تا نیروی تازه گیرند درین جا پرازیت آنها مورد درمان قرار گرفته و غذاهای قوی برای شان داده میشود و شبانه بخانه خود پسر میگردند . بسیاری از این کودکان غمزه دارای چنان موی بور و بی درخشش اند که آنها بیشتر به بیسما ران اسکندناوی شبیه اند تا مردم امریکای

بکارند ، تربیه خوک ، مرغ و خرگوش را انجام دهند تا در خوراک روز مره اطفال سهمی گرفته بتوانند و باین امر آماده باشند که بعد از پایان مدت امداد غذایی معیار های غذایی را ادامه داده بتوانند .

ما از سابا گراندی رهسپار مو نئی گراندی شدیم که در آنجا از مدت ۱۸ ماه چنین تجربه ای بر اه انداخته شده بود و نتایج خوب و بزرگی ببار آورده است . درین جا با شاهراه سوراخ ، سوراخ و داغ کرده و بسرك دست نخورده روستایی داخل شدیم . گرمای روزافزونی میگرفت و چشم انداز زیبایی از روستای تپه زار پسر جانب گشوده میشد . یک سرگرمی بزرگ این بود که يك ساعت سوار بر اسب



یک آمر اداری محل از جریان کار یک پل جدید نظارت میکند





## امداد غذایی در

## حالات اضطراری

البته تمام کمک های پروگرام غذایی جهان باین مقصد است تا انکشافی را سبب نشود . کمک غذایی به آسیب زدگان حوادث غیر مترقبه ازین امر مستثنی اند . در سومالیای یکبار در سال ۱۹۶۵ مواد غذایی به ارزش ۴۹۵۰۰۰ دالر به آسیب زدگان کمبود حاصلات غله ارسال گردید و بار دیگر در سال ۱۹۶۹ مواد خورا که به ارزش ۴۰۴۰۰۰ دالریه سه هزار نفر قربانی خشکسالی .



همه در کار سپیم اندختی مادر با کودکش



کودکان در موشی گراندی مصروف خوردن نان چاست

این چاه دائمی آب تازه و پاک را به اختیار روستا می گذارد.



این یکی از راههای کمک به فقیر ترین دهقانان میباشد. و وسیله آنرا فراهم میسازد تا یکجمله جوانان با استعداد تشخیص گردیده و جهت تعلیم و تربیه بیشتر بمرکز تربیوی زراعتی فرستاده شوند . یکی از مشخصات این کورسها اینست که هر کس تصدیق نامه این مکاتب بسیار رداشته باشد برایش کرایه بانکی داده میشود .

## (فعالیت های رضا

## کارانه در سومالیای)

هر شام و هر روز جمعه که روز رخصتی ملی در سومالیای میباشد صد ها هزاران زن و مرد رامی بیند که بر بناهای ساختمانی رفته و به کندن کاری، گل کاری و خشت گذاری می پردازند. آنها گروه های بشاشی را تشکیل میدهند که کار خود را باشوخی و دهل و سرنا ادامه میدهند. آنها هم روز کم و بیش یک ساعت خود را به صورت رضا کارانه پس از کار عادی خویش را وقف پروگرام (اعمار کشور) مینمایند که این امر شعار آنها میباشد .

خارندوی ها که اکثرشان پسران و دختران جوان میباشد دهل و وطن پرستی مینوازند و می بینند که مردم میدانند درجه جایی پروگرام کمک بخود جریان دارد. در صورتیکه مردم به محل چنین کار بصورت پیاده رفته نتوانند حکومت وسایل ترانسپورت بدسترس شان نگذارد .

همگونی نژادی و فرهنگی یک عامل مهم در پلان های انکشافی سومالیای میباشد. مگر مرادوات و مواصلات ضعیف در ساحه ۶۴۰۰۰ کیلو متر مربعی که سه میلیون نفوس کشور در آن پراکنده است و همچنان سطح پائین انکشاف موانع پیشرفته اند .

بشاغلی اوفی گفت: (این بدان معنی نیست که ما اکنون نسبت به پنجسال پیش که تازه بکار پرداختیم بمکاتب و شفاخانه ها اهمیت کمتری قایل میباشیم . در حقیقت در پلان جدید انکشافی ملی (۱۹۷۴-۷۸) اعمار ۱۳۵۰ صنف درسی برای مکاتب ابتدایی در تحت پروگرام (کمک بخود) مدنظر گرفته شده . مگر حکومت اکنون به تولید غذا و انکشاف منابع طبیعی دیگر قدامت درجه اول میدهد . کارمانیز بایست باین فکر جدید سازگار باشد .)

اگر پروگرام غذایی جهان این امداد اضطراری را تهیه نمی کرد حکومت آن کشور مجبور میشد تا بخشی از منابع انکشافی خود را جهت مقابله باین حالت تخصیص دهد .

اینکه کمک غذایی چگونه بحکومت یاری مینماید تا بمقاصد انکشافی خویش پول پس انداز نماید بامثال آوردن پروژه ای واضح شده میتواند. این پروژه که در سال ۱۹۷۱ آغاز گردید برای پنج هزار نفر شاگردان مکاتب شبانروزی برای ۵ سال سهیمه مجانی غذا تهیه میدارد . این امداد دولت سومالیای را قادر ساخت تا در ظرف دو سال به اندازه ۲۰۰۰۰۰ دالر صرفه جویی نماید. این مبلغ در راه اعمار وسایل ضروری تر تعلیم و تربیه بمصرف رسید. با اساس پروژه دیگری که به ارزش

۶۲۰۰۰۰ دالر مواد غذایی بطور امداد به بیماران داخل بستر داده میشود دولت سومالیای را قادر خواهد ساخت تا بازم پول هنگفتی صرفه جویی نموده و آنرا در خدمات صحتی به تر سرمایه گذاری نماید .

ریگزار ها زمین های بهره وری را تهدید میکنند رضا کاران بتهها را فرس میکنند تا مرگ ریگزار را مهار کند.





# شمع هائیکه در قلبم . . .

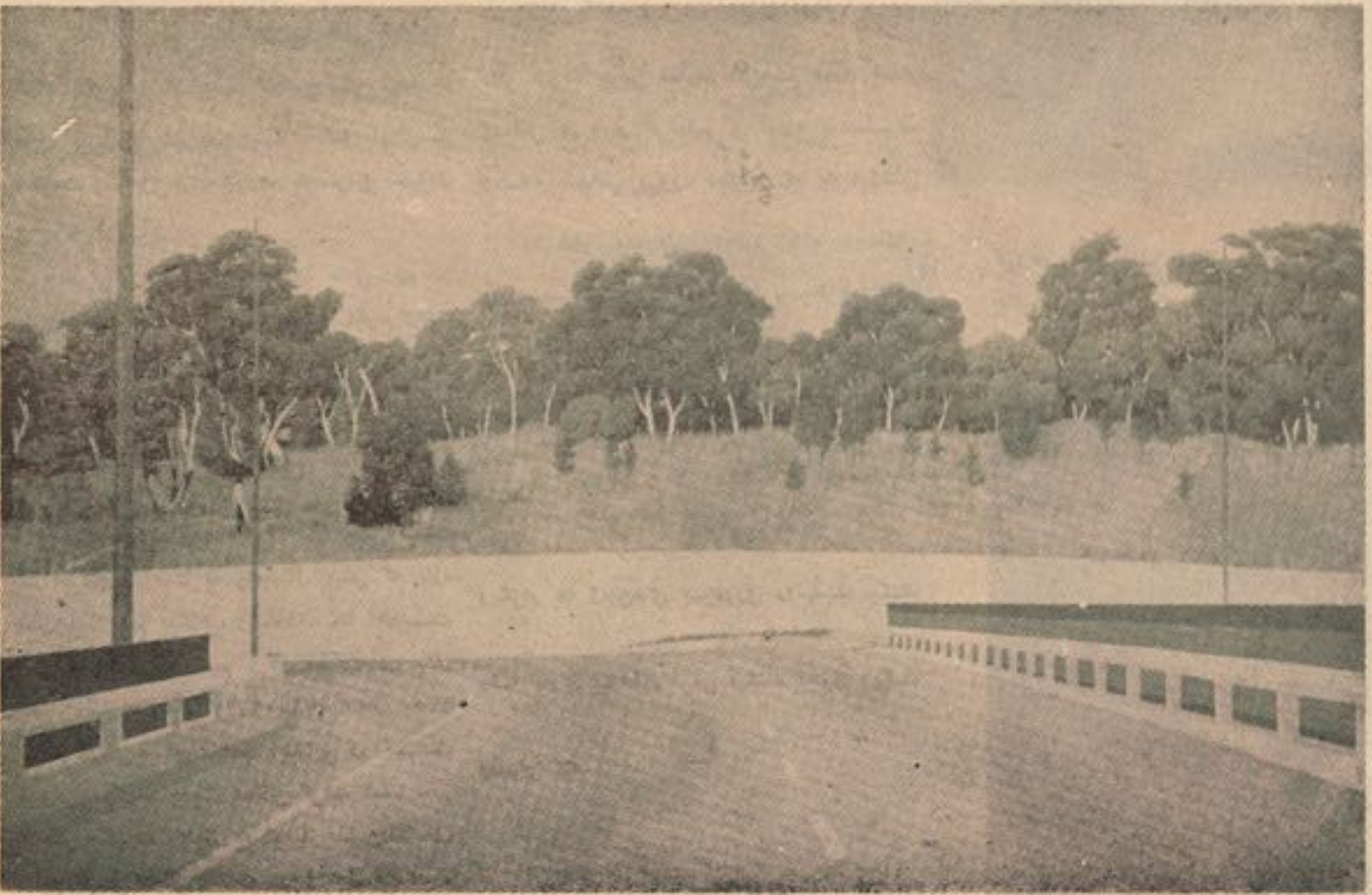
(کس نمی داند . ولی ماکسی را پیدا می کنم که تو را مراقبت کند)  
(پدرم است می توانم یا او باشم.)  
چشما نم هر دو بهم بر خوردند. چشمان خاکستری رنگ خانم گرانٹ و چشمان سیاه سرگریک (می ترسم که عساکر نگرفته باشمش زیرا او با آنها برخورد نمود ... و بعد به ما اطلاع دادند که دستگیرش کردند می ترسم که او را برای مدت طولانی نبینی .  
پس گریان کن تمامی توانی اشب سبب مصیبت باری برای توست)  
برایم گفته بودند که با مردمانی مانند پدرم چه می کنند . آنها را به خلیج نیاتات در آستر الیا می فرستادند جایکه آنطرف دنیا قرار داشت من بار دیگر او را نخواهم دید و مادرم کجا رفته بود ؟  
مرا به اتاق نوکرهانزد خانه جن و شوهرش فرستادند آنها طفل نداشتند و هم چنانکه برای گاکایم مدن جای داشتند برای من نیز جایی پیدا می شد .  
خاله ام زن شلیطه یی بود با مادرم مناسبات خوب نداشت بعد ها از زبانش شنیدم که مادرم بایک پیش خدمت از قلعه فرار نمود و اکنون می دانم که نگاه های آخرینش حکم خدا حافظی بامن بود .  
و پدرم؟ خاله چن گفت که او به هفت سال زندان به آستر الیا محکوم شده بود و اضافه

کرد: (او چگونه می تواند دوباره باز گردد؟) ترسیدم که بار دیگر او را نخواهم دید. (بعد در خدمت کدام خان خواهد در آمد و پول او را به آن سر زمین وابسته خواهد نمود).  
در اندیشه گپ های خاله ام با چشمان پر اشک بخواب می رفتم . ولی با آنهم بسیار خفه نبودم و سر معلم مکتب موافقه کرده مرا بحيث یک شاگرد کمکی بگیرد هنگامیکه بمکتب نبودم و یا خاله چن برایم کار نمی داشت در طول به کمک آگاکایم دن می شتافتم .  
بژودی پس از مجلس هالودین دنیسس گرانٹ قلعه را برای خدمت در امر دو ترک کرد وقتیکه بیاد می آوردم که او راجع به جنگ چه گفته بود امید می نمودم که جنگ کریما زود پایان یابد تا او پس به قلعه باز گردد خبر های جنگ غم آلود بود و پس از رفتن دنیس فضای تار آوری روی آنجا سنگینی می کرد . باری در ماه گرسمس دعوتی بغاطر اطفال کار گران در گاللو مری تشکیل دادند در آنجا خانم گرانٹ و سر کریک هم بودند . ایزابل فوربس باجانی همراه بود و دیدم که چگونه موی ها سرخ رنگ و جلادارش را عقب نهاده اش انداخته بود در آنطرف درخت زیا و پرچل و بل گرسمس که شمع ها و تحفه های کوچک می درخشید دیدم که لئوکس به دیوار تکیه داده و بر چهره اش گردغم نشسته است و آرزو داشتیم نزدیک بیاید و بامن حرف بزند

ولی از او چگونه توقع می داشتیم که دختر کوچکی را که هیچ مقایسه یی از لحاظ بزرگ منشی بایکی از کودکان سرگریک نمی شد ، بیاد داشته باشند ؟  
سرگریک نزدیک ایزابل فوربس استاده بودم و من می دیدم که چگونه دستش را به عقب ایزابل دراز نمود تا گردنش را لمس کند با نام شگفتی ام دیدم که ایزابل گذاشت تا پوست سپیدش را که از درون لباس شب مخمل سرخ رنگ برآمده بود . نوازش بدهد . بعد به چهره خانم گرانٹ توجه کردم و هیچگاه صورتش چنین افسرده و غمزه ندیده بودم او به شدت تعیر یافته بود . چشمانش دیگر روشنی گذشته را نداشت و بجای آن نور غمزدگی که تا مغز استخوانم را سرد می نمود ، از آن می چپید .  
لحظه بعد همه چیز را فراموش کردم زیرا لئوکس در کنارم ایستاده بود و شیرینی گلایی رنگ که از درخت برداشته بود در دستش قرار داشت و چشمان سبز روشنش می درخشید .  
گفت: (متوجه شدم که تو تحفه یی نداری) و بعد گدی گک شکری را برایم داد .  
در تمام راه بازگشت بطرف خانه گدی گک رادو دسته چسبیده بودم هیچ چیز در دنیا نمی توانست مرا اودار وانمود کند که از آن جدا شوم این را تا پایان عمرم نگاه خراهم کرد و هر وقتیکه بآن می نگرم اشب پرخوشی را بیاد می آورم که لئوکس مرا فراموش نکرده بود .  
پس از آن نمی دانم که سال ها چگونه یکی دنبال دیگر گشتند .  
در حالیکه پوستیچه ضخیم بیرو بوت های کلفت بیا داشتیم تمام فصل سال را از کوره راه های باریک (جنگل سیاه) یکی از بزرگترین جنگل های سکاگند ، بسوی مکتب می رفتم . هنوز نمی دانم که کدام موقع جنگل را بیش از همه وقت دوست داشتیم : هنگامیکه با بسوی رسیده تا بستان آکنده می شد یا رنگ های معجزه گر نسواری ، و نارنجی خزان و یازمانیکه بالهاف سپید برف زمستان پوشیده بود . بعد از مکتب اجازه داشتیم تاجای را با فرانسیس کامرون ، دختر سر معلم مکتب بنوشم .  
او همقد من بود و ما بزودی دوستان نزدیک شدیم .  
ما با علاقمندی به خبرهای جنگ کریما گوش می دادیم . و هر چراغ روشن ما را بیاد بلبل فلورانس می انداخت و می خواستیم که مانند او قهرمان باشیم ولی در بین خبرها ، احوال های تاثیر آور نیز می رسید و بعد دانستیم که دنیس گرانٹ زخمی شد . در کنار دروازه ایستاده بودم که کالسکه ای او را دوباره به گاللو مری آورد از روی جایگاه ام بر دیوار ناآرام دیدم که چگونه خانم گرانٹ بارتنگ پریده و دست های لرزان او را با آغوش گرفت . بعد چشمان آبی تیره و عذاب دیده دنیس را دیدم . او چنان خسته و پیر بنظر می رسید که می خواستم بگیرم .  
همیشه از سر گریک می ترسیدم ولی حالا فکر می کردم که از اونفرت دارم . او دنیس را بکار می فرستاد که در نتیجه آن یک اسکلیت بیجان ولنگان باز گشت . بیادم است که او چگونه گدی یی که به لئو کس شباعت داشت طعمه آتش ساخت و هنوز هم بخوبی چهره سنگی و مات زده لئوکس بیادم است که با نگاه های حیرت زده بسوی گدیگکی که در حال خاکستر شدن بوده ، می نگریست .

باقی دارد

## نقاشی با دید واقع



این منظره یکی از کار های اولیه هوپکنز است.

زمانیکه آثار برخی از آزاد فکران امریکا را مطالعه می نمایم می بینم که این جنبش در استرالیا رنگ مثبت بخود گرفته است . در آثار بعدی ماتاگیدی از خود هویتی نقاشی رامی بینم . این يك عکس العمل شدید علیه نقاشان بی مسوول بود که باشیوه اکسپرسیونیست نقاشی می کردند و پدیده های مختلفی را مجزا از هم می انگاشتند .  
ایده هوپکنز وقتیکه به صورت شکل های انتقال می یابد ، قدرت می گیرد ، نیرویکه از دوران چشم اندیشه جمع گرایی و روابط اجتماعی آن آب می گیرد .  
به این ترتیب همه چیز در تصاویرش زیباست و صفایی دارد . ورسته است از اندیشه تخیل گرایی و مالیغولیایی سور ریا لیسیم نقاشی .



# کوتاه و دلچسپ خواندنی

## جواب معمای کدام زن

همه زنهای دنیا به شرطیکه در خواب باشند  
 از پسر ها حرف میزنند اگر پسر زن ها یکنفر  
 باشند .  
 به آلتاب دراز میگشند .  
 اگر زن ها یکنفر باشند :  
 حتما خواب میکنند.  
 اگر دو نفر باشند : و از حسادت  
 هم جنسان خود حرف میزنند (و با آن حسد  
 میزنند !  
 اگر سه نفر باشند چلم رآب و آتش نموده  
 اگر دختر ها یکنفر باشند :  
 واز آخرت صحبت میکنند .

## گرافترین تابلوی نقاشی جهان

گرافترین ویر ارزشترین تابلوی نقاشی  
 جهان که تا به حال بار هانسبت با آن سو قصد  
 شده و باز همچنان درموزه (لوور) پاریس با  
 کمال دقت حفظ می شود تابلوی لبخند جاودانی  
 بالبخند زوکوند است که توسط هنرمند و نابغه  
 لبخند بشر است .  
 بزرگ ایتالیای در قرن پانزدهم میلادی  
 «لئوناردو- داوینچی» رسم شده است. بنظر  
 متحقیقین امور هنری و استادان زیبا شناسی  
 لبخند زوکوند ،فنی ترین ودل انگیز ترین  
 لبخند بشر است .



## تاگور

را بیندرا نات تاگور نویسنده و شاعر  
 هندی ، در ششم ماهی ۱۸۶۱ میلادی در  
 کلکته متولد گردید.  
 تاگور پس از طی تحصیلات مقدماتی در  
 هندوستان در سال ۱۸۷۷ برای تحصیل  
 حقوق وقوانین به انگلستان رفت و در آن کشور  
 به مطالعه زبان انگلیسی و تحقیق وجستجو در  
 باره شاعران انگلیسی پرداخت و نیز خود کتاب  
 های را که بزبان بنگالی نوشته بود به  
 انگلیسی ترجمه کرد و از همان دوران بکار  
 نویسندگی مشغول شد . پس از مراجعت به  
 هند در سال ۱۹۰۱ (خانه صلح) را تاسیس کرد  
 که یکی از موسسات تربیتی شد که در آن از  
 روشهای عادی و معمولی پیروی نمی کردند.  
 تاگور بسال ۱۹۱۳ موفق به اخذ جایزه نوبل  
 در ادبیات گردید او یک وطن خواه و ملت  
 پرست هندی بود و پیش از همه در اصلاح  
 امور اجتماعی روش صلح جویانه را تعقیب  
 میکرد وی موسیقیدان و نقاش و شاعر بود و بزبان  
 بنگالی اشعار عارفانه و شور انگیزی سرود.  
 تاگور بکشور های اروپایی جاپان، چین،  
 روسیه ، ایران ، و امریکا سفر کرد و در اوائل  
 ۱۹۴۱ دانشکده اکسفورد درجه دکترای  
 افتخاری را بوی اهدا کرد تاگور در هفتم اوت  
 ۱۹۴۱ پس از يك عمل جراحی در کلکته در  
 گذشت از کتابهای معروف او که بانگلیسی  
 و فرانسه ترجمه شده میتوان این هارا نام برد:  
 بانگبان ،چیدن میوه ،میهن و جهان ،فراری ،  
 ماه جوان خاطرات من ، مذهب بشر ، دوره بهار  
 غرق گشتی ، نامه هایی بیک دوست ، چیترا ،  
 آوازه تربیت طوطی ، گروه های باز شده مرکز  
 تمدن هندی مناظر بنگال سنگهای گرسنه  
 هدیه عاشق گیتانجلی ، دو خواهر ، منظره ای  
 از تاریخ هند و قربانی .



لبخند زوکوند شپکار «داوینچی»



# اینجا کلمه مشکلمه

ترجمه : ژرف بین

## شوق سر تراشی

- سریوژا ، ناراحت نشوید همه چیز رو براه خواهد بود .  
او به تراشیدن ریشم پر داخت و با احتیاط کامل بینی ام را برید .  
حالا دیگر تحمل از من فرار کرد

خود را از چنگش نجات دادم ، حق الزحمه اش را پر داختم ، سرم را با پیش بند سلمانی بیجا ندم . اینکار را بخاطری کردم که رهگذر ها را در بازار به وحشت نیندازم نزد طبیب می رفتم ، سخت عجله داشتم . می دویدم در واژه را به شدت باز کردم . دیدم طبیب هم به عجله به استقبالم می آید ، باخوشحالی فریاد میکشد :

او هو ... هو ، اسلام و علیکم ، چقدر مسرورم که شما را می بینم ، سالها ست شما را ندیده ام . خانم تان چطور است اولاد ها چه حال دارند ...

میبینم که در دیوار لوحه ای نصب است و روی آن نوشته شده «ارزانتر وبا ارزشتر از تهذیب» ..

نخواستم تا اخیر آنرا بخوانم و به همان عجله دو باره خود را به کوچه رسا نیدم و یگراست بطرف خانه روان شدم .

پایان

میگویم :  
- میخواهم سرم را تراش کنم .  
او پیش بند سفیدی را دور گردنم چرخاند و يك کور گره محکم زد . نفسم قید آمد و رنگم کبود شد .  
او متوجه خر خر گلویم شد و گره هایش را کمی سست کرد . به تراشیدن سرم آغاز نمود .  
- شرت ، گوشه ای از گوش مرا برید .

میگویم :  
- آخ ، چی میکنی .  
- سلمانی به رسم خارجی ها معذرت می خواهد .  
- پار دون . دستم خطا رفت .  
معذرت می خواهم .  
میگویم :

- فرقی نمی کند ، خیر پروا ندارد يك گوش دو گوش مهم نیست ، گوش دیگری هم دارم . ولی تو لیک جان با بینیم احتیاط لازم است زیرا فقط یکی دارم .

سلمانی پر سید :  
نمیخواهید شطرنج بزنیم . و تخته شطرنج را نزدیک کرده مهره های آنرا از جیب خود بیرون آورد به شطرنج بازی آغاز کردیم و سگرت هائی دود نمودیم . در ضمن سلمانی پیشنهاد کرد :

- این چه ما به «شما» سخن میزنیم بیائید به «تو» بگذریم .  
میگویم :  
- بفر مایید .  
- من انا تولى هستم و رفقا مرا تولىک می گویند .  
- من هم سر می هستم و سر-  
یوژا یاد می شوم .

سلمانی به من نزدیک تر میشود و دستش را روی شانه ام می گزارد و خواهش میکند :

- نمی شود که ترا نه «وطندار» را بخوانیم ،  
- ما به آواز بلند ترانه «وطندار» را خواندیم .

يك روز هوای دوران مکتب بسرم زدو دلم خواست سرم را تراش کنم ، ولی اگر حقیقت را میخواهید این بود که خانم بمن گفت : «سریوژانو بکلی قواره تبهودن را بخود گرفته نی برو موهایت را کم کن» .

به دکان سلمانی رفتم هنوز سلام نگفته بودم که جناب سلمانی به استقبالم شتافت و با خو شرو نی عجیبی بمن گفت :

- او هو - هو اسلام و علیکم ، چقدر مسرورم که شما را می بینم ، سالهاست که شما را ندیدم بودم .  
میگویم :  
- سلام عرض میکنم .  
- خانم ، اولاد ها همه صحت دارند ؟

میگویم :  
- تشکر ، خانم شکر سلامت است و اولادی تا هنوز نداریم .  
- فرقی نمی کند ، خدا مهر بان است .

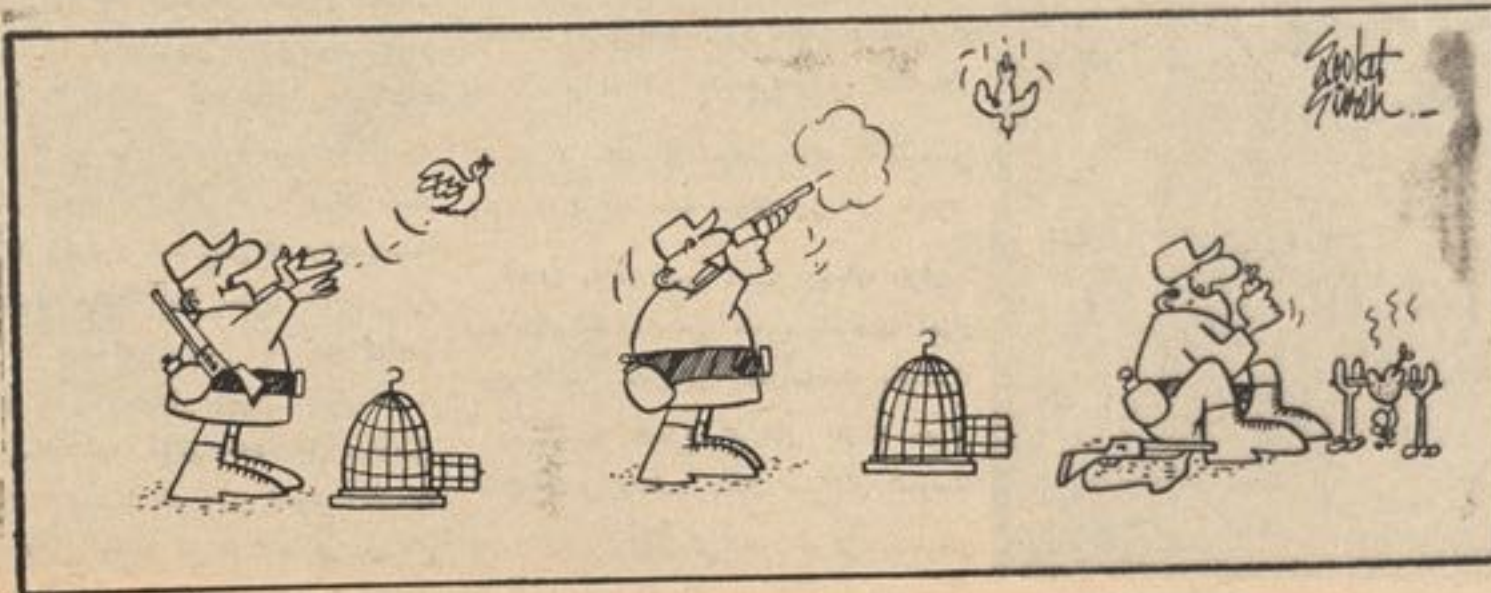
بفر مایید بنشینید . سیب نوش جان میفر مایید ، نا راحت نشوید با پتاس شسته شده است .  
میگویم :

- بی نهایت متشکرم .  
سیب را خوردم و تصافا چشمم به دیوار افتید که لوحه بزرگی روی آن نصب است و در آن نوشته شده است «ارزا نتر و با ارزش تر از تهذیب سلمانی برای مشتری چیز دیگری نیست» .

مفکوره عالیست ، باز هم فکری میکنم ، واقعا مفکوره عالیست .  
سلمانی پرسش دیگری میکند :  
کار و بار تان چطور است ؟  
جواب میدهم :

- بد نیست ، چندی قبل دو ماهه بخشش گرفتم سلمانی بی اندازه خوشحال شد :

- تبریک عرض میکنم ، اجازه بدهید شما را ببوسم و مرا بوسید ، همدیگر را بوسیدیم .





# جامعه بشری

ایجاد ارزش دمی حدقابل اجازه تمرکز مواد کتیفه و طرز فعالیت در جنگلات و غیره شامل میباشد .

فعلا معلوم گردیده است که ساحه فعالیت انسانها با مقیاس جریانهای طبیعی که در سیاره زمین انجام می پذیرد قابل مقایسه است . به همین علت توجه جهان متوجه پرابلم طبیعت و جامعه میباشد . قوه بشری فعلا با قوه طبیعت رقابت می نماید . انسانها امروز در دسترس خویش دارای منابع انرژی بسیار دوام دار که قدرت آنها به ده بطاقت ۹ کیلو وات میرسد میباشد . قدرت آفتاب به ده بطاقت ۲۳ کیلو وات میرسد . انسانها با گذشت هر سال ساحه زمین های زراعتی را فراخ تر میسازند . برای ساختن بندها و کانالهای آبیاری انسانها سالانه در حدود پنج کیلو متر مکعب مواد کوهی را بر زمین های آورند . انسانها دورادور سیاره خود را ذریعه سفینه فضا بی در طرف ۸۰۰ مایلی ۹۰ دقیقه طی می نمایند . بشر به اسرار عمیق عناصر پی برده و از قوه اتم استفاده کرد . بشر این قسم سیستم مخابره را اختراع کرد که تشعشع رادیویی زمین در ساحه متری تقریبا قابل مقایسه با تشعشع رادیویی آفتاب میباشد .

مگر در پهلوی این قدرت جامعه بشری باید یکمده موضوعات دیگر از قبیل کفایت نکردن جنگلات ، آب ها و هوا را هم بدقت مطالعه کرد . زیاد شدن شهر ها ، عمارات و کم شدن زمین های زراعتی انسانها را مجبور می سازد که با دقت زیاد توجه این پرابلم شده و از تجارب یکدیگر درین حصه استفاده نمایند .

به همین علت طرفداران محافظه و تکبیا نی طبیعت و دانشمندانیکه مسئولیت خویش را در برابر آیندگان حس می کنند و حتی تمام اشخاصیکه از آینده جهان و طبیعت در اضطراب می باشند مبارزات جدی خویش را درین حصه ادامه داده و به آرزوی همکاری بین المللی درین ساحه میباشد .

واضح است که در شرایط اوضاع تشنج آمیز بین المللی و از همه مهمتر در شرایط تصادمات و مناقشات نظامی بین کشور های مختلف جهان ازین موضوع که عبارت از محافظه و نگهبانی محیط اطراف ماست چیزی گفته نمی توانیم و اگر بگوئیم بجا نخواهد بود . بدین لحاظ مبارزه و مجادله برای نگهبانی و محافظه محیط قابل زیست بشر و استفاده مساعد و متنا سب از ذخایر طبیعی سیاره زمین فقط با مبارزه جامعه بشری برای تامین صلح و امنیت جهانی ، خلع سلاح و پیشرفت اجتماعی موثر و بجا خواهد بود .

# پولیس ایالتی و فیدرال امریکا با همه تجهیز آتش موفق بدستگیری این

دوشیزه که شدیداً مسلح است شده و تلاش های همه جانبه در زمینه ادامه دارد .



رونالد هرست و میرمن هرست والدین پاتریشا بانامزدش

میشود . اف بی آی (اداره تحقیقات فیدرالی) هیت این پنج نفر را چنین تشریح کرد .

پاتریشا کامبل هرست بیست و یک ساله ناسی پری ۲۷ ساله

کامبل اهل ۲۹ ساله پاتریشا سو لتسیک ۲۴ ساله

دو نالد یفر یز ۳۰ ساله رهبر گروه و مشهور به جنرال فلد مارشال سنیک دونالد

یفر یز با ترتیب دقیق نظامی ایدشاو کار مسلح شصت و شش ساله بانکرا هنگام داخل

شدن در بانک خلع سلاح گردیده بیست نفر از کارکنان و شش مشتری بانک هدایت داد تا

بروی بر زمین بغوا بند پاتریشا هرست در حصه مرکز سالون

بانک در برابر کمره های مخفی خود کار بانک کامیلا هال در قسمت انجام سالون چند متر

دورتر از پتی ، دونالد دیفر یز در مدخل بانک با ماشیندار های اتومات ، مامورین و مشتریان

بانک راتحت تهدید گرفتند ، در حالیکه ناسی پری و پاتریشا سو لتسیک کلید ها را از

صرافان گرفته قفل سیف ها را بازو ده هزار و نهدو شصت دالرا گرفتند . این عملیه

فقط پنج دقیقه رادر بر گرفت . هنگامیکه سارقین از بانک خارج شدند یکی از آنها که دیفر یز

گفته شده طور بیلژوم بر یک شیشه بانک فیر کرد که مرمی هابو شخص در نزدیک شیشه

اصابت نمود و هر دو شدیداً مجروح شدند . در خارج بانک مجدداً دیفر یز به فیر پرداخت که

اینبار بکدام شخص اصابت نکرد . سارقان با موتر اولی که توسط موتر دومی تعقیب

موصوف چهار همدست پاتریشا را متهم

میشد از محل حادثه فرار کردند .

حتی با سرقت بانک هنوز واضح نبود که آیا پتی واقعا جانب اختطاف کنند گانش بود .

و به میل خود درین سرقت شرکت کرده است علیرغم موجودیت (۱۲۰۰) فوتو که توسط

کمره های الکترونیک مخفی بانک گرفته شده هنوز معلوم نبود که آیا پاتریشا به چه صفت

درین سرقت حصه گرفته است . در واشنگتن دی سی ویلیام سکسبی مدعی

العموم آنوقت امریکا در مورد حادثه سرقت شرکت پاتریشا درین واقعه گلت فوتوهای

اخذ شده نشان میدهد که پاتریشا یک شرکت کننده بی میل درین حادثه نمی باشد و همه

سارقان بشمول پاتریشا را جنایت کاران خواند ولی رونالد هرست پدر پاتریشا عکس العمل

شدید در مورد اظهارات مدعی العموم امریکا نشان داده اظهارات سکسبی را غیر مسوولانه

خواند همچنان نمایندگان اف بی آی نیز گفتند که با اظهارات سکسبی در زمینه همنا

نمی باشند . چنین نتیجه گیری شده که پاتریشا در حالی با ماشیندار در دست در موضع معینه

ایستاده است که یکتن از اعضای دیگر (اس ال آی) در چند متری او را با تفنگ تحت

کنترول گرفته است . کلیرس یکی مدیر شعبه مربوطه اف بی آی

اعلام داشت که اداره او در زمینه بر حقایق حساب خواهند کردند نه بر نظریه هاوی گفت

اداره او امری را برای دستگیری پتی صادر نموده تا فقط بحیث شاهد از وی استفاده شود

موصوف چهار همدست پاتریشا را متهم

به سرقت بانک کرد .

به عقیده پولیس اختطاف کنندگان ، طور دقیق قبلا بانک را برای این کار بررسی کرده بودند ، متلا این کار را توسط زنان اس ال آی انجام داده اند .

سارقان که مرکب از یک مرد سیاه پوست با چهار دوشیزه سفید پوست بودند بیجا گانه در شعبه بانک هیر نیا در سانفرانسسکو داخل شدند ماشیندار های مخفی را از زیر بالاپوش های دراز شان بر آوردند دونالد دیفر یز بارش انبوه و اندام قوی در مدخل بانک اخذ موقع کرده بود این انکشاف جدید ماجرای اختطاف پاتریشا رارتک تازه بی بخشید دستگاه های رادیو تلویزیون در نشر اخبار مربوط به سرقت بانک با هم رقابت داشتند و این اخبار خیلی مورد علاقه مردم واقع شد .

موضوع سرقت بانک سوالات ضد و نقصی را بوجود آورد که همه به نقش پاتریشا درین سرقت ارتباط میگرفت . عده یسی از مامورین اف بی آی گفتند گرچه میله تفنگ پشت داشته پاتریشا جانب کارکنان بانک گرفته شده بود ، معینا معلوم نیست که آیا تفنگ او آماده فیر بود یا خیر . از جانب دیگر گفته شد ممکن یا پاتریشا جبرا به سرقت بانک برده شده باشد و حتی در جریان این سرقت مختصر پنج دقیقه تحت کنترول یکسکن از اعضاء (الاسرای) گرفته شده بود که میله تفنگ موصوفه متوجه خود پاتریشا بود .

محکمه رسما امر دستگیری پاتریشا را صادر میکند .

پولیس اداره تحقیقات فیدرال طی اعلامیه بعد از حادثه سرقت بانک گلت اکنون عقیده دارد که پاتریشا هرست یک مبارزه دوا طلب در ادوی الفراطی سایمیا میباشد .

(بقیه درص ۴۸)



پاتریشا هرست در پور تریت که پولیس اف بی آی امریکا برای دستگیری اش انتشار داده است .



راننده با آرامی به کارش ادامه می دهد. ولی ناگهان صدای بلند می شود و چیزی مهم فشرده می گردد و بعد تر معلوم شد که آن شی کوزه ای بود که ۲۰۰۰ سال عمر داشت.

این کشف ناگهانی و نامنتظره بچنان گنجینه بی دست یافت که تاکنون دانشمندان نتوانسته اند ارزش های آن را حساب کنند.

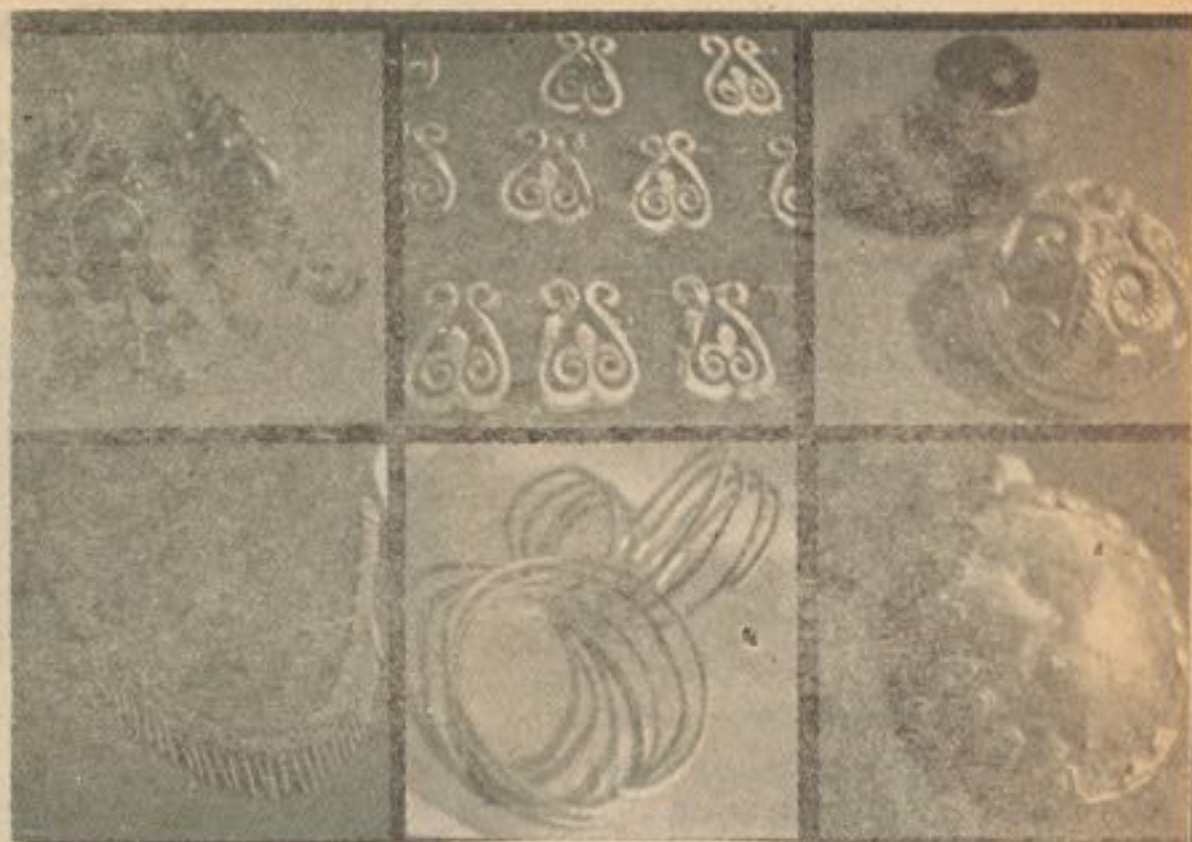
در همین محل که توسط باستان شناسان معروف اسکود شیچسکی تحقیقات صورت گرفت صدها ابزار طلایی بدست آمد که وزن مجموعی آن ۲ کیلو گرام می شود ولی نمی توان ارزش تاریخی این اشیاء را فقط از روی وزن طلایی آن حساب کرد برعلاوه طلا این کشف باستانی پرده از روی اشیاء قیمتی دیگر برداشت و مهمترین ارزش این کشف را می توان در بخش باستان شناسی دید.

سواحل کریمیا از ایپا توریا تا کرج به گردن بند پرینپا آسا یشگاه جهانی بدل شده است ولی در اینجا یسک کریمیا باستانی که ارزش آن به مشکل حساب می شود می توان دید و به همین سبب گورگی آن را گنجینه تاریخ خواند. وضع نامعین اقلیمی مردمان و طایفه های زیادی را در طول تاریخ بسوی کریمیا کشانده است. هر قبیله و طایفه از خود طی همین محل که توسط باستان شناسان به محل آثار قربانی کانال نشود.

های بر ارزش تاریخی دست یافتند بعد از اینکه بلدوزر بسوی گلی رادر هم کویسد کاوش ها توسط دست صورت گرفت. در زرفای پنج متری آنها اسکلیت زنی را یافتند که گفته می شود ملکه قبیله سارا مانی می باشد. بعد کشف شد که جسم این اسکلیت در درون تا بوتی گذاشته شده بود و بان گنجینه از زیور آلات، گلو بندها، دستبند ها، گیره های موی، و جواهر ارزشمند رادفن نموده بودند.

بین سده پنجم و دهم قبل از میلاد موالیف سار مانی ایالت شایت رادر بخش شمال بحیره سیاه تصرف نموده و چندین قرن در آنجا حکمرانی داشتند. تا اینکه به اثر تهاجم گوئیگ ها و هون ها از بین رفتند. آنها اثر چشم گیری از خویش بر کریمیا گذاردند. سار مانی ها پادشاهی بوسپوران را تحت تصرف داشتند و این فرهنگ مورد دلچسپی خاص مورخین است.

به عقیده باستان شناسان این مورد در بین سده اول پیش از میلاد و سده اول بعد از میلاد ساخته شده و ملکه با زیور آلات گران بهادفن گردیده



جراغ معجزه ه گری علاو الدین رابه لروت بی پا سان رساند! هم چنان کنت مونت کریستو، این قهرمان ساخته ذهن الکساندر دو مادر زندانش به نقشه گنجینه بزرگی دست یافت.

هر دو نمونه های اسانه بی اند. ولی زندگی یافته جدید باستان شناسی

# گنجینه های سارامات

در این محل تمدن بزرگی وجود داشت.

این گنجینه با خود پرده از روی تاریخ گذشته های دور برداشت.

یادگار های پرارزشی از یک دیوار سنگی که زمانی محل نیایش بود تا گنجینه بزرگی، باقی مانده اند.

این کلمات (احترام به آثار باستانی علامه روشن نگری است) به شکل پوستر های بزرگ در درود یوار شهر های کریمیا نصب شده است.

در همان زمانیکه طرح کانال روی دست گرفته شد، انستیتوت باستان شناسی کریمیا نیز برپا گردید پنج عضو دائمی این موسسه همیشه طول کانال را بررسی می کنند.

زیرا در گذرگاه کانال آثار زیاد و ارزشمند تاریخی وجود دارد و سعی بعمل آمده تا این

واقعی گاه گاهی انسان رادر دل زمین به گنج های (چشم خیره کن) می کشاند.

محل این گنجینه بخش شمال شرق جزیره کریمیا می باشد و زمان آن اوایل بهار. بلدوزری برای شکافتن دل زمین پیش و پس می رود و هر زمان با خود در حدود دو سانتی متر خال از روی زمین برمی دارد. این کار چندین بار تکرار گردید.



بایک تصادف ذخیره گرانبهای آثار سده دوم تا پنجم قبل از میلاد کشف شد



دم ،متین به قلم

دبسخی بین المللی کال

# بسخی د ژوند هر اړخیزو چارو د پر مختیاد پارو پاڅه استعدادونه

## لری

دوډی خوړل یو ستر عیب بلل کیده ځینو به هغه کوله چه په کوچنیوالي کښی دبسخو پښی په او سپینزو قالبونو کښی کږی کږی ترڅو دهغوی پښی کږه وده وکږی او دژوند په نورو مرحلو کښی دهغوی دسر گردانی اولالهاندی عوامل برابر نه کږی .

په بدوی مرحلو کښی دبسخو په حیثیت او حقوقو بی رحمانه لوبی کیدی خو په دی به سترگی پتیدی چه دوی دنارینه وسره اوږه به اوږه دکار کولو قدرت لری اود نارینه موجودیت اوسالنه روزنه په همدغو بسخو پوری اړه لری او باید دهغو له استعدادونو څخه په لازمه او گټوره توگه کار واخستل شی .

کله چه ددغو توپیرونو او متبعیضو نود ورکاوی او په تیره بیا دبسخو د حقوقو او حیثیت داعادی او خونندی کو لو په تکل دټولو اجتماعی ستونزو داوارولو په آرزو داسلام مبارک دین خپور شو نو بسخی دنارینه او نارینه دبسخو جامی ویلل شوی هغه بسخه دیوره احترام اونمانگنی وروبلل شوه چه لومړی اوبه بی بسخینه اولادو او حتی کورنی بی نیکمرغه وبلله شوه .

له دی وروسته چه علم او پوهی پوره وسعت پیدا کړنو دټولو دافرادو په ذهنیتونو کښی دی موضوع قوت وموند چه بسخه که په یو لاس زانگو ، بشوروی نوبل لاس بی په جهان تسلط لری او دجهان په بشورو لوکښی بی نقش پوره محسوس دی نړی وال په دی وپوهیدل چا دنړی په ټولنو کښی ټول سیاسيون ، نوابی ، مختر عین ، مکتشفین ، پوهان او دابنگاری ذهنیتونو خاوندان دبسخی په غږ کښی روزل کږی اوباید په دی برخه کښی دبسخو سر زیاتی اوگټوری مرستی وشي .

بسخو په ډیرو سختو اقتصادی او اجتماع شرایطو کښی دخپلو زامنو او لوڼو په روزل کښی زیاتی هلې ځلې کږی دی او ددغه هلې ځلې په ۱۷ مخ کی

بسخی دلوی خدای (ج) هغه مخلوق دی چه دهغوی نه پرته ژوند هیڅ ډول مزه ،خوند او رنگ نه لری او حتی ځینو لاولی دی چیری چه بسخه نه وی هلته دهیڅ ډول نیکمرغی او نیکبختی آثار نه شی میندل کیدلی .

همدغه بسخه ده چه دنړی په ټولنو کښی دټولو ستونزو داوارولو دپاره زمینه برابر وی او ټولنی ته د صالحو صادقواو وطنیالو عناصر وپه وړاندی کولو سره په نړی کښی دبی سارو پر مختگونو او انکشافاتود پاره دسترو خدمتونو مصدر گریدلی شی .

لوی خدای (ج) په بسخو کښی داسی قوت خلق کړی دی چه که دهغه څخه دژوندیسه چارو کښی په صالحه اوسالنه توگه کار واخستل شی نه یوازی دټولو دنیکمرغی دزیات تامین اسباب برابرولی شی بلکه په هغه فونو هم په لږه موده کښی لاس بریدلی شی چه بشری له هرډو څخه تکل کږی دی اود انسانی کرامت سره پوره زیب کولی شی .

دژوندانه په لومړنیو او بدوی مرحلو کښی اوداسلام دمبارک دین دخپریدلونه دمخه چه علم اویوهی لادومره انکشاف نه وکړی دبسخی له طبیقی څخه چه دواقعی ټولنو په جوړولو کښی پوره لاس لری دژوند په چارو کښی څه کارنه اخستل کیده بلکه په پوره محرومیت محکوم شوی وی . ډیرو دهغو ژوند دخان دپاره ستر ننگ باله زیاتو خلکو هغه کوله چه خپلی لوڼی او خویندی په بی رحمانه او ظالمانه ډول ووژنی او ژوندی بی په گور کږی ځینو به بیا هغه کورنی ډیره بدبخته اوبل مرغه گنله چه په هغی کی به بسخه اولاد زیږیده اوهغی بسخی ته چه لومړی اولاد به شسی بسخه اولادو زیات پیغورونه ورکول کیدل . په ځینو ټولنو کی د خارویو په غیر سلورول کیدلی اود خارویو په ډول به دانسانی کرامت نه لری ورسره چال چلند کیده .

ډیرو کورنیو دبسخو سره په یو دستر خوان ډوډی خوړل بوستر عیب باله دبسخو په یوه دسترخوان



بازو بند گران بهای که در کشف اخیر بدست آمده است .



باستا نشناس بروی محل کشف شده نشسته اند



در کشفیات اخیر این مجسمه نیز بدست آمده است .



# ژوندون و مردم

میخواهم بگویم همه سروده های شاعر باید سروده اجتماعی باشد. اجبار در کار نیست اصل درک و پذیرش است نه یا باید شهادت ناید سروده های عشقی یا غنایس را داشت و یا دیگر تفریح و تفنن را کنار گذاشت. موضوع التزام و تعهد در شعر و رسالت اجتماعی شاعر را قبول دارم ولی نمیتوانم معتقد باشم



کریمه رایین

که تمام شعر های شاعر باید و قرار داد تعهد اجتماعی داشته باشد. البته شاعر در پهلوی همی که مردمش بالای او دارند. و این از همه حقوق مقدم تر است خودش نیز منحیث چیزی از این اجتماع و مردم بالای خود هم حق دارد چرا که شاعر امروز نمی تواند از زندگی و عواطف و تأثیرات آن جدا باشد و با همه در تمام مسائل حتی در (عشق) وجه مشترک دارد.

من مثل همه آنها یکبارگیه صرف روی الفاظ عشق رانگی و تکفیر میکند ولی در عمل بیشتر از دیگران عاشق پیشه اند. عشق رانگی نمیکنم. نمیتوانم این کار را بکنم ولی اینرا هم نمیخواهم که همه وظایف را قربان آن کنم، چون این عشق احساس و عاطفه است که در پهلوی شعور اجتماعی و درک آن انسان هارا از دیگر موجودات زنده متمایز میکند.

البته من سروده های اجتماعی و مردمی خیلی بیشتر از دیگر سروده هادارم ولی راه یافتن من به اجتماع در گذشته های خیلی نزدیک بوسیله غیراز این وسیله بود. باین همه نمی خواهم ادعا کنم که من متعهدم. نیاید حتی تعهد صرف روی گفته هاباشد، بلکه بینم در عمل چقدر می توانم پیاده اش کنیم. طرح هابه تنهایی مهم نیستند. میخواهم بگویم این دیگر هاباید باشند که بها بگویند متعهد است و یا نیست.

من آنوقت هاهم شعر برای مردم میگفتم و میدانستم که روزی خواهد رسید که این شعر هاز حصار صندوقچه ها رها شوند، و چنین هم شد و چند تا ازین شعر در پهلوی دیگر اشعارم جایزه مطبوعاتی را گرفت و قابلیت نشر را پیدا کرد.

ازویداء پرسیدم:

از لحاظ شکل و محتوی فرق بین شعر آزاد و شعر کلاسیک چیست؟

## زشتی و خشن بودن بجای خودش زیبایی خاص خود را دارد

وی میگوید:

شعر آزاد و شعر کلاسیک نه تنها از نگاه فرم تفاوت های مشخصی باهم دارند بلکه بیشتر از لحاظ محتوی ازهم مجزا میشوند در شعر آزاد دیگر کلمات و مفاهیم قربانی وزن و قافیه نمی شوند هر کلمه مفهوم خاص خودش

اهمیت داده میشود تا مفاهیم و کلمات و اگر کلمه در وزن نمی گنجد آنرا از شعر بیرون میریختند و درینصورت می بینم که کلمات قربانی وزن میشوند و زبان شعر زبانی مشخص و منحصر بوده که نمیتوانست مردمی و همگانی باشد، حتی عارمی دانستند که در شعر کلمات عامیانه و مردمی را بکار برند، زبان فشرده شاعرانه را الاثر از زبان مردم میدانستند و اما در شعر آزاد بیشتر شعر یا وزن در قالب کلمات می افتند و می بینم که شعر کلاسیک و شعر آزاد از نگاه شکل بیشتر بخاطر زیاد ترمقید بودن به وزن و قافیه و کمتر مقید بودن به آن ازهم تفریق میشوند این گفته هیچوقت این معنی را نمیدهد که شعر آزاد وزن ندارد. شعر ازاد هم وزن دارد. و شعری آهنگ و هارمونی و بدون یک پارچگی جزاء، نمیتواند شعر باشد.

یک موضوع دیگر راهم میخواهم یسازد آورم که امروز بنام شعر نو و شعر آزاد بعضی شعر های رامیخواهیم که آنقدر آزاد اند. آنقدر وسعت بی جهت دارند که هر قدر آدم درین شعر هابروود به جایی نمیرسد و تازه اگر هم برسد دیگر این رسیدن ارزش آنقدر بیراهه بیبایی را ندارد. و بعضی دیگر آنقدر فشرده اند. آنقدر بی فضا و طبیعت که در آنها آدم خیلی زود به تنگی نفس می افتد در حالیکه شعر آزاد



در شعر کلاسیک محتوی های بیشتر تعین شده، مشخص و فشرده بوده.



شعریکه بی محتوی است هر قدر فرخنده تر باشد شعر نیست.

فضاء دارد افق دارد طبیعت دارد و مسرکه آدم میشود اند در آن حرکت کند پیش در شعر کلاسیک محتوی ها بیشتر تعین شده مشخص و فشرده بودند یا از درد دوری و عجزانی بود که خیلی مبالغه آمیز بیسان میشد و یا از وصال و رسیدن ها ... در حالیکه محتوی شعر آزاد امروز بیشتر از درد های اجتماعی و همگانی و مردمی است و از درد های ضروری تر دیگر ...

شعریکه بی محتوی است هر قدر فرمش زیبا باشد شعر نیست البته هم آهنگی و ویکپارچگی اجزای شعر لا زمی است و لسی این زیبای شکلی، هرگز نمی تواند خلای بی محتوی بودن را برپسازد. در این وقت پرستی دیگری در ذهنم خطور میکند باوی در میان میگذارم.

راستی کریمه جان، دلیل آن چیست که شما چندین اسم برای آن انتخاب کرده اید و اکثرا فر آورد ها و آورد های هنری خویش را به اسمای انتخابی خود (مستعار، غروب، آفسون ... به دست نشر سپرده اید. سوی پس از لحظه بی سکوت لبخندی میزند و با ظرافت میگوید.

بخاطر اینکه مرا کسی نشناسد. من باشنیدن این جمله اند کسی به تعجب مشوم بالاخره بخاطر این گفتگوی دوستانه از ش تشکر میکنم از جا یم برمیخیزم اما تازه به یادم میاید که کریمه را لیسن از پوهنخی حقوق و علوم سیاسی فارغ شده و بعد از اظهار تبریک دست اش را صمیمانه فشردم و خدا حافظی کردم.



## قطعات سرگردان



برای روشن ساختن حقایق درباره ستاره های دنباله دار تحقیقات زیاد فلام جریان دارد میانند این نوع دم بعضا اشعه های رانیز همراه دارد .

تعجب در حرکت اجزای آن خیلی کم است در فضای لایتناهی اجزای که از دم این سیارات جدا میشود به سرعت میلیون ها کیلو متر در ثانیه در حرکت میانند . نظر به تحقیقاتی که درباره این سیارات بعمل آمده چنین معلوم میشود که تعداد این سیارات خیلی که در سال ۱۹۵۷ کشف گردیده

شکل (۳) ستاره دنباله دار بنام مارکوس زیاد بوده و نظر به موقعیت و مسافت اکثر آنها از زمین دیده نمیشود و همچنان بسیاری از آنها روشنی قابل دیدن را برای تلسکوپ ها در زمین ندارند .

گذشتن این سیارات از اتمو سفر زمین خیلی امکان پذیر است اما تصادم هسته آن با زمین ناممکن به نظر میرسد اما اکثر اجزای سیارات در زمین دیده شده که این حادثه دلچسپ را برای تان نقل می کنم در صبح هشتم ماهی ۱۹۷۰ در حوالی شهر کیف در قصبه یاکوتین در هوای صاف آرام از آسمان يك قطعه بزرگ یخ به زمین افتاد که همراه با آواز بسیار سهمگین بود . دو نفر از اهالی ایسن قصبه که شاهد این منظره بودند فوراً خوارا بالای این قطعه یخ رسانیده و خوب ملاحظه نمودند که عینا مانند یخ عادی است و وزن آن به ۱۵ کیلو گرام می رسید که در اثر تصادم با سطح زمین به توتی هایی خورد جدا گردیده بود این دو نفر توتی های یخ را جمع نموده و در یک مرتبان بزرگ شیشه ای انداختند توتی های خورد باقیمانده بعد از چند لحظه آب شده در جای آن يك قشر سفید نمکی که توام با بوی بد بود باقی ماند .

رتک قطعات خورد یخ که در مرتبان انداخته شده بود مایل به سبزی بوده و آهسته آهسته شماره ۴۷

## آثار تاریخی افغانستان

بالای يك صخره سنگی بزرگی حك شده و هنوز باقی است ، چون انتقال آن به موزیم مشکل بود ، مدیریت موزیم ها ، نقل آن را به نمایش گذاشته است .

این نخستین کتیبه یونانی است که بار اول در سال ۱۹۶۵ توسط يك معلم لیسبه کند هار کشف گردید . از متن آن معلوم می شود که از جمله فرامین آشوکا است که دستور های مذهبی خویش را به مردم توضیح نموده است . کتیبه مذکور دارای دو متن یونانی و آرامه ای است ، که متن یونانی چهار ده سطر و متن آرامه ای هشت سطر می باشد .

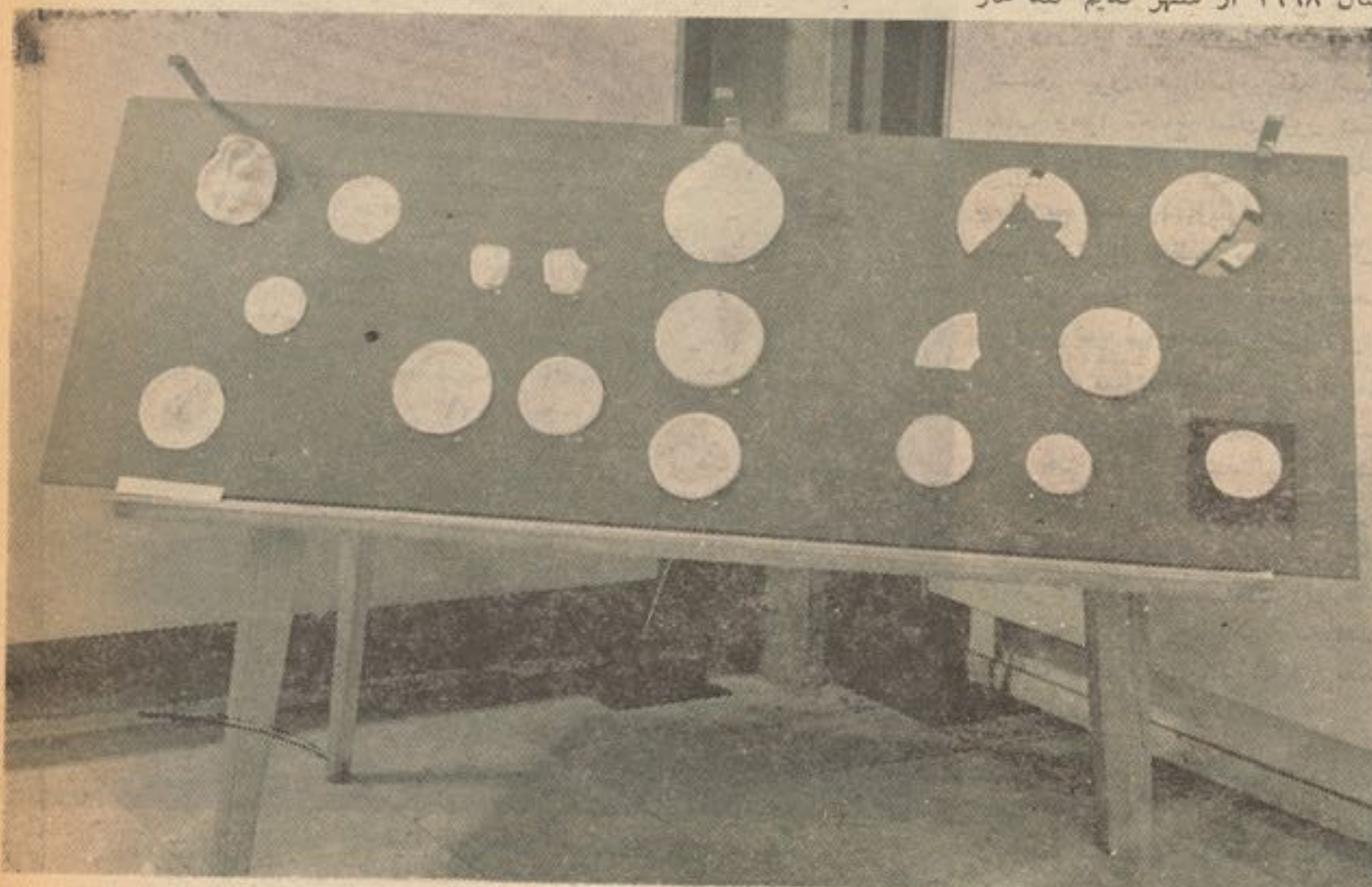
کتیبه دیگر مدخل موزیم کابل در سال ۱۹۶۸ از شهر قدیم کند هار



بدست آمد . این کتیبه نیز یونانی است و طور تصادفی کشف گردیده است ، که در آن فرامین «آشوکا» درج است ، که بعد از فتح کالینگا بالای آن حك شده است .

در این کتیبه که سر و آخر آن نا مکمل است ، نیز دستوراتی برای پیروان خود داده است و همچنان درین کتیبه نوشته شده که «پیو دوسیسی» در سال هشتم سلطنت خود کالینگا را فتح کرده و یکصد و پنجاه هزار نفر دستگیر و تبعید گردیدند و صد هزار نفر دیگر کشته شدند و به همین تعداد نفر هم مردند .

این دو کتیبه از آثار نادر و بسیار ارزش تاریخی است که در مدخل موزیم ، برای تما شای علاقمندان گذاشته شده است .



نمایش مدالهای گچی مکشوفه بگرام در ایتالیا

برای روشن ساختن حقایق در باره ستاره های دنباله دار تحقیقات زیاد فلام جریان دارد .

چندی قبل در ماه دسامبر سال ۱۹۷۳ یکی از این سیارات در حدود ۲۰ میلیون کیلومتری افتاب نزدیک شده بود که علما آنرا ثبت نموده بودند .

شناخت و تحقیق این سیارات برای علم نجوم از سالهای ۱۸۳۱ آغاز یافته که تا حال نجوم در باره آنها مطالب علمی زیاد تهیه نموده است .

آن به پنجم کیلو گرام می رسید . یکی از علمای علم نجوم در باره افتادن قطعات یخ وستگ ها از آسمان چنین ابراز نظر می کند که این واقعات يك امر تصادفی نبوده بلکه در ماه های می و جون زمانی که زمین به افتاب نزدیک میشود اکثر آذسیارات دنباله دار در اثر متلاشی شدن قطعات بسیار خورد آن به زمین می افتد . زمانی که این قطعات در اتموسفر زمین داخل می شود خیلی بزودی از هم پاشیده شده و هنگامیکه بر سطح زمین میرسد تقریباً صد مرتبه در جو زمین از هم خورد میشوند .

آب میشدند و بوی خیلی زننده از آن بلند میشد که شباهت به بوی امونیاک داشت . بعد از چند وقت این دو نفر قصبه را به مراکز مربوط اطلاع دادند و تمام جریان واقعه را به پروفسور رسد خانه بزرگ شهر کیف قصبه نمودند . در ۱۸۴۳ نیز چنین واقعه در فرانسه رخ داده بود مردم يك قطعه بزرگ یخ را که از آسمان افتاده بود با تیر خورد می کردند . عین واقعات در سال ۱۹۵۵ در ایالت و یسکانسن ایالات متحده و در سال ۱۸۰۲ در هنگری رخ داده بود که اندازه آن به ۰٫۹ × ۰٫۹ × ۰٫۶ متر و وزن





نینا قهرمان بالت روی یخ

مترجم جمال فخری:

# بالت

روی

## یخ

ارینارد نینا قهرمان روی یخ قهرمان رقاص و مسابقات المپیا و قهرمان جهانی شش سال اخیر

رقص روی یخ... ستودیوم پر از هزاران تماشاچی که با چشمان حسود خود حرکات ترا سایه وار دنبال می کنند...

هزاران جفت نگاه آرزومند به تو دوخته شده و می پرسند «امروز به ما چه نشان میدهی؟ ما را چگونه محظوظ میسازی؟ آری، فقط عده ای ناچیز است که میدانند راه رسیدن به همچو هدفی را سپورتمن ها بتوانند به آن برسند دشوار و پرمشقت است و البته ملاقات پنج دقیقه ای با تماشاچیان درستو دیوم کاری نیست که روی آن به این سادگی هالب به سخن کشود زیرا موفقیتی که طی این مدت کوتاه به ورزشکاران میسر میشود محصول روزها و ماه ها تمرین انواع مختلف ورزش، چشم پوشی بسیاری از خوشبختیها و مزایای زندگی و تربیه کرکتر و اراده ورزشکار است.

کرکتر و اراده بر ای یک ورزشکار عنا صر ضروری بشمار میرود همانطور یکه انسان به آب و هوا محتاج است ورزشکار به این دو عنصر احتیاج دارد. رقاص روی یخ (یخباز) در بازار ورزش، در حساس ترین لحظات باید سادگی و طبیعی بودن خود را از دست ندهد. خوف و کمروئی خجلت و ترس در برابر بینندگان معادل شکست و سقوط است و اگر در عین زمان یخباز آماجی کافی هم نداشته باشد ترس و وحشت او در مقابل تماشاچیان قوت میگیرد و هر لحظه بیشتر شده حرکات ورزشکار رابطی و نا درست می سازد، اراده اش را ضعیف ساخته حتی قادر نخواهد بود که آنچه را میتواند نمایش بدهد اجرا کند.

رقص روی یخ را اکثرا «بالت روی یخ» یاد میکنند.

و واقعا مسابقات یخ بازان شبیه درامه های بالت است خاصا که ورزشکاران بانوای موسیقی ظاهر میشوند و حکم هادرا آن نقش رژیورها را بازی میکنند. هر مسابقه ای خاصا مسابقات قهرمانی اروپا، جهانی و یا مسابقات المپیا، درامه هائیکه توسط درامه نویسان خویش روی صحنه میاید و به ورزشکاران مطلقا همان احساساتی که در حین ایفای نقش خویش دست میدهد که هنرمندان روی ستنیز به آن برخورد می نمایند. یخبازان «رول» خود را به

آرامی ایفا می کنند و بدون اینکه ناراحت و مضطرب شوند آنرا تاخیر دنبال می نمایند.

در رقص های جوهره یی بر مردان لازم است تا قطع نظرا آنکه رقاصه روی یخ را که ۶۰-۵۰ کیلو گرام وزن دارند و بالای سر خود می چرخاند لبخند بزند و روی خوش نشان بدهد و این کار یک بار نیست که باید انجام دهد از طرف دیگر همچو لبخندی را رقاصه نیز از منزل روم به رقاصس تحویل بدهد. پروائی ندارد که در همچو وضعی نفس کشیدن هم برای رقاصه مشکل تمام می شود و لسی تبسم او بروی رقاصیکه او را با یک دست در هوا بلند نگه داشته حکم حتمی است. بخاطر داشته باشید که این حرکات را یخبازان در جای اجرامی کنند که روی یخ لغزانند و مجبور اند که هم تعادل خود را حفظ کنند و هم گردش های خود را روی یخ تنظیم و کنترل نمایند.

همه ساله بخاطر احراز مقام اول هرچه بیشتر علاقمندان ورزش با استعداد های مساوی و هنر نمایی های مشابه عرض وجود می نمایند و همینکه آنها روی صحنه می آید مشکل است انسان حدس بزند که کدامیک برنده میشود: هیجاننا و اضطراب ممکن است بکلی جریان مسابقات و ورزشکاران را بخاطر بدست آوردن مقام اول تغییر بدهد. کوچکترین تشویش ممکن است یخباز را روی یخ بی تعادل بسازد و کمترین عدم دقت شاید باعث سقوط نمرات و موافقتها و حتی زحمات یک ساله وی گردد.

ولی همه ما میدانیم که هنگام مسابقات شانس پشتیبان آن حرفی است که بتواند بهتر از دیگری سیستم عصبی خویش را تحت اداره قرار دهد و بتواند بر خود حاکمیت داشته باشد.

یکی از بالیرین های روی یخ می نویسد:

سپورت به معنی بزرگ آن از همه کس قربانی می خواهد تمرینات همه روزه تقریبا تمام اوقات فارغ انسان را می بلعد. رژیم زندگی ما ورزشکارها تقریبا شکل ریاضت دارد. خاصا برای ما یخبازانیکه زن «رقاصه روی یخ» هستیم مشکلات خاصی دارد. تحدیدات در ساحة خورد و نوش ما هم کار ساده ای نیست (زیرا باید



## دښځی بین الملی

خلو په نتیجه کښی تاریخ عم هغوی ته په درنه سترگه کښی اود هغوی کوښښونه په تیره بیا ټولنو په جوړښت کښی له یاده نه دی ایستلی . په افغا نستان کښی که څه هم دښځو نېست په ۱۳۳۸ کال کښی پیل شو او تر اوسه پوری دغه نېست په برکت د هیواد به دغه کښی یوشمیر موسسې پرانستلی شوی چه دښځو په کورنیو او اجتماعی چارو کښی د هغوی سره مرستی وکړی او د چارو په پرمختیا کښی د هغوی سره مرستی او لارښودنسی له لاری لازمی اوری ورکړی .

ددغو موسسو دکوښښو نوبه نتیجه کښی دښځو له کورنیو چارونه پرته دکورونونه باندی د اجتماعی چاروسمون ته هم لاره وموندله اوددی موقع برابره شوه چه دښځی دخپلو نارینه وو ورونو سره دنورو ټولو چاروپه په سمون او وړاندی تگ کښی پوره برخه واخلي خو لکه چه لیدل کښی په عمومی ډول

رغونې میندی ، پیرمسی او خویندی په تیره بیا په کلبو او بانډو کښی دکورونو په څلورو دیو الوتو کښی ساتل شوی اودیری لږی پیددی والکری چه په چارو کښی په زړور توب سره خپل نظر ښکاره کړی مگر دغه هللی ځلی له هغه وخت نه چه په هیواد کښی جمهوری نظام ټینگ شوی دی زیاتی چټکی او ژوری شوی دی چه دښځی باید د

پخوانه زیاتی تنویرکړی شی او دهغوله استعداد ونو څخه دنوی ټولنی په ساختمان کښی زیاته استفاده وشي ، او کله چه وغوښتل شو چه د مساوات پراختیا او سولی تر شعار لاندی دښځو ته د زیاتو خدمتونو زمینه برابر شی اوبه عین حال کښی دښځی موقع ومومی چه دخپلو ټولنو د هراړ خیزو جزو په وړاندی تگ کښی خپل قوتونه او استعدادنو په کارو اچوی نو ۱۹۷۵ کال دښځی د بین الملی کال په نامه ونومول شو چه د مساوات پرمختیا او سولی تر شعار لاندی دادی ونړی ټولو غړو هیوادونو کښی دهغه نمانځل پیل شوی دی .

په افغا نستان کښی هم د دولت دریس اوسد راعظم ښاغلی محمد داود په پیغام سره دښځی د بین الملی کال نمانځل پیل او دا دی د هیواد په هر کس او ولایاتو کښی د غونډو په ترڅ نمانځل کږی اودهغه د نمانځل دپاره د اطلاعاتو او کلتور دوزارت په چوکات کښی دښځو د بین الملی کال دنما نځل دچا رو او انسجام دپاره یوه کمیته جوړه شوه چه دهغی د فیصلو او پروگرام په اساس د هیواد په مرکز او ولایاتو کښی دښځی د بین الملی کال نمانځل روان او جاری ساتل کږی



تمرینات طاقت فرسایي با لاروی یخ

مطلب در مورد مردان هنر مند نیز صادق است .

طی مکاتیبی که بمن می رسید به سه همچو سوالی نیز پرمیخورم: « برای موفقیت در سپورت چه باید کرد؟ » به این سوال جواب دادن مسخره می نماید ولی اگر مختصر بگویم اینست که در سپورت خاصاً در رقص روی یخ عمده آنست که ورزشکار هدفی داشته باشد و راجع به آن فکر کند و رسیدن به آنرا آرزو نماید. آرزو انسان را در رسیدن به هدف کمک می کند و موفقیت می آورد . ولی تنها آرزو داشتن کافی نیست باید طرق بکار بستن آن نیز سراغ شود و درین راه مبارزه آغاز گردد قهرمانان هم انسانهای معمولی اند ولی تشنگی آنها بخاطر رسیدن به قله شهرت و معروفیت نسبت به دیگر ورزشکاران بیشتر است باید به استعداد و قدرت خویش مطمئن بود .

تمرینات طاقت فرسائی بخاطر کمایی کردن آواز خوب، گفتیار خوب، حرکات خوب و ادایای خوب تن در دهند و مانند سپورتمن ها بکلی باید خود شانرا وقف مسلك شان بنمایند و در مورد هیچ چیز دیگری نیندیشند تمام لذایذ را آنها میتوانند در هنگام مصروفیت های خویش احساس کنند. تصور می کنم که همچو احساسی در هر هنر مندی باید ایجاد شود. از شما چه پنهان که من هنگام ایفای نقش خود در مسابقات میدانم که ملیونها تماشاچی تقریباً تمام جهان از طریق تلویزیون متوجه حرکات منست و میخواهم که در همچو لحظاتی بتوانم محفوظ گر دانه و مردم را به هیجان آورم. این هدف هر هنر مندی را باید بخود جلب کند چه فرق می کند که این هنر مند آواز خوان باشد یا رقصه بالت (بالرین) اکتور یا اکتوریس. (مقصد من تنها زنهای هنر مند نیست بلکه اسن

نورم وزن خوش رامحافظه کنیم)، باید از هر نوع هوسانها هاو اشتها طلبی هاپر همیزیم و از مزه دار ترین بولانی ها، کلهجه ها و چاکلیت هاجنر نمایم . اما ضرب المثلی است که میگویند « دو دقیقه در دهان و دو ساعت در معده » سالها در کمر راهمیشه بخاطر داریم واضحتست که این قر بانی های ناچیز است. بعضی اوقات مجبور می شویم که از بسی خوشی های دیگر نیز محروم بمانیم .

بسی اشخاص از من می پرسند: « بخاطر چه انسان اینقدر محتاط و فاقد همه چیزها باید باشد؟ » فکر میکنم که این سوال تنها به ورزشکاران متوجه نیست بلکه باید تمام آناتی که به هنر علاقمندند در جهان آن زندگی می کنند جواب این سوال را بدهند. کسیکه حیاتش را وقف بالت کرده یا در تیاتر هنر نمائی می کند باید متوجه همچو سوال باشد. آنها هم مانند ورزشکاران مجبور اند خود شان را فدا کنند و هر روزی به



# دوشیز گزیر با در یک بانند

پولیس گنت موصوفه همچنان در یک حادثه دزدی برجند نفر غیر نموده بود که باین وسیله محکمه مربوط امر دستگیری شانرا صادر نمود .

ویلیام سو لیوان امر پولیس فیدرال در لاس انجلس طی یک کنفرانس مطبوعاتی به خبر نگاران گفت هر گاه پاتریشا در تسلیم شدن در برابر پولیس مقاومت کند براو غیر خواهد شد .

## دو صد پولیس مخفی گاه پاتریشا و سارقان دیگر را محاصره میکنند.

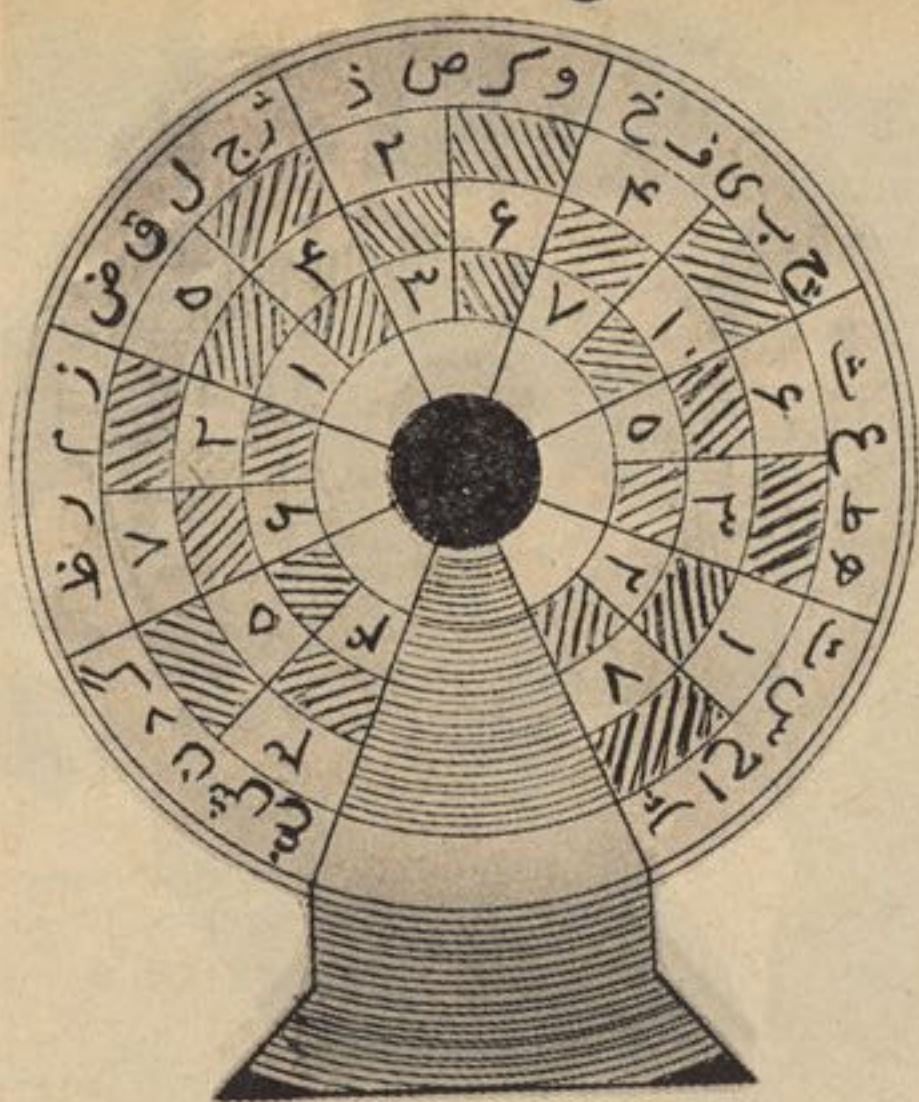
شهر لاس انجلس مرکز ایالت کالیفورنیای امریکا برای دومین بار طرئه سال شاهد زود خورد خونن میگردد . صدای پی هم فیر ماشیندار انفجار بمو فریاد پولیس برای کمک و ارسال مہمات جنگی بیشتر صحنه را بیک میدان جنگ مبدل میسازد .

پیش از دو صد پولیس ایالتی و فیدرال که بالباس و کهر بند های مخصوص مجهز بودند خانه چوبی یک منزله رادر لاس انجلس تحت محاصره گرفتند صدہا نفر از عمسایگان این خانه باشندن اخطار های رادیویی پولیس عنوانی دزدان از خانه های شان خارج و موضع راتخلیه کردند خبرنگاران با کمره های فلمگیری برای تهیه فلم تلویزیون این صحنه خونین در فعالیت بودند .

وی علاوه گرد دختر میلون امریکایی درست همان زنیست که در یک منازعه بین دو تن از اعضای (اس ال آی) از سلاح استفاده کرد بدین معنی هنگامیکه منازعه بین ویلیام هاریس و صاحب یک مغازه بر سر دزدیدن جوهره جرابی از طرف هاریس صورت گرفت پاتریشا از داخل موتر بر صاحب مغازه فیر هوایی گردنا ویلیام هاریس رها شود . بعد از این فیر مردم پراکنده شده ویلیام هاریس بزودی داخل موتر شده بسا پاتریشا و خانمش ایمیلی هاریس فرار کرد کذا پاتریشا متهم باختطاف یک پسر هژده ساله است که برای چندین ساعت بامو ترش زدی پاتریشا طور گرو گان بوده است .

سولوان تاکید کرد که پاتریشا اکنون نزد پولیس فیدرال بعبث رهزن خطر ناکسی بوده و شدیداً مسلح میباشد یک تطلق فامیل هر نست در کالیورنیا ضمن تبصره بر مسئله

# فال حافظ



ترتیب از: ص ، به: ذ

## خوانند گان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید . (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم) در زیر همان حرف منقشی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید .

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم سه عددی که بهم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس دیده می شود عدد (۷) را اختیار نموده اید .

پولیس که اجازه استفاده از مواد منفلقه را عمارت به پارچه های زغال مبدل گردیده بود برای دستگیری دزدان حاصل نموده بود در وسط مبارزه تقاضای بیشتر مواد منفلقه و گاز اشک اورا نمود . پولیس فریاد میزد زود شوید مہمات برسائید چه مہمات قبلی در حال تمام شدن میباشد .

دزدان خود علاوه بر داشتن انواع مختلف اسلحه اتو هاتیک ماسک های ضد گاز اشک آور بروی داشتند . آنها از ابتدا اخطاریه های پولیس را مبنی بر تسلیم شدن نادیده گرفته و فیر رابر آنها شروع کردند .

این عملیات که در حوالی ساعت شش بعد از ظهر شروع شد بیش از یک ساعت رادر بر گرفت . در حوالی هفت یکن از پولیس هافر یار زد که آتشی رابر فر از عمارت محاصره شده مشاهده میکند درین لحظه شعله های آتش از بام و اطراف این خانه چوبی یک منزله به هر طرف زبانه میکشد و در عین حال صدای فیر دزدان در خارج نیز خاموش شده بود گرچه برای فرو نشاندن حریق واحد های اطفاقیه تقاضا شد . اما این کار دیر شد و قسمت اعظم

پولیس تکمیل شده است . آچه از این خانه مانده بود بعضی نیسم دیوار های چوبی با خرمن های خاکستر اجساد پنج نفر که هرگز نمیتوانست تمیز شود به شکل توتہ های زغال نزدیک هم در حویلی نظر پولیس را جلب کرد .

پولیس علاوه به اجساد چندین میل و شیندار اتومات ، کار ترس پارچه ای بم و مواد منفلقه را پیدا کرد .

**ایا پاتریشا در جمله مقتولین است**

بانشر خبر مربوطه به قتل پنج تن از اعضای اس ال آی در یک مبارزه خونین با پولیس همه بزرگی پیدا شد که آیا پاتریشا هر نست در جمله مقتولین این حادثه میباشد یا خیر ؟ اهلا لا شدگان بقیه در صفحه ۴۰



کایلا هال، مقتول ، دونالد دیفرینز مقتول ، انجیل آتو در مقتول

سرفت بانک گفت والدین هر نست شدیداً از این ناحیه متاثرند .

پولیس همچنان پاتریشا رابه تغلسف از قانون فیدرال مبنی بر عدم حمل و استفاده از سلاح ملزم فرار داد .

علاوهم این سرفت پولیس قادر نشد اطلاعات در سستی در مورد مخفی گاه همد ستان او بدست بیاورد پاتریشا با دسته مربوط همچنان طور مرموزی در لاس انجلس گشت وگذار میکرد . تا آنکه پولیس ایالتی اطلاع حاصل نمود که یک دسته از اعضای سرفت بانک گفت والدین هر نست شدیداً از این ناحیه متاثرند .

پولیس همچنان پاتریشا رابه تغلسف از قانون فیدرال مبنی بر عدم حمل و استفاده از سلاح ملزم فرار داد .

علاوهم این سرفت پولیس قادر نشد اطلاعات در سستی در مورد مخفی گاه همد ستان او بدست بیاورد پاتریشا با دسته مربوط همچنان طور مرموزی در لاس انجلس گشت وگذار میکرد . تا آنکه پولیس ایالتی اطلاع حاصل نمود که یک دسته از اعضای



# قال حافظ

## ششمین

بیاتو گل این بلبلس غزلخوان باش  
۶- چودر میان مراد آورید دست امید  
ز عهد صحبت ملار میانه یاد آریسد  
۷- چون چشم تو دل می برداز گوشه نشینان  
دنبال تو بودن گنه از جساب مانیس

سخت خوبست ، ولیکن قدری بهتر ازین  
۴- بهر نظر بت ماجلوه میکند ، لیکن  
کس این کرشمه نبیند کمن همی نگرم  
۵- زبور عشق نوازی نه کارهر مرغی است

۱- شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن  
تا سرو بیا موزد از قدتو دلجویی  
۲- بهشت اگرچه نه جای گناهکارانست  
بیار باده که مستیظلم به همت او  
۳- در حق من لبث این لطف که می فرماید

## پنجمین

به هر شکسته که پیوست تازه شدچانش  
۶- دریغ و درد که تا این زمان ندانستم  
که کیمیای سعادت رفیق بود ، رفیق  
۷- صباح الخیر زد بلبلس کجایی سالیان  
که غوغا میکند در سر خیال خواب دوشینم

هر که دانسته رود صرفه زاعدا ببرد  
۴- نام من رفته است روزی بر لب جانان به سبو  
اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز  
۵- چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش

۱- ده روز مهر گردون آسانه است و آفسون  
نیکی بجای یاران فرصت شمارا را  
۲- خنده جسام می و زلف گرگیر نگار  
ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست  
۳- راه عشق ارچه کمن گاه که انداز انست

## دو ششمین

نوید داد که عام است فیض رحمت او  
۶- قدر وقت ارشناسد دل و کاری نسکند  
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم  
۷- ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است  
یارب ببینم آن را در گردن حمایل

۳- گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت  
ز جره بر رخ حور و پوری گلاب زده  
۴- خار ارچه جان بگاهد گل عدلان بخواهد  
سهل است تلخی می در جنب ذوق هستی  
۵- بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب

۱- طریق صدق بیاموز از آب صافی دل  
به راستی طلب آزادی ز سر و جسم  
۲- جان پرور است قصه ارباب معرفت  
رمزی برو بپریش وحدیتی بیسا بگو

## سه ششمین

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را  
۶- مزده دلم نده که بر ما گذری خواهی کرد  
نیت خیر مگردان که مبارک سالسی است  
۷- با خرابات نشینان ز کرامات ملاف  
هر سخن وقتی و هر نکته مکانسی دارد

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید  
۴- من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش  
هر کسی آن در ودعایت کار که گشت  
۵- یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

۱- ساقیا در گردش ساغر تملل تا بچند  
دور چون با عاشقان الفت تسلسل بایدش  
۲- فرخنده باد طلعت نازت که در ازل  
ببریده از بر قد سروت قبیای نواز  
۳- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

## چهار ششمین

که گوش هوش به مرغان هرزه گوداری  
۶- چشم بد دور زخال تو که عرصه حسن  
بیدقی راند که برد ازمه و خورشید گرد  
۷- حافظا چون نم و شادی جهان در گذراست  
بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم

جان صد صاحب دل آنجا بسته یگ موبیین  
۴- ز بهار تا توانی اهل نظر میازار  
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده  
۵- نوای بلبلس ای گل کجا پسته الفتد

۱- بلبلس از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود  
این همه قسول و غزل تعبیه در منقارش  
۲- یارب از ابر هدایت برسان بارانی  
بیشتر زانکه چو گردی زمین بر خیزم  
۳- حلقه زلفش تماشا خانه باد صباست

## پنج ششمین

آنکه او عالم سراسر است بدین حال گواست  
۶- آنکه رخسار تر ارتک گل و نسیرین داد  
صبر و آرام تواند به من مسکین داد  
۷- من وهم صحبتی اهل ریا ؟ دو دم باد  
از گرانان جهان رطل گران مارا بس

ز فیض جام می اسرار خانقاه دانست  
۴- میکند حافظ دعایی بشنو آمین بگو  
روزی ما باد لعل شکر ایشان شما  
۵- مانه رندان ریایم و حریفان لطفای

۱- بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام  
نی گرت زخمی رسد آبی چون گند اندر خروش  
۲- دلبر که جان فرسود از و کام دلم نکشود از و  
نومید نتوان بود از و باشد که دلداری کند  
۳- بر آستانه میخانه هر که یالت برهی

## جمع ششمین

بشنوای خواجه اگر زانکه مشامی داری  
۶- به پیر میکند گفتم که چیست راه نجات  
بداد جام می و گفت: راز پشویستن  
۷- صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ  
هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

دراز دستی این کوه آستین بیسن  
۴- مده بغاطر نازک ملالت از من ره  
که حافظ تو خود این لفظه گفت بسم الله  
۵- بوی جان از لب خندان قدح می شنوم

۱- بگشا پسته خندان و شکر ریزی کن  
خلق را از دهن خویش میداد به شک  
۲- چودر گلزار اقبالش خرامانم بحمد الله  
نه میل لاله و نسیرین نه برنگ نسترین دارم  
۳- به زیر دلق ملمع کمنده ها دارنسد



## دغماز مکر

داستانای په فکر خوښه عسی شان سوم  
 نه پوهېږم چی ممتاز یا اور جهان سوم  
 چی بی کره ستا په مینه سر فرازه  
 نا خوانه په خو رنگه درخشان سوم  
 وهر دجاوته چی گوروم واړه دی دی  
 دجهال په ننداره بی شاهان سوم  
 غیر فکرمی له زړه نه راپهرو شو  
 پر خلیل وېر عمو باندی بکسان سوم  
 حلیمی دغماز مکرزیات له حلیمو  
 چی دی بیل له یاره نکا، په کومان سوم  
 «حلیمه»

## داور بخوری

زړه می وسولو د عشق په سرولمبو کی  
 هیچ آرام می ددرد منه زړه په خاشی  
 جهان لول زاته تیاره شو بی لستا به  
 د زړه شم زلم یواخی په خیل خان زه  
 یو بخری داورنه مری په لمبو کی  
 تسکین گوته داوشکو په تسمو کی  
 زړه می خوب لایسی دلم په غنیلو  
 محبت سپری یواخی کپری جنبو کی  
 کورونه موم دحجر په لامبو کی  
 کورونه موم دحجر په لامبو کی

مایوسی ازاجاری من لاس بیس مات کول

د زړه غوښی می لوکی دلم ریموکی

سیده بشری بیگم

کرنی ادب :

## لندی

ماله په خوب کی زها واخله  
 یارمی قهرشودریه درخوازی خیرونه  
 ما تبه چنایسته گنولنه راوړه  
 زه د اوزبل له یاسه چتر جوړومه  
 ما ته چنایسته لو تکین جوړ کپه  
 خیال به پیری زه کرم بوی بی دواړو ته راخینه  
 ما ویل قیامت پوری به زما یسی  
 ناپه دریمه زاته واخیستل لاسولنه  
 مخا مخ نه را خیزه لاسه  
 جانان می نوی موتر وان دی توریه شینه  
 دجهاد ټولونه

کرنی ادب :

## چغیان

دسینی خوښی به وده کی تره  
 بښتو خود به بوغی وهم  
 زه له یاسه گنلی گوم  
 ان شنی دوی سوم ویی خووم  
 لکه کوتره په هوا تلمه  
 وزوی مات شورا ولویدمه  
 زه خو باباته بنیرا کومه  
 وښه سپی ته یی ورکمه  
 له خوره موره یی جلا کمه

## ستابیلتون

لیکه سندی دلم ستا په بیلنازه کی  
 تانه چی جدا شومه سوزیږم تناره کی  
 دلته په بستر دویر کی لاس گریوانیم سره  
 نه کرخه خوشحاله خیر که زه یم په تیاره کی  
 سترگی می خنور شوی انتظار کرم لوتی لوتی  
 ستاد عشق سندی شته ماشوم زوکی تاره کی  
 لاری بکلادهغه جبار کرم دزله هیره زه  
 لولم ستاد عشق سندی دلته سپاره کی  
 سایره

## دمینی راز

نور به مخ په آینه برابره کرم  
 نه به دواړه سترگی توری په رانجه کرم  
 نه به سپین لاسونه سره کرم په نکریزو  
 نه به نوریه رمنخ سازد سره بښته کرم  
 نه به ماتر هاتی خنسی پرمخ پسریردم  
 نه به لاندی باندی کب په پانوسره کرم  
 چی د مینی نار می نشته چی بی گوری  
 صورت سینسگاره زه گوم یوه نه و کرم  
 درست صورت می شنی لمبی شنی شنی ووژی  
 چی دخیل مین دمینی راز په زړه کسرم  
 که زوندون ترهر خه خوړدی په دنیا کی  
 اوس بی یاره په عاتریخ شوزه بی خه کرم  
 هغه یارچی جیر تعدی خوشحال دی اوسی  
 دی دی خبله خوشحالی کرمی نم به زه کرم  
 میرمن توتیا





# قطعات سرگردان یخ در فضا



مدار زمین و سیارات دمدار

اگرچه اینست که از مدار نظام شمسی در کاینات باقیمانده و قسمت زیاد تر آن از بقایای مدار نپتون است اما علمای سیاره شناس اتحاد شوروی چنین ابراز نظر می کنند که هسته سیارات دنباله دار از انفجارات که در دیگر اجرام سماوی بوجود می بیوندد تشکیل میشود علمای این عقیده اند که قسمت سر این سیارات حتی به اندازه آفتاب است و دم آنها به چندین صد کیلو متر میرسد اما ضخامت متوسط آنها سفر این سیارات به میلیارد مرتبه کمتر از آنها سفر یک اطاق میباشد زیرا به جهت است که اکثر این سیارات از نزدیکی جو زمین به آسانی عبور می کنند در رصد خانه ها آترامی بیشتر اگر آنها سفر آن زیاد باشد با تصادم آنها سفر زمین گره زمین شاید نابود می گردید .

دم این سیارات انواع مختلف داشته و به سه دسته تقسیم میشوند .  
نوع اول آن عبارت از دم مستقیم است که بعضی اوقات به جهت مخالف حرکت سیاره کمی آنها پیدا می کند و اجزای آن بلند دیگر خود را از هم دور میسازند اما تعجیل آن چندان زیاد نیست تاثیر قوه جاذبه آفتاب در بالای این نوع دم تقریباً ده و صد چندانست .  
تیب دوم آن پهن بوده و آنها به جهت مخالف حرکت سیاره آنها دارد درین نوع دم اجزای آن به جهت مخالف آفتاب حرکت می کند اما خیلی به آرامی و تعجیل چندان زیاد ندارد .

بقیه در صفحه ۴۵

نزدیک می کنند که شکل دم در سیاره بوجود می آورد و ما آنها بدین جهت ستاره دنباله دار می نامیم زیرا که این مالیکول به سمت مخالف آفتاب به شکل دم سیاره به وجود آمد اجزای و گازات مختلف نیز درین قسمت خود را نزدیک می کنند که به این ترتیب دم سیاره خیلی دراز میشود .

تراکم گازات در قسمت این سیاره البته فرق می کند مثلاً گاز کاربن دا اکساید در قسمت سر سیاره تجمع نمینماید .

قسمت سر سیارات شکل پارابول را دارا میباشد .

سیارات دنباله دار دوام و بقای زیاد ندارد



ستاره دنباله دار بنام مارکوس که در سال ۱۹۵۷ کشف گردیده

در نزدیکی های مدار نپتون با پلوتون هسته سیارات دنباله دار عملیاً تموم سفر محروم میشوند که درین حالت دیدن آنها از زمین خیلی ناممکن است .  
و با نزدیک شدن به آفتاب هسته آنها توسط اتموسفر اش پوشانیده میشود تا گفته نگذاریم که آنها سفر این سیارات با آنها سفر تمام کرات دیگر تغییر کلی دارد .  
هسته سیارات دنباله دار به نسبتی که خیلی خورد است چندان قوه جاذبه ندارند که آنها سفر خود را بشکل ثابت نگه دارد به این لحاظ زمانیکه سیاره به آفتاب نزدیک میشود قطعات یخ آن از هم پاشیده شده اما با آنها مالیکول های که از هسته جدا میشود در جهت مخالف سمت آفتاب خود را به هسته سیاره

می آیند؟  
یک عالم هالندی در باره چنین ابراز نظر می کند که هسته این سیارات عبارت از بقایای

سیارات جلو گیری نمینماید .  
ثابت است که نور پرفردت آفتاب در بالای تمام سیارات که در نظام شمس قرار دارند تاثیر مینماید و اما تاثیر حرارت آفتاب در بالای این اجرام بشکل گاز است و زمانیکه آفتاب در بالای قشر این اجرام مینماید چون قشر آن از طبقه ضخیم یخ است یک نوع بخار و گاز را تولید می کند مثلاً ما میتوانیم تاثیر حرارت را در قالب شیر یخ بخوبی ملاحظه نمائیم برای اینکه شیر یخ ساخته شود و از هم پاشیده نشود در اطراف قالب آن قطعات یخ و برف را می اندازند و اگر خوب دقت نمائیم قطعات یخ و برف یک نوع بخار را تولید می کند که از تاثیر آن شیر یخ خود را بسته مینماید .

پیدایش سیارات دنباله دار در فضا و دیدن آن در زمین واقعات خیلی نادرست و در هر یکصد سال از شش الی هفت بار زیاد دیده نمیشود با وجودی که از چندین قرن به اینطرف سیارات دنباله دار کشف شده اند با آنها این اجرام در سیستم نظام شمسی بعین معما باقی مانده مطالب که در باره این سیارات به خوانندگان ارجمند تقدیم میشود تحقیقات دامنه دار علمای نجوم است که در باره چگونگی این سیارات بعمل آمده .

اناتومی سیارات دنباله دار طوری که از طرف دانشمندان مطالعه شده طوریست که تمام قسمت های این سیارات خیلی مقاوم بوده و در مرکز آن هسته سیاره قرار دارد و بدور آن گاز ها بشکل گرد و غبار قرار دارد که بنام اتموسفر سیاره یاد میشود هسته این سیارات قطر زیاد ندارد و تا حدود یک الی دو متر میرسد ساختمان این چنین سیارات توسط رعد خانه های بزرگ نجومی دیده شده است .  
کته این سیارات تا به یک میلیارد هکتار میرسد البته به مقیاس فضا این چندان وزن زیاد نیست هسته این اجرام مانند دیگر مواد نبوده بلکه از ترکیب قطعات مختلف یخ و میتان میباشد و این هسته از اجزای بسیار خورد یخ تشکیل گردیده مرکز و هسته این سیارات توسط یک قشر فوق العاده ضخیم یخ پوشانیده شده که مقاومت بسیار بلند را در مقابل شعاع آفتاب و حرارت آن دارا میباشد که از تبخیر شدن هسته



ستاره دنباله دار بنام دونات



# هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

تا اینجا داستان خواندید

«برنارد» جوانی است که بیستی در نزدش درس می آموزد به چند رفیق دیگر خود در یک رستوران برمی خورد درین وقت به آنان نزدیک میشود و به رفیق خود میگوید که ژان به تو جارج مجرد را معرفی میکنم او یک فابریکه مواد آبدی در اختیار دارد وهم صاحب یک موتور مقبول است و مانند تو در لیون زندگی میکنند جارج لبخندی میزند و.....



اینجا جاره سها با سوس و من آب میوه را برایم ترجیح میدیم



من که چیزی نگفتم - مگر خیمه ای که جارج - غیر از سها میان چیزهای دیگری نه میبیند



فکر میکنم که عاشق باشی  
این چه سوالی است که از او میکنی!



کشنیدید؟ بمن سها گفت  
استی فراموشم که سها با جارج است  
«ژان» نه سرت میگردد نه چیزی میگوید



جارج لبخند میزند  
بر قسیم  
قبول کن. او بعضی را خوب بلد است



منتظر جواب باشم  
من به سوالات جارج و استی  
جواب نمیدم





منگوره مشرف دارم

من برخلاف . زیرا من بین .



بیشی . در باره من باور ...  
زده : من مجرد بیستم و ...

کسی اینکه من نمیدانم...



چرا بمن دستار میگیری !

من همیشه آغافه را که نشناختم  
ریشانه میگویم .



از خود با من حرف بزنی . تو کی هستی  
چه میکنی و چند ساله هستی ؟

من تنها مادرم و سترگم زبان انگلیسی  
بیایستم و با مادرم گفتگو میکنم .  
بدم باره تری که گفتم .



آغافه دوباره به طرف میزبانان میروند . "بیشی" و  
"برنارد" میرقصند .

ممکن است مرا بیعت مسلم قبول کنی ؟

بله ، سرتوالی .



بمنظرت شبیه عجله

تقریباً منم . وقتی ما هم رسیدیم ، خود  
با من راحت هستی سرتوالی ، چگونه ؟



چراچ به چشمانی برون " خیره می شود  
چرا اینطور بمن نگاه میکنی ؟

خیلی میل دارم که  
ترا در آغوش بگیرم



حال تربیت تو است ...

من بیعت با او جوان دارم بنام . پسر و مادرم دارم که  
در سر خوردن تو املی نظر دارند ، صاحب بیعت فابریک بود  
ساخته ای بیایم و در سفر تو هم می آید .



وقتی دو جوان یکدیگر را دوست  
داشته باشند ، این یک چیز طبیعی است

کتابت برای تو ، اما نه برای من .



چرا در یک گوشه آرام نه دریم . من در پیشی  
نزدیکی یک ایادتهای دارم

از کجاست گفتی منم ، جان ؟



در شبها این سفر مشکل را آسان میساختند  
 هیچکدام نمیخواستند از زخمهای شان حرف  
 بزنند زخمهای که هر روز بیشتر التهاب میگرفت  
 و درد آن شدید تر میشد. اوسکار سیند وقتی  
 میدید یکتا از مسفران نوحید و خسته شد.  
 بوی میگت بزودی برین مشکلات چیره خواهیم  
 شد. اوسکار هر روز این جمله را تکرار میکرد  
 تا باری کودکان را جرئت داده باشد. اما  
 مشا سفانه هر روز توام با هوای سرد  
 بیایان میرسید بدون آنکه بهدف رسیده باشند  
 سنا بالای سرشان صدای غرش طیاراتی را  
 میشنیدند که مصروف جستجوی آنان بود.  
 اوسکار وقتی صدای طیارات را میشنید میگفت  
 آنجا پشت فرمان طیاره حتما برادرم نشسته  
 و ما را مینالد.

هر وقت صدای غرش طیاره از فضا بگوش  
 شان میرسید فریاد کمک میکشیدند ولی صدای  
 شان در حلقوم شان خفه میشد از فضای خفه  
 کننده اسمکاس تولید نمیکرد. حتی  
 بعضا دستمال های خود را بهوا در اهتزاز می  
 درآوردند هر چند که فضای جنگل راغبسار  
 غلیظی پوشانده بود. اما همینکه صدای طیاره  
 خاموش میشد لحظه بیکدیگر بانگهای تردد  
 نومییدی نگاه میکردند اما گلایدی کوچک و زینا  
 نمیگذاشت نومییدی بر آنان چیره گردد و لهذا  
 میگفت ما باید حتما به نجات خود امیدوار باشیم  
 بلاخره ما را نجات خواهند داد چون حتی یک  
 دانه گوگرد با خود نداشتند لهذا نتوانستند

آتش مشتعل گردانند تا باری برای طیارات  
 اکتشافی کمک کرده باشند. خوراک شان نیز  
 پایان رسیده بود و آب شفاف و مشروب  
 نیز محروم بودند. اوسکار سیند ملتفت میشد که  
 اگر جرئت شان سلب نشده اما نیروی شان به  
 تحلیل رفته بود.

باز هم سیند برای تقویت قلب قضا زدگان  
 خرد سال گفت در هر صورت ماعلیه این  
 مشکل خواهیم جست.

بقیه در صفحه ۶۵



سیندیه کوچک که ۹ سال عمر دارد ولی خیلی  
 دلاور بود.



هرمالینه چارده ساله که باهانش ورم کرده و نرسد راه رفتن را نداشت

شان نمی رسیدند. گاهگاهی توت زمینی وحشی  
 میافتند و گاهی هم جوز جنگلی بدست می آوردند  
 نمی همه این چیزها با احتیاط تمام جمع آوری  
 میکردید.

در ضمن راه پیمایی متوجه شدند که وضع  
 گیتی وخیم تر شده میرود زیرا دیگر یارای  
 حرف زدن نداشت و از ران پیش هنوز هم خون  
 جاری بود.

گیتی از درد خود حرفی نمیزد ولی همه  
 و متوجه شدند که وضعش روبه وخامت میگذارد  
 و برخی اوقات وقتی یکتا از دوستانش او را  
 تکان میداد ناله سر میداد و ضمنا فاصله های  
 بیپوس شد نش نزد یک ترم میشد.

اوسکار سیند بران شده که بر طبق خواهش  
 گیتی به سرعت رفتار قافله اندکی بیفزاید  
 اما سیزیل فریاد برآورد که کاکا اوسکار  
 اینقدر تیز نروید ما شما را دنبال کرده نمیتوانیم  
 و او سکار ناگزیر شده که به تبعیت سیزیل  
 کوچک بار دیگر از سرعت رفتار خود بکاهد.  
 اوسکار میترسید راه را گم کرده باشند.

در امتداد کوره راهی که بسوی هدف احتمالی  
 پیش میرفتند مارهای زیادی جلو راه شان  
 پیدا میشد اوسکار با چوبی که در دست داشت  
 همه را بیک ضربت کاری از بین میبرد و کودکان  
 قضا زده با چشمان حیرت زده اجساد مارهای  
 بیجان را تماشا میکردند ولی عکس العملی از  
 خود نشان نمیدادند.

شدن تا اجساد رفقای مرده خود را تار سیند  
 به آبادی به دوش بکشند ولی بعداً ملتفت شدند  
 که از عهده این کار نمیتوانند برآیند لهذا  
 اجساد را جایجا در جنگل ترک کردند و خود  
 راه افتادند.

طریقی که آنان میپیمودند کوهستانی بود  
 و هر بار قدمی روی آن میگذاشتند میلغز میدند  
 و این کار چندین بار تکرار میشد که خود مستلزم  
 نیروی زیاد بود. گیتی یارای راه رفتن نداشت  
 باید او را بهوش خود حمل کنند به این ترتیب  
 گلایدی و اوسکار انتقال او را به نوبت بهوش  
 داشتند. گیتی از متورم شدن زخمهای خود  
 سخت رنج میبرد ولی گلایدی و اوسکار او را  
 تسلیت میدادند و میگفتند بزودی روبه بهبود  
 خواهد گذاشت.

سیزیلا هنوز چند ساعتی راه نرفته بود که  
 بوتهایش را از دست داد و دیگر نمیتوانست روی  
 زمین سنگزار جنگل قدم بردارد. اوسکار دویرا  
 در بغل گرفت این کار خوش سیزیلا آمد چنان  
 گفت وقتی به شهر خود رسیدم عکسها و ماجرای  
 مادر مطبوعات نشر خواهد شد.

روز هوا اندکی گرم شد. چون با هوای گرم  
 متاد بودند لهذا برای شان تحمل ناپذیر نبود  
 هر جا آب ایستاده ای می یافتند فوراً خود را خم  
 میکردند و هر چند کثیف و طعم ناگواری میداد  
 با آن رفع عطش میکردند. برای قورباغه ها این  
 موجودات با آشنا می نمود و لهذا بانزدیک شدن

هواسم بارانی این چنین هوای نامطلوب معمولاً  
 وجود دارد.

اوسکار سیند بیدار بود. کدام موضع  
 پشت بدنش سخت درد میکرد. ولی چون دواهی  
 وجود نداشت لاجرم جز اینکه خود را تلقین کند  
 راه دیگری وجود نداشت.

من اصلا به استقامت ایسکوزاسین پرواز  
 میکردم و این محل را بخوبی میشناسم لهذا  
 از اینجا چندانی فاصله نداریم.

اما درین جنگل وحشی حتی پیمودن ۱۰۰  
 متر نیز یک فاصله بعید و طولانی گفته میشود  
 از جانبی هم کونلهای صعب المرر وجود داشت  
 که رسیدن به ایسکو زاسین را دشوار میساخت  
 و اوسکار سیند همه این حرفها را میفهمید  
 ولی به کودکان چیزی نمیگفت.

وقتی خانه برسیم سوژه مطبوعات خواهیم  
 شد.

فردای آنهمه اصحاب و وسایلی را که به درد  
 شان میخورد از کابین طیاره بیرون کشیدند.  
 اینها عبارت بود از چند پارچه نان خشک  
 چند پارچه کیک و چند دانه چاکلیت. تمام  
 مواد غذایی گروه قضا زده ما را درین مسافرت  
 طولانی و دشوار همین سه چیز تشکیل میداد  
 و اینها بهیچصورت برای آنان که انجام آن  
 مجبور بود و متأسفانه که این کلچه و کیک  
 با بوی نامطبوع بنزین نیز عجب بود. نخست  
 دو بستره از کابین طیاره بیرون کشیدند و بر آن



# چهرانات چهرانات چهرانات

## کشتی جالب



این کشتی شفاف که قسمت زیرین آن کاملاً هموار میباشد بیشتر مورد استفاده ماهیگیران و شناگران آماتور و جوان قرار گرفته میتوانند این کشتی جالب که گنجایش یک یا دو نفر را بیشتر ندارد قسمت زیرین کشتی از یک نوع پلاستیک محکم که دارای شش میلی متر ضخامت میباشد ساخته شده است و جدار آن از نیلون تهیه شده که توسط نیو پرن پو شنا نیده شده که دارای مقاومت زیاد در برابر امواج و تصادم های احتمالی میباشد.

هنری خویش کلاذ نو را شهر کوچک و کتیف و غیر قابل زیست دیدم ولی در ماورای شهری چنین طبیعت سرشار از زیبایی ها و تابلو های جالب شاهکار دست توای طبیعت چون ستاره ها انوار امید بخش شانرا به اعماق هستی هنری می تا بایند.

در این آوان او با پنسل کوچک هر روز تصویر بزرگ از زندگی مردم خویش ترسیم میکرد.

کوچه مزد حم مملو از گارگران دهنده سوی کار یادر حال مرخصی، و ترین روشن مغازه ها، دکا کین و جا ده های نیمه روشن، مریضان منتظر در مراکز صحنی، ایستگاه های ریل و باز هم جاده و کتله های مردم.

ژونون

تهیه کننده سید احمد شا شامل

## خستگی یادشمن جان ۴۵۵

اطمینان داشته باشید در جسمتان نقص وجود دارد به مدت چند روز پیروی از این پروگرام از بین نرفت هر صبح به تمرین های ورزشی در هوای آزاد بپردازید غذا های سبزه اما نیرو بخش میل کنید به قدر کافی خستگی است.



پارها اتفاق افتاده که گفته اید: «بسیار خسته میباشم»... خستگی به دنبال یک پیاده روی طولانی و یا پرداختن به یک کار سخت طبیعی است. اما وقتی چنین نیست، در جستجوی علت آن باید برآیم، مخصوصاً اگر بی دردی تکرار شود.

هنگامی که از خستگی ظاهر را رنج میبریم کتاب یا مجله ای بدست میگیریم که بخوانیم اما توجه ما را جلب نمی کند و دوباره آنرا به سوئی می اندازیم.... و قتیکه از ما برای یک بازی دعوتی به عمل می آید به خود شوق حس نمی کنیم.

نمیدانیم که چرا چنین احساس داریم و نمیخواهیم چنین احساس نیز داشته باشیم، در این صورت به جست که راه های رهائی از آنرا با هم بررسی کنیم.

۱- یک معاینه جسمی به عمل بیاورید. امکان دارد که این احساس خستگی و تنبلی به سبب نقص یا ایرادی در جسم باشد در این صورت مراجعه به دکتر یک سوال حتمی است اگر دا کتر اطمینان داد که نقص عضوی ندارید لازم است به کاوشگری در اندیشه و روح خود بپردازید. چنانچه اهل مراجعه به دکتر نیستید برای اینکه

## هنرمند بزرگ با پنسل کوچک

تصویر گاهی دردیگور تیاتر و زمانی هم بشکل داستان های مصور از پیر تاجوان را محضوظ گردا نیسده است.

نقاشی های او در آثار ویکتور هوگو، در نندا رتون های پاریس ماسکو و پاو لیون ایکسیو ۵۸ در پرو کسل و غیره زینت بخش جالب ترین پروگرام جهانی شده است.

کارل سو سک در ۱۹۱۵ در شهر معروف (کرو سیلاوی) که در جنب شهر بزرگ و معدنی کلاذ و نو موقعیت دارد پا به عرصه وجود گذاشت و مکتب هنر های زیبا را

به انجام رسانید و سپس داخل اکادمی هنر های پراگ تحت نظارت پرو فیسوران ویلم نوویک و یا کوپ او بروسکی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۵۸ او خودش مو فوق احراز کرسی پرو فیسوری گردیده و شاگردان بیشمار درین رشته تربیه نمود.

اولین نندار تون آثار خویش را در کلاذ نو جا نیکه در آن پرورش یافته و تا حال در آنجا بسر میبرد بمعرض نمایش گذاشت. او زمانی اظهار داشت: من در اولین مراحل شروع فعالیت های



کارل سو سک

ملی برای کارل سو سک نقاش چیره دست چک تفویض گردید. چنین پیش آمدی هرگز موجبات تعجب مردمان هنر دوست که شاهکارهای این هنرمند محبوب را مادمی در



# مغاره نشینان

## ارتفاعات

### قره کمر ده هزار سال قبل از امروز

#### رازهای از دل باستان

کمر در ۸ میلی شمال آبیگ (سمنگان) بین بل خمری و تاشقرغان در مجاورت قریه افتاده که بنام (سرکار) یاد می شود و در دامنه های جنوب شرقی کوهی قرار دارد که بر دهکده مذکور در اقیانوس شمال (آبیگ) حاکم است. ارتفاع این غار از سطح دریا ۲۳۰۰ فوت و بلندی آن از روی جلگه ۲۴۵۰۰ فوت می باشد علت وجود این بناه گاهای کوهی در ارتفاعات نخست ترس انسان از غافل گیر شدن از حیوانات درنده و دیگر داشتن چشم انداز روی جلگه بوده که به مقصد پیدا کردن و تعقیب شکار مود واقع میشد چنانچه داکتر کون در مورد چشم انداز وسیع غار قره کمر چنین میگوید .

از آنجا نیکه تا چندین میل پهنای دره را می توان دید و برای شکاری ها نقطه بسیار مساعدی بود که شکار خود را خوب دیده و خوب تعقیب می توانستند همچنین چون رخ غار بطرف جنوب است لهذا تمام روز از روشنی آفتاب روشن و گرم میباشد. هکذا آب نیز در نزدیکی این مغاره وجود دارد که حیوانات به کثرت در گرد و نواح آن تردد دارد علاوه برین مزایا در روز گاران قدیم که مغازه مسکون بود مواد سوخت وافر هم در ماحول آن پیدا میشد. احجار کوه از سنگ های نرم ترکیب شده و از نظر تشکیلات طبقات الارضی به طبقه (زور اسیک) تعلق پیدا می کند .

در تمام طبقات خاک این مغاره آثار زندگانی مشهود است . از استخوانهای حیوانات و ابزار سنگی چقماق هویداست و می توان ادعا کرد که مغاره مذکور در تمام طول دوره بقیه در صفحه ۵۹

خاک افغانستان ، خاکست کهن و باستانی که مراتب قدمت آن در ماورای اسیق قرون و هزاران سال گذشته پنهان است .

حافظه تاریخ مراتب اولیه شهرت این سر زمین کهن را بیاد ندارد و این داستا نهی تاریخی تاجانیکه به حماسیات و کارنامه های رزمی قهرمان سلف و پهلوانان نامی مربوط است یک سلسله خاطره هارا بما رسانیده که مطالعه آن بختی است جداگانه و بسیار دلچسب چنانچه دانشمندان در باره زندگانی اولیه و دوره زندگانی بشری در مغاره های مرتفع کاوشهای نموده و نتایج این مطالعات و کاوشها را برای آگاهی بیشتر انسانها بدسترس خوانند گمان گذشته اند و طوریکه شواهد تاریخی و وضع اقلیمی و جغرافیایی کشور ما نشان می دهد انسان هادرین دوره بناگاهها خوبی در دامنه ها و کمر های کوه ها و دامنه های جبال هندو کش (بیشتر در حصص شمالی که دارای دره ها و جلگه های وسیعی بوده و برای زندگانی مغاره ای مساعد تر میباشد) داشته اند .

مغاره نشینی به نحویکه ذکر کردیم از پنجم هزار سال باینطرف در صحنه آسیا معمول بوده و بعد از ۴۵۰ هزار سال در ۵۰ هزار سال اخیر باشکاریان غار نشین در بسیاری از نقاط آسیا منجمله در چین، افغانستان، و ایران مواجه می شویم در افغانستان نام « قره کمر » به مرآت بدربحث زندگانی مغاره نشینی زیب اوراق تاریخ گردیده و تحقیق و کاوشهای راکه درین قسمت (داکتر کارلتن کون) متخصص امریکایی قبل تاریخ نموده قابل تذکر است غار قره

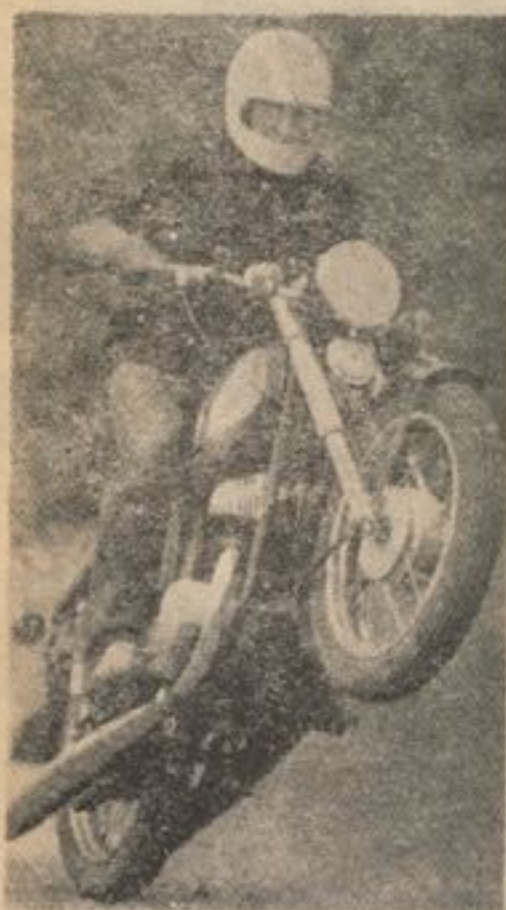


# چهرات

# چهرات

# چهرات

## جوانان و سرگرمی های خطرناک



بسیاری از جوانان از بهترین وسایه ترین وسایل ترا نسپورتی و حمل و نقل ، خطرناکترین تفریحات و سرگرمی هارا میسازند البته تفریحات و سرگرمی به عقیده خودشان .  
 مو تر ساینکل یکی ازین جمله وسایل است که مصرف کم دارد و در عین زمان دارای سرعت زیاد .  
 بیمون فاصله دراز با وقت کم و مصرف کم از نگاه اقتصاد نیز قابل بحث است .  
 ولی یک عده جوانان ازین وسیله بشکلی استفاره میکنند و آنرا برای خویش یک وسیله سرگرمی دانسته خطرناکترین حرکات را با آن اجرا می نمایند که بعضا این حرکات موجب دلخراش ترین واقعات گردیده که منجر به ازین رفتن دست و پا و حتی مرگ میگردد . پس کوشش شود که از آن بشکل معقول استفاره گردد

## زیبائی از نظر فلاسفه

زیبائی دلپسند است . مواظب باش فریبنده نباشد ...  
 سیرت خوب بهتر از صورت خوبست . . . . .  
 (۱) (تانی)  
 همه کس در موقع زیبا بی گسل را میبیر ستند ولی آندم که بزمردده شد بخاک زاهش می افکند ...  
 (۲) (فنلن)  
 هر زن مظهر عشق و زیبا نیست و جاهت در روح باتقوی مثل آینه است که عالم را قشنگتر جلو گر میسازد ...  
 (۳) (مادام دونکر)  
 و جاهت و زیبا ئی برای زنان یک موهبت عمومی و خدا داد است . . .  
 (۴) (فیشکو)  
 جمال بهترین توصیه و سفارش نامه است ...  
 (۵) (ارسطو)  
 کمتر زن زیبایی است که بیک دوستی ساره قناعت می کند ...  
 (۶) (آبل دوفرن)  
 زیبایی باید بخودی خود جلو ه کند ، خود سازی قابل دوام نیست  
 (۷) (پارس)  
 یک زن زشت فقط نصف زندگسی میشناسد .  
 و جاهت زن را از تناسب اندام وی باید سنجید ...  
 (۸) (ولامید)  
 فر ستنده نریمان -

## این دوستان نوشته اند



شا غلی امین الدین خرم



شاغلی فریدون اسلمی



شاغلی عبد الرحیم افغان



شاغلی احسام الدین «امیری»

قدرت است و توان اجازه میدهد در پیشبرد هر گونه پلان های اجتماعی ما، که ضامن سعادت، خیر و تر قسی کشور مان است کوشش کرد که تا این پلان های عام المنفعه دولت جمهوری مان تحقق یابد ...  
 چگونه میتوان وقت از دست رفته را باز بدست آورد عنوان مضمونی راجبران کرد .  
 است از بنا غلی فریدون اسلمی متعلم صنف دوازده لیسه نادریه . . البته ناممکن است که انسان وقت از دست رفته را دو باره بدست آورد ، اما امکان دارد که در اثر زحمات و کوشش های زیاد عقب ماندگی ها راجبران کرد .

بنا غلی عبد الرحیم افغان متعلم صنف دوازدهم لیسه حبیبیه در باره نقش جوانان در اجتماع مینوسد . . . جوانان که نیروی واقعی یک کشور اند باید ملتفت بار سنگین خود باشند که وطن از آنها چه انتظاری دارد و مردم ما به آنها به چه امیدی چشم به راه اند که این جوانان چه کار ها میکنند . . .  
 شاغلی احسام الدین مامور شعبه آفستیت مطبعه دولتی نوشته است «یک جوان واقعی باید کار کرد ، تا که از سر مایه گران بهای ایام جوانی بهره مند اند به پیش رفت ، تا مملکت عزیز را به شاهراه طرفی سوق داده و تساجا ییکه



# فابریکه نساجی بگرامی

## محمود طرزی

طرزی در هر گوشه حیات مستقل ملی افغانستان انعکاس میکند، از تاسیس و تحکیم روابط دوستانه با کشور های دوست گرفته تا اصلاحات سیاسی و اجتماعی در کشور. او تمام فعالیت های سیاسی اجتماعی علمی سادبی خویش را بر سر ضد استعمار و امپریالیزم متوجه ساخت مخصوصاً کار پوبلیسیستیک او متضمن مطالب ارزنده و آتشینی درین زمینه میباشد.

بدین ترتیب این چهره برجسته سیاسی، ادیب و متفکر سپهر دانش پرور و مبارز سلحشور ضد استعمار و امپریالیسم محمود بیک طرزی، حیات ثمر بخش و افتخار آمیزی بسر برد. مردم افغانستان او را با احترام عمیق یاد میکنند و به آتش دل بستگی نشان میدهند.

این موضوع قابل یاد آوری است که اخیراً پس از استقرار رژیم جمهوریت در افغانستان به بررسی آثار محمود بیک طرزی و بحث پیرامون افکار و اندیشه های او اهمیت خاص داده شده و در راه معرفی شخصیت ملی اومساعی فراوان بکار میرود.

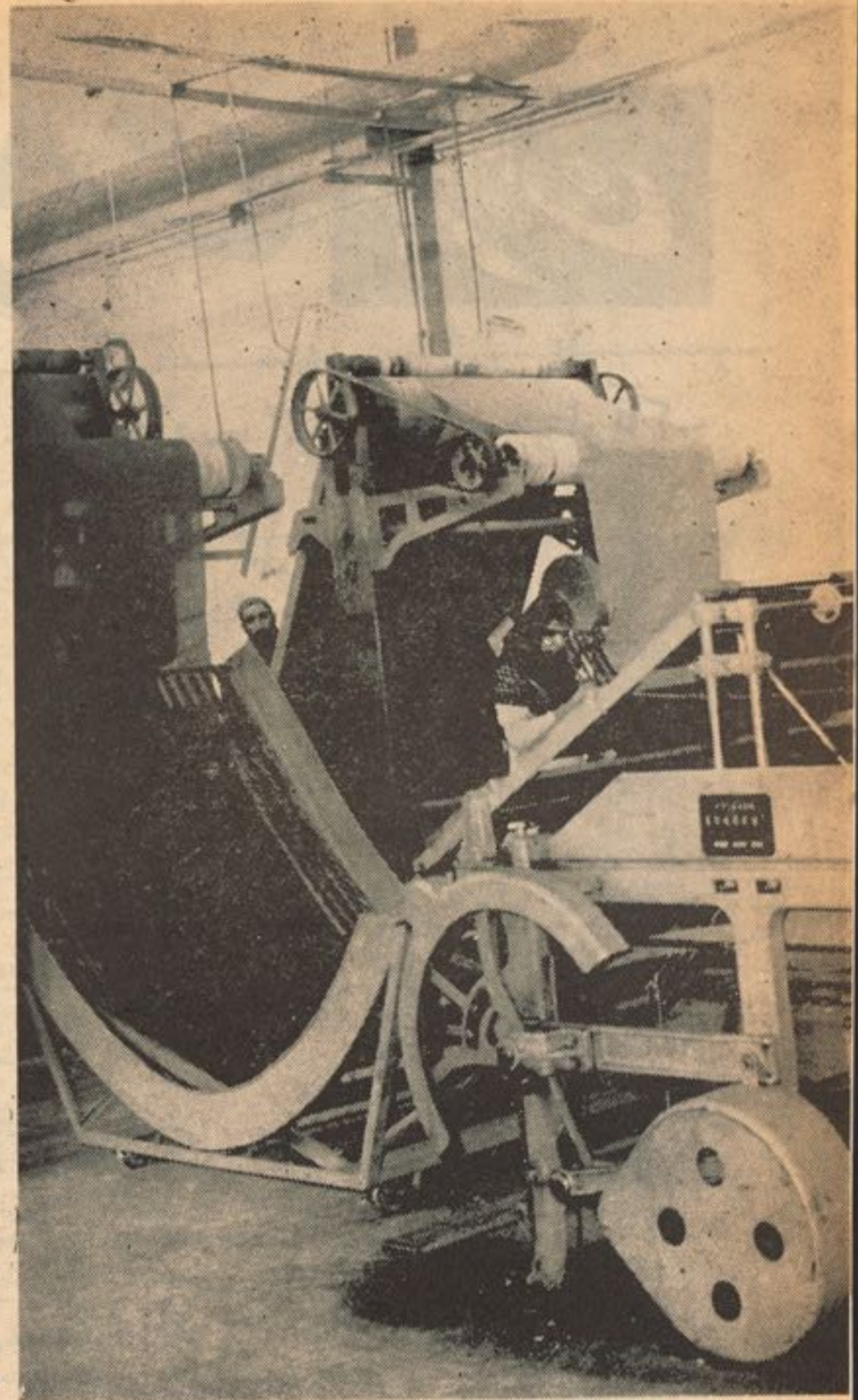
عندالموقع از طرف نمایندگان وزارت معادن و صنایع و اولیای امور هرولایت نظارت و مراقبت به عمل می آید تا تاریخ منسوجات مذکور به یک پیمانہ معین نگهداشته شود. شاعلی رئیس در باره شعبات تخنیکسی فابریکه چنین گفتند:

شعبات کهدر این فابریکه مصروف تولید اند عبارت اند از شعبات شانہ، فلیته، نختابی، تپه بافت، تنسته، آهارنخ، شعبه بافت رنگ آمیزی پارچه های نخی، تاپه کاری و فنیشنگ که هر یک از شعبات فنی مجهز با لابراتوار های مخصوص تخنیکسی بوده و تمام امور مربوطه به این فابریکه را جوانان لایق و با استعداد دختر و پسر افغان به عهده دارند.

شاعلی رئیس چنین افزودند:

در ده ماه امسال یازده میلیون و سه صد هزار متر پارچه در فابریکه تولید شده است. موصوف گفت علاوه از فروش تولیدات امسال پنجاه هزار متر از پارچه های سالهای گذشته نیز بفروش رسیده است.

همچنان اضافه نمودند: فابریکه از فروش منسوجات در ده ماه امسال دوصد میلیون و هفتصد هزار افغانی بدست آورده، همچنان از مدرک فروش دوصد و هفتاد و پنج تنسخ به بافندگی های کشور هجده میلیون و یکصد و شصت هزار افغانی گمائی نموده است.





اناطولیه شهر انقره (انگورا) درمحل حکومت مرکزی گرد آمده بچنگ شروع کردند از میر راز یونانی ها واپس گرفته و جهت استرداد جاهای گرفتگی داخل اقدامات شدو باتر يك صلح نامه ترکیه موجوده راز دول متحدین واپس اخذ کردند در ۱۹۳۳ حکومت ترکیه بیک جمهورییت تبدیل وانقره بجای استانبول مرکز حکومت قرار داده شد .

تمام السنه خارجی از رسمیت خارج ولسان ترکی اعلان و طرز تحریر آن بصورت لاتین درآورده شد . مطابقت جزیره نمای ترکیه، آسیای صغیر درسیاست آسیا واروپا مقام بلندی را داراست زیرا جزیره نمای مذکوررا ازسه طرف ابغار احاطه کرده که از نقطه ای نظر تجارت در راه های تجارتهی خیلی مهم میباشد و برای اروپا بیان منزلت يك دروازه آسیا راداراست اینا های مهمی که ازین ابغار تشکیل شده است باسفورس بحیره مار مورا ودره ای دانیل میباشد .

از مملکت در تابستان بسیار گرم خشک و دارای باد های خالکالود میباشد حصه شرقی آنکه نسبتا بلند تر است بنام سایبریسی

قوی و سر سختی است و تا حریف رازیرپا وپاسینه خود از حرکت باز نماند آنرا واگلداز نمیشود . قسمت های مرکزی و شرقی ترکیه زمین های بایرو خشکی دارد از اینرو جمهورییت

ترکیه برای سر سبزی کشور خویش کوشان است در حال حاضر ترکیه ۷ پارک ملی که پنجاه هزار هکتار ساحه را احتوا میکند دارا است و ۲۵ ساحه بزرگ جنگلی برای استراحت و تفریح توریست ها اختصاص داده شده است در نزدیکی بحیره مارمورا پارک پرند گان رابه ساحه ۵۲ هزار هکتار ریزرف شده است که میتوان بهترین پرند گان ترکیه و جهان رادر آنجا یافت .

بقیه در صفحه ۶۳



بقیه صفحه ۵۵

## قره کمر

ترکیه موسوم و بنا بر آن سرد و بارندگی آن بصورت برف میباشد زمستان آن شدید و بعضی اوقات تا پنج ماه راه هانسبت کثرت برف مسدود میباشد .

ترکیه هنوز هم کشور زراعتی بوده و تقریبا ۸۰ در صد جمعیت این کشور در دهات سکونت دارند منجمله ۳۷ میلیون نفوس این کشور ۱۱ میلیون آن در زراعت مشغول اند که میتوان آنرا در نواحی اناطولیه مشاهده کرد ودهات ترکیه خواص و ساختمان خاص دارد که میتوان کمتر مشابه آنرا در سایر کشور ها یافت .

یکی از بازیهای ملی و عنعنوی ترکیه شتر جنگی است شتر جنگی در ترکیه مرکزی عمومیت داشته آنها شتر های قوی را انتخاب و در بالای سبزه زاری آنها را بچنگ می اندازند شترها باکله و گردن بچنگ پرداخته تا آنکه یکی از آنها از پا در افتاده طبیعت که جنگ مدت زیادی رادر برمی گیرد زیرا شتر حیوان

که شکل طبیعی آن دست نخورده و نظاهر آنرا در اروپا ، امریکا و آسیا معمولا به اصطلاح علمی افزار دوره (موسترین) میخوانند و به افزار انسانهای تپ (نه اندر تال) ارتباط پیدا می کند . باشند گان قره کمر در مرحله دوم زندگانی خود مرحله سوم حیات ایشان را نشان میدهد درین دوره تیغ های چقمافی بسیار زیاد داشتند که در عمق نیم متر قشر طبقه اولی مفاره بسه مشاهده رسیده . درین مرحله به شکار نیمه ماهر تر شده و در دادن آتش را با سنگت چقما ق فرا گرفتند و مفاره نشیمن خویش را با آتش گرم مسی ساختند . سوبه زند گانی این مفاره نشینان در دوره سوم بادوره دوم چندان فرق نداشت در آخرین دوره افزار سنگی شبیه افزار دوره متوسط حجر (مزدلی تیک) دیده شده است . ناگفته نماند در مرسو یات مفاره پارچه های تیکر ظروف سفالی به مشاهده رسیده و از

خلال آثار مکشوفه این مفاره چنین استنباط می شود که زندگی درین مفاره به مراحل اولی عصر قدیم سر میخورد . و قرار سنجنش اصولی جدید تجزیه (کاربن نمره ۱۴) که روی پارچه های زغال غار مذکور در فلاذلیا و شیکا کوبه عمل آمده قدیم ترین مراحل اشغالی غار مذکور بین ۵۰۳۰ هزار سال قبل از امروز قرار میگیرد . و تا حوالی ده هزار سال پس از امروز شکاربان در قره کمر بودو باش داشتند . تجزیه کار بن نمره ۱۴ با ظهور دوره های قدیم و متوسطه و جدید حجر در افغانستان موافقت خوب نشان میدهد . زیرا در حوالی ده هزار سال در اکثر نقاط آسیای غربی حیات دوره غار نشینی تمام شده و دوره جدید حجر شروع شده است و این نتیجه بدست می آید که در حوالی ده هزار سال قبل شکاربان هندو کش از پناه گاهای مرتفع کوهی برآمده و بطرف جلگه ها وادی رودخانه های بزرگ بحرکت آمده اند .



# نشش كودك ویک پیلوت

شان تمام است و مخصوصاً کیتی درین میان قطعاً جان سلامت نخواهد برد. باران همچنان بسیاری و رعد میفریاد و اوسکار از شاخه درختان خرمای وحشی سایه بانی ساخته و کودکان را درینا آن آهسته آهسته حرکت میداد و لسی باران بحدی شدید بود که این برکها جایز را نمیگرفت.

روز هفتم روز واقعا دشواری برای فضا زدگان بود و هنوز چند قدمی نبرداشته بودند که در مقابل خود کلبه ای را مشاهده کردند بنظر آنان هیچ کلبه رابه چنین زیبایی و شکوه



داد. رهتو خبرنگار شترن از وپرسید - واما درباره اطفال چه میگوید؟ - البته همیشه روز های تعطیل را پیمان برسد بار دیگر کودکان مکتبی را برای ادامه درس شان به محل سابقه خواهم برد. در حال حاضر کودکان در فارم حیوانات پدران شان مشغول تغریح و وساعت تیسری هستند زخمهای ناشی از مسافرت اخیریه سرعت التیام یافت کیتی کوچک در قبرستان پدری اش بخاک سپرده شد و بارانها بهاری تیرتات خود روی قبر او مجال نموی بیشتر داده است. هم جان اجساد دوتفر دیگر که عبارت از انشو نیو سمون و جان وین گارت بودند نیز بخاک سپرده شدند.

اوسکار سیندر به خبر نگار شترن گفت: - خدای واسپا سگزارم که کودکان مخلوق فراموش کاری هستند و مرارت گذشته را زود از خاطر می برند. اوسکار سیندر به پاسی نجات عده ای از کودکان به حیث قبرمان ملی پیرو برگزیده شد و مطبوعات از بوبه قدردانی تجلیل کردند.



از دست به چپ کسو دک اولو دوم که هیچ جراحت نبرداشتند و کودک ایستاده در عرض راه جان داد عکس پاتین از طرف چپ نفر اول. اوسکار سیندر پیلوت طیاره بود که حالا قبر مان ملی پیر و لقب گرفته است کودک سوم و پنجم در قطار اول در عرض سقوط طیاره هلاک شدند.

## انلیش

## ژوندون

**رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی**  
**مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا**  
**معاون: پیغله راحله راسخ**  
**مهمتم: علی محمد عثمان زاده.**  
**تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵**  
**تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹**  
**تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹**  
**تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳**  
**سوجبور ۲۶۸۵۱**  
**تلفون ارتباطی معاون ۱۰**  
**تلفون منزل معاو ن ۴۰۷۶۰**  
**مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴**  
**آدرس: انصاری واپ**  
**وجه اشتراک:**  
**در داخل کشور ۵۰۰ افغانی**  
**در خارج کشور ۲۴ دالر.**  
**قیمت يك شماره ۱۳- افغانی**

### پدری خود رسیدیم .

اما دیگران محزون بودند زیرا جسد بیجان کیتی کوچک هنوز از نظر شان دور نشده بود. مثل اینکه مرگ. کیتی کوچک در عسروق و شرابین دیگران تازه کار خود را کرد زیرا دفعتاً همه به گریه افتادند و در آغوش یکدیگر پناه بردند که معلوم نبود این گریه وزاری از ناحیه ضایع هم سفر شان بود و یا اینکه از مرگ جان سلامت برده بودند. از اوسکار سیندر در بینه طیاره ای بربیک شفاخانه شهر کوچکی انتقال یافتند زخمش گندیده و باها ورم کرده بود. دکتور معالج شفاخانه وقتی از معاینات طبی آنان فارغ شد گفت که با تعجب حالت مزاجی شان با آنهمه رنج و زحمتی که دیده اند بسیار هم فوق العاده رضایت بخش است تنها اوسکار سیندر رابه لیمبا (پایتخت پیرو) انتقال دادند چونکه احتمال میرفت که قسمت داخلی بدنش آسیب دیده است.

### تصمیم جدی اوسکار:

اوسکار فعلاً در بیک شفاخانه نظامی لیمبا تحت معالجه قرار دارد وی می گوید همیشه شفاخانه راترک بدم بلافاصله و طیفه گذشته خود را دنبال خواهم کرد و کودکان را برای مزید تدریس به محل سلیقه شان انتقال خواهم

### به خاطر نداشتند .

اوسکار سیندر رو بسوی کیتی کرده فریاد برآورد . کیتی! دیدی که بلاخره بر مشکلات پیروز شدیم . و کودکان فریاد شادمانی برآوردند و کسار لوس کوچک بسوی کلبه بدویدن شد یکبار افتاد از زمین بلند شد و مجدداً بسوی کلبه بشتافت ولی کیتی دلآور این چیز هارادیده نمیتوانست زیرا بار دیگر از حال رفته بود. شخصی که درین منطقه وحشی بسر میرد جاکینتو نام داشت او فوراً متوجه شد که حال کیتی خوب نیست فوراً او را بدوش انداخت اما متأسفانه وی قایل حمل نبود جاکینتو باتال گرفت این کودک بی توانمیس لحظه جان داده است .

منطقه ای که اوسکار و هفت کودک بعد از یک هفته راه پیمایی قطع ۳۵ کیلو متر به آن رسیدند کاف نام داشت. اوسکار سیندر حق بجانب بود که اوسکار این از محل حادثه چندانی فاصله نداشت. بایک طیاره یک ماشینه عازم اوسکارین گردیدند در عرض راه سبزیل کوچک پیوسته تکرار میکرد . - کاکا اوسکار! بلاخره واقعا به کاشیانه

### این حرف بار دیگر درد چشمان کیتی کوچک

بارقه امید رابه درخشش درآورد اما زخم های رویش که آماسیده بود دیگر شناخته نمیشد. روز هایکنواخت سپری میگردید و گامی راکه برمیداشتند مینداشتند پشت این اشجار بلاخره ایسکو زاسین نمودار خواهد شد ولی دریغ که پیش یک سلسله درختان درختان دیگر از گریبان جنگل سر میکشید خلاصه اینکه شب های طولانی توام با بارندگی توقف پیرو سردی هوا همه دست بدست هم داده زندگی را برای شان رقت بار ساخته بسود مخصوصاً وقتی که شبانه صدای یگان حیوان وحشی در سکوت وحشتناک جنگل میپیچید بر مقدار پاس شان می افزود. اوسکار سیندر یکی از شبها را خیلی طولانی و پیاپی ناپذیر فکر کرد و آرزو میکرد که بلاخره شفق بدمد و این شب پیاپی برسد. ناله کیتی رامیشنید. آهسته آهسته این هراس بدش راه یافت میداد جنگل رادور زده باشد و به این ترتیب تمام کوشش شان بیسوده ثابت گردد.

### روز هفتم دفعتاً جلو کلبه ای رسیدند

روز هفتم راه پیمایی شان نیز رسید و اوسکار سیندر کاملاً متیقن بود که دیگر کار



# عکسها

سوفیا لورن

## من یک مادر چهل ساله هستم



سوفیا لورن هنر پیشه مشهور و طناز سینما با وجود آنکه اکنون یک زن چهل ساله است، اما هنوز هم با نگاه های جذاب و جسارت هر چه بیشتر در فلمهای مختلف حصه میگیرد.

وی اخیراً در فلمی «بنام له پیه» دیوکانگستر» در حالیکه لبها سر مخصوصی دربر نموده بود حصه گرفت. تهیه این فلم از دیر وقت در نظر گرفته شده بود. سوفیا که چندین پیش با «کار لوپونتی» همسرش و دو طفلش که برای سوفیا بیشتر از یک افتخار اند به روم آمده بود چهلمین سال تولدی اش را جشن گرفت.

سوفیا یابین ستاره معروف سینما میگوید: «من یک زن چهل ساله ام و از آشپزی خیلی خوشم می آید».

## رومی شناید روستاره معروف آلمانی بیر کار دوریست

رومی شناید روستاره معروف سینما به هنر پیشه آلمانی «بیر کار دوریست» گفت:

«از شما بسیار خوشم می آید». وی این جمله را در مقابل کمره های تلویزیون که فلمی را بنام «تک شو» تهیه مینمود به هنر پیشه آلمانی گفت اما «دوریست» به گفتار شنایدر اعتمایی نکرد و در زمینیه پاسخی ارایه نمود و همانطور در برابر نقش اش باوفا باقی ماند. «دوریست» نسبت یک سرقت، سه سال رادر زندان سپری نموده و دیگران خاطر هایش را قصه می میکنند.



«دوریست» بعد از اینکه نقش «مارلون براندو» را در یک نمایش ماه تیاتر بنام «بوشوم» بازی کرد. نسبت مو فقیه او زنگ تیلیفون اش یک لحظه آرام نمیگرفت.

## اختراعات و اکتشافات

اجرای این عملیه کامپیوتر از وقوع زلزله، منطقه و تمام خصوصیات آن خبر میدهد. چنین کامپیوتر ها برای ساختمان شهر ها و غیره امور ساختمانی در آینده مورد استعمال زیاد پیدا خواهد کرد.

آیا وقوع زلزله را میتوان پیشگویی کرد. دانشمندان ایتالیایی برای پیشگویی از وقوع زلزله از کامپیوتر استفاده می کنند به ترتیکه به ساختمان حافظه ماشین کامپیوتر تفصیل و فروع دو هزار زلزله را با تاریخ وقوع زلزله منطقه، وضع جغرافیایی، قدرت زلزله، کوردینات و غیره خصوصیات زلزله را که از سال ۱۸۹۰ تا حال در ایتالیا رخ داده در آن جامیدهنما



# زبان شیرین

نوشته: ع - د

## حسادت

... از آنشب به بعد که نخستین پرتو انسانی در دلهای یک دیگر ما تابید روز عاشقها میسرورت بخش و حزن انگیزی بر ما گذشت و خاطرات تلخ و شیرینی یادگار گذاشت نمیدانم که یا دست است در یکی از شب های تابستانی که به محفل دوستی حاضر بودیم و میان خرمی از گلها بزمی آراسته بودیم وقتی خواستی بمن بفهمانی دوست قدیم چون بنده کهن کیستی بیشتر است مرا چندان نپذیرفتی و تا آخر با آنکه رندانه از تو گرفته بودم گرم گرفتی و بر من آتش زدی منم که زودتر این راز را از نگاه تو خواندم و بیشتر تلخی چشیدم در فتنه عقل دامنت رازها کردم از زیبایی گل ها که چون رخسار تو میسوخند نیز ملول شدم و با آن چسبیدم در آن لحظه عشق تو و محبت تو دنیای دلم را برهم زد در خیالم آشو بی برخاست آن صورت زیبا را که یک لحظه پیش در نظرم بهشت آرزو رادم میگردید هزار بار زشت یافتم خواستم آتش ترا در سینه به نگاه سرد و بی باک خاموش بسازم دیدم گل آشفته ای بخود میبچد و فغان میکند... (شبهه عاشقی سوختن و ساختن است این عقل سرکش ترا از بهشت عشق جاوید بی نصیب میسازد در کیش عاشقان فرزندی دیوانگیست خواسته باشی عشق زنده بمانی و به معشوق برسی دیوانه شو...)

هنوز خیالم با گلها و دلم با تو بود که میزبان دوباره رشته صحبت را میان ما استوار ساخت ... وقتی نظرمان بهم غلتید مثل آنکه سالها از هم گریخته باشیم بچشم و دل یکدیگر نگاه کردیم الفوس بجای نوازش چه نیشها که بردل هم نزدیم و چه زخمها که از من بجان تو واز تو بروح من نهانست بادل زخمی در روح تو خورد چه ملامت ها که نکشیدیم و چه فغانها که نکردیم برای آزار خود ما هر چه از تهمت و گناه بود برداشتیم و یکدیگر حواله کردیم غافل از آنکه ازین شبهه ساز رقیب بنوا میاید و ما را بجان هم می اندازد ...

... آن یک ساعت که دست تلخیهای عمر را جمع کرد و یکم ماریخت یکبار متوجه شدیم که بساط محفل بر هم خورده و دیگران بر خاسته اند ... تو نیز برخاستی ولی من زیر بار سنگین درد و اندوه می نالیدم ...

سبب را تا صبح نخواستیم آزاد گشیدیم و با خیال تو کشمکش داشتیم از لغزش خود ندامت می کشیدیم با زلسلف بریشانت که سباهی سبب و تار میساخت میاویختم صورت زیبایی ترا که یکسوفت بر مهتاب صفا می فروخت میدیدم که از آه من گرد گرفته و بر پیشانی تو هاله ای از لعل و درستی آرام سایه افکنده است فکر میکردم چه نصیبت ها که بایک لغزش تو چک دنیای دوستی را فرو نریزد و ما را از سعادت به شقاوت نکشاند اکنون که دور از نظر هوسا ز رقیب بتومی نویسم هزار بار خوشم گردد راه شوم و بدمان تو بتشیتیم گاش تو هم از آن باده کهنه که خمسار شد در سر دارد دست برداری تا من هم بی پروا نگاهت کنم و بیباک از جمال تو مست شوم و یاد آنشب نخست را تازه سازم .

## گیسوی پریشان

تیسیم از دولعت ای شکر گفتار میزبید  
 اگر چه زیب دارد چین زلف اندر بنا گوشت  
 نزاکت در کلام نازکت بسیار میزبید  
 پریشان چین گیسویت بر رخسار میزبید  
 رخت گل عارضت سنبل لب چون بل زبان بلبل  
 به این خوبی چو بخرامی سوزی گلزار میزبید  
 زمن سوزو گداز و زار و نالیدن بود زیبا  
 ترا جور و جفای شوخ شیرین کار میزبید

قاسم شاعری از خنج پنجشیر  
 ۱۲۹۶-۱۳۳۴ ه . ق .

## خواهم گرفت

چند روزی از سر گوی تو با خواهم گرفت  
 نابه بینم دامن وصلت کجا خواهم گرفت  
 سالها خون گریه خواهم کرد از هجر تو من  
 انتقام خود بدین رنگ از خنا خواهم گرفت  
 تا کنم آشفته تر ز لطف پریشان ترا  
 در شب تاریک دامن دعا خواهم گرفت  
 انتهای الفت را تا بداند عالمی  
 شرح بیداد ترا از ابتدا خواهم گرفت  
 از هوا داران گلزار سر گسویت نمان  
 همچو بوی گل سرافقت از صبا خواهم گرفت

شیدالغفور ندیم ۱۲۹۶-۱۳۳۴ هجری قمری

## دولت ایمان

بر آذر عشق اوست مشکل حالتی بر جان  
 چه حالت؟ حالت زحمت چه زحمت؟ زحمت حرمان  
 ز جوش هجر او دارم یکانون جگر سوزش  
 چه سوزش؟ سوزش آتش چه آتش؟ آتش هجران  
 نشسته نازنین من به تفت حسن چون خسرو  
 چه خسرو؟ خسرو کشور چه کشور؟ کشور خویان  
 بر بان سرش دارم همیشه ریزش گوهر  
 چه گوهر؟ گوهر دیده چه دیده؟ دیده گریان  
 ز حق شیر احمد مسکین گند وقت سفر شواش  
 چه شواش؟ شواش دولت چه دولت؟ ایمان  
 شیر احمد اهل سرخورد ننگرهار  
 ملک الشعرای دوره سراجیه



## قصه‌ای از غصه‌ها

کلمات طلایی اش را که در عقب آن صحرائی بی گرانه‌یی از دروغ‌ها و نیرنگ‌ها باهم بافت خورده بود قبول می‌کردم و هر روز معصومانه‌تر و بی باکانه تر از روز دیگر بسراغش می‌رفتم اما، اما... او را نمی‌دام. تا اینکه... روزی چون روزهای دیگر بسراغش رفتم برایش تیلیفون زدم، جوابم همان هیچ بود و هیچ... تشویش بدلم چنگ زد، افکار گونه‌گون و بساور نکردنی چون عنکبوت تصورات مرا در حصار خود، محدود و محدودتر می‌ساخت، فردای آن باز بساو در تماس شدم متاسفانه درک کردم که قصر ساختیم در حال فرو ریختن است... کس جواب نداد چندروز بی صبرانه دور از او در کنج یاس و ناامیدی بسر بردم. چون دیوانه‌ها از زمین و آسمان، از تاریکی و سپیدی از انسان و حیوان سراغش را می‌گرفتم همه از غیبت او بی‌خبر بودند گویی زمین دهن باز کرده و او را بلعیده بود، چند روز قبل بود ماه قوس را می‌گویم نامه برایم آمد، پاکت را گشودم. خط او بود نامه را خواندم اینطور نوشته بود.

\* چندروز قبل بانامزدم که در ولایت دیگری به سر می‌برد عروسی کردم، گوشش کن مرا فراموش کنی. اکنون در سر اشیبی سقوط و پرتگاه قرار دارم، دست تمناسوی شما دراز کرده ام. بمن بگو بید چه کنم؟

خواهر محترم!

اگرچه گذشته‌ها پیوندی برای آینده اند، ولی اگر زیاد زیر بار آن برویم جز مایه رنج و اندوه چیزی دیگری نخواهد بود، بهتر است او را فراموش کنید و دنیایی را که وسیع، نامحدود و پهن‌تر است از یاد ببرید، به افق‌های وسیع و روشن زندگی توجه کنید و خرد اندانه بفکر آینده‌تان باشید از فکرها و حیلها هاغافل نمانید، آدمهارا بهتر بشناسید از تاسف که نمری از آن متصور نیست خود را رها سازید و نجات دهید... ما هم می‌گوئیم همین و بس... با امید سعادت شما.

## دولتی مطبوعه

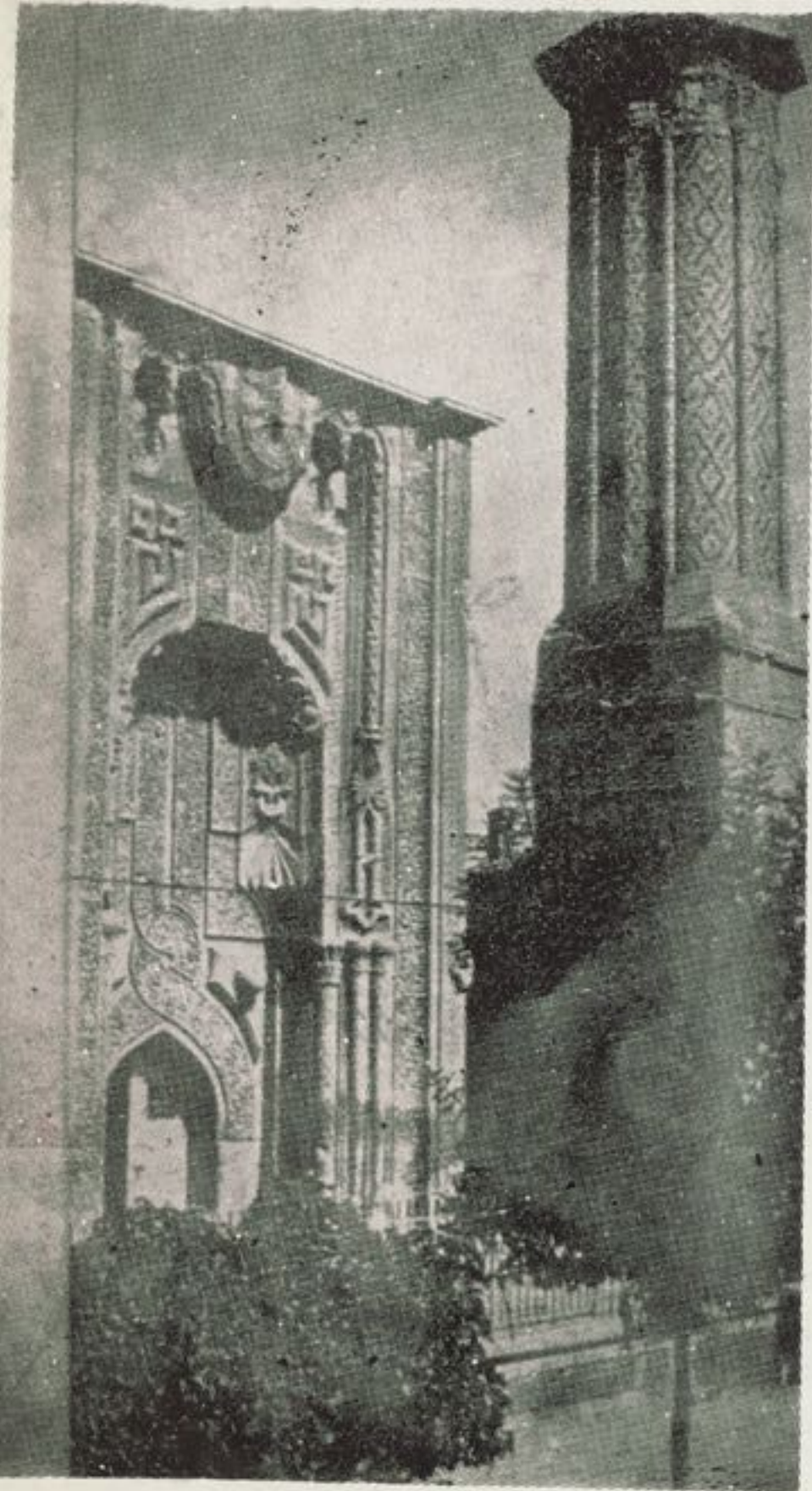


بقیه صفحه ۵۸

## در کنار امواج

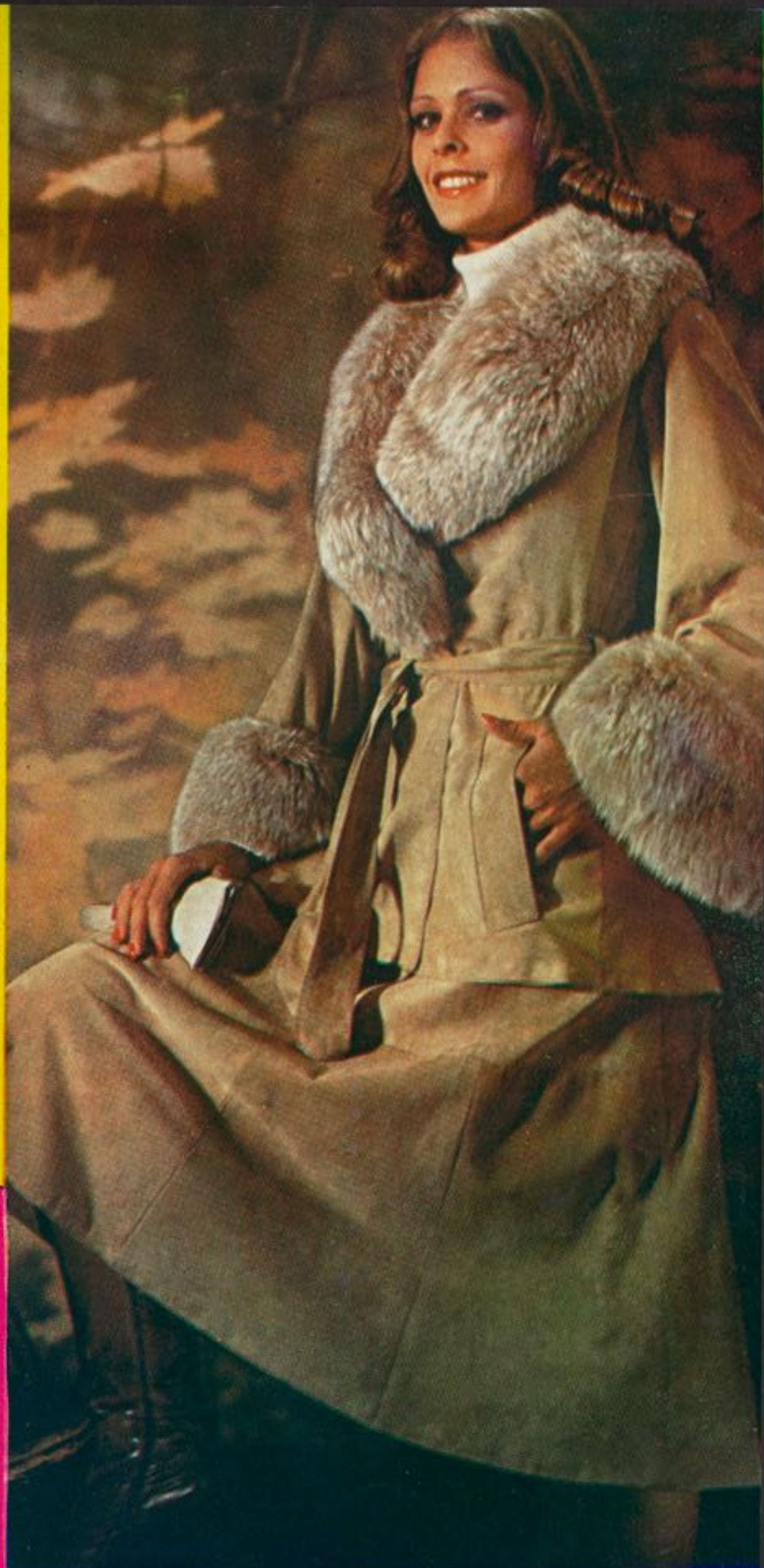
بصورت عموم اقلیم ترکیه خشک و بارندگی سالانه از چهار صد الی پنجاه میلی متر و در کوهستانات هزار میلی متر میرسد فرق درجه حرارت شبانه روزی و باین تابستان و زمستان خیلی زیاد است. نباتات ترکیه بصورت عمومی در دسته نباتات استپی قرار دارند. جنگلات ترکیه اکثراً در اطراف بحیره سیاه و وادی توروسونمو کرده اند حیات اقتصادی ترکیه وابسته به زراعت است که در بیلوی آن صنعت بسرعت در حال ترقی و رشد است. حیات کوچی در کوهها و نواحی شرقی ترکیه بیشتر است و حتی میتوان آنها را در جنوب انقره ملاقات کرد در شرق ترکیه اکثراً کردها زندگی میکنند که تقریباً تعداد کوچی‌های آنها به پنج هزار میرسد.

شغل عمومی این مردم چوپانی میباشد شخص بزرگ قبیله باسم آغا یاد می‌شود که درلسان دری ماین کلمه ترکی نیز معمولست اکثراً تصمیمات از طرف آغا اتخاذ میگردد بسیار از کوچی قسمتی از زمین زراعتی و یا علف‌های دارند که راساً تحت اداره‌ی خود شان قرار گرفته‌اند از حیوان ناتیکه کوچی‌های ترکیه به تریسه نامی بردازند میتوان گاو، گوسفند و بز را نام برد که از پشم آن زنان ترکی در قالی‌بافی و گلیم بافی استفاده میکنند و از طرف دیگر از شیر، ماست و مسکه آن‌ها را حیات میکنند ماست برای اولین بار در همین سر زمین بوجود آمده و به سایر کشور های جهان عمومیت پیدا کرد. آنها لیبیات خود را در نزدیکترین شهر ها بطروش رسانیده در عوض مواد زراعتی و صنعتی خود را تکافو میکنند و در بازار ها با قید دارد



بالا : یکی از جاده‌های عصری ترکیه . پایین : میناره‌ی مدرسه انسی در قونیه .





ژوندون  
مودهای مورد پسند  
شماره معرفی میکند

انتخاب رنگ و دوخت لباس از سلیقه و ذوق شما  
نمایندگی میکند  
دو نمونه لباس زمستانی



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**